در راه خانه خدا

عزالدین قلوز



ترجمه و مقدمه

دکتر سید جعفر شهیدی

بسم الله الرحمن الرحیم

در راه خانه خدا

نویسنده:

عزالدین قلوز

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

در راه خانه خدا

مشخصات کتاب

سرشناسه : قلوز، عزالدین

عنوان و نام پدیدآور : در راه خانه خدا/ نویسنده عزالدین قلوز؛ ترجمه، تحریر و مقدمه از جعفر شهیدی؛ [برای] حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت

مشخصات نشر : تهران: مشعر، ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری : ص ۱۱؛۱۴۴×۱۹س م

شابک : ۶۰۰۰ریال

یادداشت : چاپ قبلی: دانش نو، ۱۳۵۷

یادداشت : کتابنامه: ص. ۱۴۳ - ۱۴۱؛ همچنین به‌صورت زیرنویس

موضوع : حج -- خاطرات

موضوع : عربستان سعودی -- سیر و سیاحت

شناسه افزوده : شهیدی، جعفر، ۱۲۹۷ - ، مقدمه‌نویس

شناسه افزوده : حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/ق۸د۴ ۱۳۸۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م۸۳-۱۵۲۵

ص:۱

اشاره

ص:۲

ص:۳

ص:۴۰

ص: ۵

پیشگفتار

بسم الله وله الحمد

در سالهای ۵۶-/ ۵۷ با دانشجویی آمریکایی، که مسلمانی را پذیرفته و نام کروگ را به نور محمّد تبدیل کرده بود، رابطه دوستی داشتیم. او رساله پایان تحصیلی خود را آماده می‌کرد. روزی، چند برگ از کتابی برایم آورد و گفت: می‌خواهند این کتاب را به فارسی ترجمه کنند که من شما را معرفی کرده‌ام. معذرت خواستم و گفتم:

می‌دانی که فرصت ترجمه سفرنامه‌ها را ندارم.

چندی بعد استاد بزرگوار جناب آقای دکتر سید حسین نصر با مسؤول مؤسسه دانش نو که آن سالها در ایران به چاپ می‌پرداخت و اکنون نمی‌دانم کجاست و چه می‌کند، کتابی را برایم آوردند که با دیدن چند تصویر زیبا از گزاردن مراسم حج، مجذوب آن شدم. آقای دکتر گفتند می‌خواهند این کتاب را به فارسی ترجمه کنند و شما را برای ترجمه در نظر گرفته‌ایم. متن کتاب همان بود که آقای نورمحمّد به من داد، خواستم معذرت بخواهم، بزرگواری

ص: ۶

آقای دکتر نصر مانعم شد، راستش را بخواهید دیدن تصویرها هم در پذیرفتن بی‌اثر نبود. ناشر گفت این کتاب تا کنون به زبانهای دیگر نیز ترجمه شده است. سرانجام پذیرفتم. می‌بایست ترجمه فارسی به اندازه قطع کتاب در تهران آماده شود سپس آن را به سویس بفرستند و در آنجا متن ترجمه و تصویرها با هم چاپ شود. در ضمن، مترجم می‌تواند به سلیقه و میل خود مقدمه‌ای بر ترجمه متن بیفزاید. هر چه بود، ترجمه متن و تحریر مقدمه آماده شد و آن را برای مؤسسه‌ای که چاپ و نشر کتاب را به عهده داشت فرستادند و پس از چندی کتاب با عنوان «در راه خانه خدا» به ایران بازگشت. باور کنید هر کس کتاب را می‌دید شیفته آن می‌شد یک نسخه به دوست فقید، مرحوم یغمایی و نسخه‌ای دیگر به دوست دانشمند، آقای ایرج افشار دادم.

مرحوم یغمایی در مجله یغما و جناب افشار در مجله آینده شرحی درباره آن نوشتند که در همین جزوه چاپ شده است. ناگفته نماند که در اصل کتاب دو صفحه تصویر پادشاه وقت حجاز بود، به ناشر گفتم این دو صفحه باید برداشته شود، پذیرفت و گفت تصویری از اعلی‌حضرت همایونی در لباس احرام داریم آن را جای این تصویر

ص: ۷

می‌گذاریم! دیدم کار مشکل‌تر شد. گفتم این کتاب آگهی تبلیغاتی نیست؛ کتابی دینی است بهتر است به‌جای آن عکس، تصویری از مراسم زائرانی را بگذاریم که کسی آنان را نمی‌شناسد، پذیرفت.

دیگر اینکه گفتم آیین مراسم حج در این کتاب بر اساس فقه مالکی است و من به‌جای آن فتوای عالم شیعی را می‌نویسم. گفتند چنین اجازه‌ای را از ناشر اصلی گرفته‌ایم و من آن را بر اساس فتوای حضرت آیهٔ اللّٰه حاج سید ابوالقاسم خوئی رحمه الله نوشتم.

دیگر اینکه به‌جای کشورها، نام اسرائیل را نوشته بودند و آن را به فلسطین برگرداندم. رسیدن کتاب به ایران و انتشار آن با آغاز انقلاب اسلامی مصادف گردید و نه تنها مجالی برای ناشران تهران نماند که این کتاب را عرضه کنند بلکه‌تصویرهای آن‌هم وسیله‌ای‌شدکه‌بعضی بدون اجازت از ناشر، از آنها برای کار خود استفاده کنند. اکنون معاونت آموزش و پژوهش بعثه مقام معظّم رهبری می‌خواهد این کتاب را بدون تصویر به چاپ برساند. کاری بسیار نیك است وسفرنامه‌ای برمجموع سفرنامه‌ها افزوده خواهد شد.

امیدوارم خواننده این جزوه مرا از دعای خیر فراموش نکند.

زمستان ۸۲- دکتر سیّد جعفر شهیدی

ص: ۸

معرفی مجله آینده:

در راه خانه خدا

نوشته عزالدین قلوز. تصویرها از عبدالعزیز فریخه.

ترجمه و تحریر از سید جعفر شهیدی. تهران. دانش نو.

۱۳۵۷. رحلی بزرگ. ۲۰۴ ص.

درباره خانه خدا کتابها و مخصوصاً جزوه‌های زیادی در زبان فارسی نشر شده است، اما هیچیک بدین زیبایی و آراستگی نیست. این کتاب می‌تواند، هم از راه متن و هم از راه عکس خواننده‌ای راکه به دیدن خانه خالق نائل نشده است، با کعبه مخلوق آشنا کند.

ناصر خسرو در سفرنامه و خاقانی درتحفهٔ العراقین و بسیاری دیگر از ادبا و شعرای عالَم اسلام؛ مانند مؤلف فتوح الحرمین، سعی کرده‌اند که خود و به‌قسمی که روحانیت مکه را درک کرده‌اند، به توصیف و تعریف آن مقام عالی بپردازند.

کتاب حاضر با مقدمه‌ای از دکتر سید جعفر شهیدی شروع می‌شود که «وَلِلَّهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ البَیْتِ» عنوان دارد.

در این مبحث؛ خواننده با علت وجوب حج بر مسلمان

ص: ۹

مستطیع و اینکه استطاعت چیست آشنا می‌شود. شهیدی در این مقدمه موجز، که از زبانی فصیح و استوار برخورداری دارد، حق مطلب را ادا کرده است و همین شیوه را در سراسر تحریری که از کتاب عربی مؤلف تونسی فراهم آورده است معمول داشته. او هر جا که مناسبت داشته از اشعار فارسی و هر جا که واجب دانسته از احادیث اهل‌البیت وارد کرده و کتاب را در حقیقت مطابق ذوق و سلیقه زائران فارسی زبان آراسته است.

عناوین فصول کتاب عبارت است از «احرام تا بازگشت» (جده، مکه، عرفات، منا، مدینه) در انتها، مأخذها و آمار کتاب به دست داده شده است. یک دسته مآخذ مؤلف است و دسته‌ای دیگر مآخذ مترجم.

عکاس این کتاب هم مردی عجیب است ودر برداشتن عکسها هنرنمایی غریبی کرده است. عکسها طوری است که خواننده را با خود به مراسم حج می‌کشاند و جز این احساس ودرکی را که عکاس در حین سفر زیارتی و جذبه‌ای که بر او عارض شده بوده است می‌نمایاند.

ص: ۱۰

معرفی مجله یغما:

در راه خانه خدا

کتـابی است مقـدس، به قطع بزرگ رحلی در دویست صـفحه. امـا چه کتـاب! و چه تصـاویر! وچه مطـالب! که تـا مشاهـده نفرمایید عظمت و ارزش آن را در نتوانید یافت.

این کتاب را عزالـدین قلوز نوشـته و تصاویرش را عبـدالعزیز فریخه تهیه و تنظیم کرده و اسـتاد بزرگوار دکتر سـید جعفر شـهیدی به فارسـی بلیغ و فصیح مستند به آیات قرآن مجید ترجمه فرموده و جای جای آن را به اشعار اساتید فارسی آراسته است. سزاوارتر این بود که مقدمه ناشر کتاب به تمامه نقل شود که همین چند سطر نمونه‌ای است از آن:

«برای اینکه مناظر روحانی این سـفر از راه دیـد نیز بهتر در ذهن خواننـدگان نقش بندد، تصویرهایی که هر یک نمونه زنده و بیانگر نوعی احسـاس میلیون‌هـا مردم از نژادهـای گونـاگون جهـان در چنین سـفری است، بـا این سـفرنامه همراه شـد. این تصویرهـا آسان به‌دست

ص: ۱۱

نیامده‌است.

عبدالعزیز فریخه ماهها در عربستان سعودی بسر برده و با مساعدت دولت سعودی بیش از هزار تصویر آماده کرده است.

از سید جعفر شهیدی که بیش از سه چهارم زندگی خود را صرف آموختن و آموزاندن فقه و دیگر معارف اسلامی کرده و خود در این سال توفیق حج یافته و همان راه را که دو سال پیش برادر مسلمان تونسی او عزالدین پیموده بود، رفته است، خواستیم این کتاب را به فارسی برگرداند و بدان مقدمه‌ای بیفزاید. او استاد دانشگاه تهران و سرپرست لغت نامه دهخداست. تحریر او تنها ترجمه ساده نیست. او کوشیده است در صفحات کتاب از انوار مقدس ائمه طاهرین- سلام اللّٰه علیهم اجمعین- که اولیای رسول و خلفای بر حق آن بزرگواراند روشنی گیرد و احادیث اهل البیت را زینت کتاب قرار دهد و در مناسک و اعمال، فتوای علمای بزرگ شیعه را که هم اکنون چراغ راه مقلدان فقه جعفری هستند، تقریر نماید.

امیدواریم این خدمت مقبول درگاه حضرت احدیت و پیغمبر رحمت و ائمه دین علیهم السلام افتد.»

در شیوایی عبارت، که مملو از سوز و گداز و شوق و

ص: ۱۲

هیجان و تضرّع ... است و در زیبایی تصاویر (مناظر مقدسه، اجتماع زائران از هر کشور، مساجد، عمارات، رواق‌ها، بقاع، مقامات، ستون‌ها، ندبه‌ها، نمازگزارها و ...) هر چه بتوان گفت، باز کم است. باید کتاب را زیارت کرد و لذتی معنوی و روحانی برد.

در پایان کتاب مآخذ ومنابع تألیف، و تعداد حاجیان که از ۶۳ کشور جهان به مکه معظمه تشرف جسته‌اند و نقشه‌هایی از ممالك اسلامی ضمیمه شده است.

به نظر می‌آید که هر مسلمان صاحبدل ایرانی باید نسخه‌ای از این کتاب مقدس را داشته باشد ونگاهبانی کند و گاه گاه به مطالعه آن، چشم خود را روشنی بخشد. بهای کتاب و ناشر آن معلوم نشد، تنها عنوانی که می‌توان یافت «دانش نو» است.

ص: ۱۳

مقدّمه مترجم

اشاره

عرشیان بانگ وللّه علی النّاس زنند پاسخ از خلق سمعنا و أطعنا شنوند خاقانی

... وَ للَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ.(۱)

با این دعوت کوتاه که از تأکیدگونه‌ای خالی نیست، زیارت کعبه بر مسلمانان مستطیع واجب شده است. این دعوت از هزاران سال پیش- از زمان ابراهیم علیه السلام- آغاز گردید. به موجب نصِّ قرآن کریم، ابراهیم و پسرش اسماعیل مأمور شدند خانه کعبه را بسازند و پاکیزه کنند تا یکتاپرستان در آن جای مقدس خدا را بپرستند. از آن زمان تا به حال، همه ساله گروهی از دور و نزدیک در موسمی معیَّن، خود را به حرم خدا می‌رسانند. هرچند قسمت

۱- . آل عمران: ۹۷

ص: ۱۴

عمده‌ای از تاریخ این چند هزار سال در تاریکی فرو رفته است، اما نزدیک به دو هزار سال آن را می‌توان خواند.

چندصد سال که مردم نیمه ابتدایی حجاز با زنده داشتن آداب جاهلی، قداست حرم را آلوده ساخته بودند و چهارده قرن که در آنجا تنها نام پاک اللَّه برده می‌شود و شعار مسلمانی برپاست.

حج امانتی الهی و رکنی از ارکان اسلام و چهارمین رکن این دین است. سه رکن پیش از آن، نماز، زکات و روزه است.(۱) درباره حج تا آن‌جا تأکید شده است که گفته‌اند: اگر مسلمانی مستطیع به مکّه نرود و بمیرد، شایسته نام مسلمان نیست و بدو می گویند به هر دین که خواهی بمیر! ترسا یا جهود.(۲) استطاعت حج را فقهای مذاهب اسلام در رساله‌ها و کتاب‌های مناسک اینچنین معنا کرده‌اند:

- آنقدر پول که بتوان به مکه رفت و برگشت،
- آن اندازه که زن و بچه او تا بازگشت وی بدان زندگی کنند،
- به علاوه هزینه تا پایان آن سال. همین و همین.

۱- . اصول کافی، تهران، چاپ دوم، ج ۱، ص ۱۸

۲- . سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۱۱

ص: ۱۵

تکلیفی ساده، تا آن‌جا که بسیاری از مسلمانان خود را بر انجام دادن آن قادر می‌بینند؛ و شاید به خاطر همین آسان شمردن است که همه سال صدها هزار و در عصر ما میلیون‌ها مسلمان از گوشه و کنار جهان به راه می‌افتند تا خود را به یکی از میقات‌ها برسانند.

اما اعمالِ حج

به ظاهر، آن اعمال نیز آسان‌تر از مستطیع شـدن است، در میقات مُحْرِم شود و به مکه رود. هفت بار به دور خانه کعبه طواف کنـد، دو رکعت نمـاز در مقـام ابراهیم بخوانـد، هفت بـار میان دو کوه صـفا و مروه برود و برگردد؛ انـدکی از موی یا ناخن را بچینـد و از لباس احرام بیرون آید. در اینجا کارِ عمره تمتّع پایان یافته است و باید منتظر احرام حج باشد.

سپس روز نهـم ذی‌الحجه از مسـجد الحرام یـا از شـهر مکه محرم شـود. برای ظهر روز نهم ذی حجه، خـود را به عرفـات برسانـد، تا غروب آفتاب در عرفات بماند، شب دهم به مشعر الحرام رسد و تا طلوع خورشید در آن‌جا توقف کند، سپس عازم منا گردد، در منا گوسفندی قربان کند؛ هفت بار به جَمْرَه عَقَبه سنگ بیندازد. برای طواف حج تمتّع و سعی و طواف نِساء به مکه برگردد؛ شب

ص: ۱۶

یازدهم و روز آن و شب دوازدهم و نیمه روز دوازدهم را در منا توقف کند و به جمره‌های سه گانه، هریک هفت سنگ بزند، از این به بعد تا پایان عمر حاجی است.

استطاعتی که به ظاهر تحصیل آن بسیار آسان است و اعمالی که انجام دادن آن آسان‌تر از استطاعت می‌نماید.

آنچه در مناسک حج می‌خوانیم، آنچه در کتاب‌های فقهی نوشته شده همین است. ولی راستی اگر استطاعت این چنین مختصر و اعمال حج بدین سادگی است، چرا در روایت ابن عباس حج را نوعی از جهاد شمرده‌اند؟(۱) اطمینان دارم آنچه فقها در رساله‌ها و مناسک نوشته‌اند، تشریح حکم ظاهریِ مکلّف است؛ حکمی فرعی که فقیه از ادلّه تفصیلیه؛ یعنی کتابِ خدا، سُنّتِ رسول و اجماع از راه عقل و اجتهاد خود تحصیل کرده است؛ یا بهتر بگویم، حکمی است که مُکلّف باید با دست و پا و زبان انجام دهد، اما تعریف کامل حج را باید در کتاب‌های اخلاق اسلامی و دستور العمل‌های ائمّه علیهم السلام جستجو کرد.

باید در نظر داشت که مکلّف پیش از آن‌که فریضه حج بر او تعلّق گیرد، مسلمان است و مسلمان در سُنّت تعریفی روشن دارد. اینکه سنت می گویم چون بین تعریف مسلمان در

۱- . کنز العمال، کتاب حج، حدیث ۴

ص: ۱۷

کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله و اخبار اهل بیت علیهم السلام ملازمه اجمال و تفصیل است.

در قرآن، مسلمان از جهت سهیم بودن در حقوق سیاسی و اجتماعی تعریف شده است و در سنت از جهت شایسته بودن برای دریافت این لقب افتخارآمیز. شایسته این‌که او را بتوان موجودی با ایمان خواند؛ مسلمانی آنچنانکه که امام صادق علیه السلام او را توصیف می‌کند.(۱) چنین کسی اگر بخواهد فریضه حج را- آنچنانکه باز در کتاب اخلاق اسلامی بیان شده است- بگزارد، حقیقتاً جهاد و یا کاری بالاتر از جهاد کرده است. سختی شهادت یکدم بیش نیست، اما در چنین جهاد هرلحظه باید خود را قربان کرد.

لحظات اضطراب

چنانکه می‌دانید انجام عمره و حجّ تمتّع، محدود به ماه‌های شَوّال، ذی‌قعده و دوازده روز از ذی‌حِجّه است.

اعمال حج نیز در روزهای خاصّی باید انجام شود و این یکی از دشواری‌های کار است. دلهره و اضطراب، نگرانی از ادا نشدن تکلیف در موقع خود، در طول چهارده قرن

۱- . اصول کافی، ج ۲، ص ۵۷

ص: ۱۸

تاریخ حج، باعث شده که صدها هزار و بلکه میلیون‌ها مسلمان جان خود را در راه مکه از دست بدهند. بیش از نیمی از این عده، ناکام زندگی را بدرود گفته و حسرت دیدار حرمین را به گور برده‌اند. حتّی در روزگار ما که حرم در پیش است و حرامی در پس نیست و دیگر خار مغیلان بیابان نجد پای پیاده حاج را آزار نمی‌دهد و از برکت کنکورد و بوئینگ ۷۳۷ در مدتی کمتر از پانزده ساعت از دورترین نقطه‌های جهان، می‌توان به بندر جدَّه رسید، باز هم وحشت به‌کلّی از میان نرفته است و گرنه حکم وقوف اختیاری و اضطراری عرفات و مشعر الحرام را در کتاب‌های مناسک نمی‌نوشتند و سفرنامه‌نویس ما نگرانی خود را بازگو نمی‌کرد.

مشکل اساسی یا بهتر بگویم نگرانی و اضطراب، از نخستین لحظات ورود به سرزمین حجاز آغاز می‌گردد.

همینکه حاجی خود را به بندر جده رسانید و از میقات‌گاه جُحْفَه محرم شد و یا به مدینه رفت و از مسجدِ شَجَرَه که مردم محل، آن را «بِئْرِ علی» می‌گویند، احرام گرفت، تازه می‌داند با چه وظیفه و بلکه وظیفه‌های دشواری روبه‌رو است. در آنجاست که اگر کسی آنچه را می‌بیند، با آنچه از او خواسته‌اند مقایسه کند، سِرّ حدیث امام صادق علیه السلام بر او

ص: ۱۹

آشکار خواهد شد که: فریاد کنندگان بسیارند، اما شمار حاجیان اندک؛ «مَا أَکْثَرَ الضَّجِیجَ وَأَقَلَّ الْحَجِیجَ».(۱)

گفتیم حج امانتی است الهی، که باید در موسم ادا شود.

گزاردنِ این امانت شرایطی دارد. امام صادق علیه السلام فرموده است: اگر به حج رفتی، دلِ خود را از هرچه جز خداست خالی کن! همه کارهای خود را به خالق خود واگذار! در حرکات و سکنات بدو توکّل نما! خود را دربست تسلیم قضای الهی ساز! دنیا و مردم را رها کن!(۲) راستی که کاری دشوار و طاقت فرسا است. در جایی که اگر لحظه‌ای غافل شوی سیل جمعیت تو را از سویی به سویی می‌افکند، دنیا و مردم دنیا را رها باید کرد. اینجاست که معلوم می‌شود حج جهاد است و چنانکه گفتیم دشوارتر از جهاد.

از روزی که معلوم شد قرعه به نامت درآمده است، پی در پی می گویند در سفر حج تکروی نباید کرد. باید همراه گروه بود. دسته جمعی بروید. بله! دسته جمعی، چون دست خدا همراه جماعت است. چون‌جماعت رحمت است و تکروی عذاب.(۳) چون تو تنها عهده‌دار این امانت نیستی.

۱- . مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۵۷

۲- . همین کتاب، ج ۱، ص ۲۱۳

۳- . جامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۴۴

ص: ۲۰

این دو میلیون مردم‌دیگر نیزکه هردسته‌ای‌ازجایی آمده‌اند، باتو شریکند و این امانت در این جمع فشرده و به هم‌پیوسته درمنطقه‌ای فشرده‌تر ومحدودتر از این جمع باید گزارده شود. بله! باید در دنیا و با مردم دنیا سفر کرد و هر لحظه با آنان بود و نیز باید هم دنیا و هم مردم دنیا را نادیده گرفت.

راستی اگر امانت گزاردن به آن آسانی بود که در کتاب‌های مناسک می‌خوانیم، چرا آسمان و زمین و کوه‌ها از کشیدن آن عاجز ماندند و قرعه فال به نام ما انسان‌های خطاکار نادان زده شد؟ چرا خاقانی شروانی که در عصر کاروان و شتر در جمعی برابر یک بیستم جمعیّتِ عصر ما یا کمتر از یک بیستم حج کرده است، گذشتن از صحرای منا و رَمْیِ جَمَره را به عبور از صراط تشبیه می کند:

بگذرند از سر مویی که صراطش دانندپس به صحرای فلک جای تماشا بینند

و اگر اعمال حج تنها همان حرکات دست، پا و زبان است، چرا مُتَکلِّمی آگاه چون ناصر خسرو بر مسلمانی پاکدل طعنه می‌زند؟ که:

گفتم ای دوست پس نکردی حج‌نشدی در مقام محو مقیم

ص: ۲۱

رفته‌ای، مکه دیده آمده بازمحنتِ بادیه خریده به سیم

و چرا بدو تعلیم می‌دهد که: اگر بار دیگر به حج رفتی باید هنگام احرام گرفتن، جز خدا همه چیز را بر خود حرام کنی! وقتی لَبَّیْک می‌گویی باید پاسخ پروردگار را بشنوی! وقتی در عَرَفات ایستادی باید حق را بشناسی و منکر خود گردی! وقتی گوسفند می‌کشی باید نخست نفس شوم را قربانی کنی! این است حج مقبول!

آن تعلیمات فقهی، آن دستورالعمل‌های اخلاقی، آن حدیث شریف، این اندرزهای عارفانه، همه را باید به خاطر سپرد و پی در پی در ذهن تمرین کرد. تمرین از پسِ تمرین. اما همین‌که جمع یکصد و پنجاه نفری یا پانصد نفری در فرودگاه جده پیاده شد، مانند جوی آبی باریک به رودخانه‌ای یا بهتر بگویم به دریایی خروشان می‌پیوندد.

خوب که می‌نگرد می‌بیند همه خیال‌ها نقش بر آب است.

اجرای آن تمرین‌های ذهنی، فراغتِ خاطر و حضور قلب می‌خواهد. حضور قلب نیازمندِ تفکُّرِ عمیق است و تفکر مستلزم خلوت.

در این دشت پرخروش، جای نشستن نیست تا چه‌رسد

ص: ۲۲

به فکر کردن! از این لحظه دیگر او نیست. این اجتماع عظیم است که او را در خود فرو خواهد برد. میلیون‌ها انسان که همه رو به یک مقصد دارند؛ به درگاه خدا. او هم باید پا به پای آنان و بلکه گاهی به اراده آنان برود. خدایا! پس آن حضور قلب کی دست خواهد داد؟ حتماً در مکه، در مسجدالحرام و در کنار کعبه! با این اشتیاق به مکه می‌رود، می کوشد تاخودرا به‌مسجد برساند. می‌خواهدهرچه زودتر امانت پروردگار را ادا گردد. اما این سرزمین به راستی محشر است. تا چشم کار می کند پوشیده در سپیدی، تا گوش می‌شنود بانگ و فریاد، «لَبَّیکَ الَّلهُمَّ لَبَّیْکَ ...» عجبا! شاید این بانگ همان صور اسرافیل است که بارها وصف آن را در کتاب‌ها خوانده و از گویندگان مذهبی شنیده است. مگر نمی گویند اسرافیل دوبار در صور می‌دمد، یکی صور مرگ و دیگر نفحه زندگی؟ اینجا هم، در بانگی مرگِ خودبینی، شهوت، حسد و کینه است و در دیگر بانگ، حیاتِ عقل، حیات انسانیت، زندگی نو، حیاتی بر پایه مساوات و برابری با دیگران؛ «لَبَّیْکَ، اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ».

حالا تا مسجدالحرام جز گامی چند فاصله ندارد.

بانگ‌ها را بهتر می‌شنود یا بهتر بگویم خود سراسر بانگ شده است؛ بانگی آسمانی، بانگ خدا؛ «لَبَّیْکَ، اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ،

ص: ۲۳

لَبَّیْکَ لاشَریکَ لَکَ لَبَّیْکَ، انَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَهَٔ لَکَ وَ الْمُلْکُ لَا شَریکَ لَکَ لَبَّیْکَ».

در گرداگرد خانه کعبه انبوهی فشرده در یکدیگر چون توده موج خروشان دریا او را به کام می‌کشد، اما اگر با آن موج تیرگی و مرگ همراه است، اگر خروش آن موج هرلحظه مُرغْوایِ بدرود حیات را به گوش می‌خواند، این موج فشرده و پی‌گیر توده‌ای از نور و دریایی از رحمت است. آن‌چه به چشم می‌خورد نمازگزاری است که به رکوع می‌رود، طواف کننده‌ای است که گرد خانه خدا می گردد؛ «لَبَّیْکَ، اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ، الَهِی الْبَیْتُ بَیْتُکَ وَ الْحَرَمُ حَرَمُکَ وَ الْعَبْدُ عَبْدُکَ».

تاچشم کار می‌کند جز یکرنگی، برادری، صفاو همکاری صمیمانه نیست و تا گوش می‌شنود نام خدای بزرگ طنین انداز است؛ «فَلَا رَفَثَ وَ لَا فُسُوقَ وَلَاجِدَالَ فِی الحَجِّ».

چنان سرگرم گزاردن مناسک حج‌اند که گویی هریک تنهاست و دیگری با او نیست. برای لحظه‌ای خود را غریب می‌بینند، خوب که می‌نگرد می‌بینند دیگران هم در احساس غربت با او شریک‌اند. همه غریب‌اند، چنان غریب که هیچ کس را پروای دیگری نیست. شگفتا در عبادتگاهی که هرلحظه‌ای تکلیف خاص دارد و نباید یکی جای دیگری

ص: ۲۴

را بگیرد. در این سرزمینی که همه برای خدا و در راه خدا می کوشند، این غربت چیست؟ اما خوب که می‌نگرد می‌بیند اگر همه از هم غریب‌اند خانه خدا آشنایِ همه است، و با همه به یک اندازه مهربان است.

گر آمدم به کوی تو چندان غریب نیستچو من در این دیار هزاران غریب هست

حافظ

گفتم و باز می گویم راه حج راهی دشوار است. در هرگام این راه بایـد پا بر سر هوایی نهاد و در هر منزل بتی را که خـدای خود ساخته‌ایم شکست. أ رَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ ...(۱)

تـا این خـدایان دروغین شکسـته نشونـد، ممکن نیست به خـدای یکتـا راه پیـدا کرد و تـا این هواهـا پامال نگردد، محال است لَـذَّتِ مناجـات حق تعـالی را دریـافت. مگر پیغمبر نفرموده است حـج جهـاد است! مگر آن عـارف متکلّم نگفت: پس از گفتن لبیک باید پاسخ خدا را بشنوی! مگر نه امام چهارم هنگام گفتن لبیک به خود می‌لرزید و می‌فرمود: می‌ترسم در پاسخم بگویند «لَا لَبَّیْکَ

۱- . فرقان: ۴۳

ص: ۲۵

وَلَا سَعْدَیْکَ» پس چه باید کرد؟

آن‌جا که بحر نامتناهی است موج زن‌شاید که شبنمی نکند قصد آشنا

عطار نیشابوری

خدایا! چه کسی می‌تواند تو را آنچنان که سزاواری پرستش کند؟

پروردگارا!

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایماز بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم

حافظ

الهی تو خود فرموده‌ای که بنده را بیش از توانایی او تکلیف نمی‌فرمایم؛(۱) «اللَّهُمَّ الْبَیْتُ بَیْتُکَ، وَ الْحَرَمُ حَرَمُکَ، وَ الْعَبْدُ عَبْدُکَ».(۲)

به ناچار باید همرنگ جماعت شد، با این مردم هَرْوَلَه کرد، به پای آنان گِرد خانه گردید. در لابلای صف نماز جایی برای سجده پیدا کرد و خلاصه به زبان عجز گفت:

۱- . بقره: ۲۸۶

۲- . من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۳۱

ص: ۲۶

«خدایا! خانه خانه تو، حرم حرمِ تو و بنده بنده تو است:

حکم آنچه تو بر گویی لطف آنچه تو فرمایی!

اما آنچه کار را دشوارتر می‌کند، نه فشار جمعیت است، نه بانگ دعا، نه پشت پا خوردن در طواف. دشواری بزرگ این است که در همان وقت که عنان خود را در کف مُطَوِّف و روحانی کاروان گذاشته‌ای و با سیل خروشان جمعیت می‌گردی، باید مراقب تکلیف و فریضه‌ای باشی که گزاردن آن فقط در عهده تو است. به علاوه این تکلیف را باید با نیَّت و از روی قصد انجام دهی. از همان لحظه که پارچه‌ای سفید از کمر تا زانو پوشیدی و پارچه‌ای دیگر از دوش به پایین افکندی، مسؤولیتی فردی را عهده‌دار شدی که تا آخرین دقایق نیمه روز دوازدهم ذی‌الحجه باید جزء جزء آن را عمل کنی. ارکان و مناسک و فرایض، یکی پس از دیگری، باید با مراقبت کامل انجام شود و شاید به خاطر همین است که‌روحانیان در آغاز هر عمل پی در پی تذکر می‌دهند: نیت فراموش نشود! و نیز شاید برای همین است که‌در دیگر عبادات، اندیشه قلبی در تَحقّق نیّت کافی است، اما در مناسک حج می گویند مستحب است نیّت را به زبان آورند و گاهی انجام دادن همین مستحب، نگرانی‌ها پدید می‌آورد.

ص: ۲۷

نمی‌دانم رفقای من از کجا دانسته بودند که بنده هم سالیانی از عمر خود را در گوشه مدرسه گذرانده‌ام.

خواهری مسلمان می‌پرسد: من سعیِ میان صفا و مروه را انجام داده‌ام، اما فراموش کرده‌ام نیت کنم! حالا تکلیف چیست؟ گفتم مگر در عالم خواب از صفا به مروه می‌رفتی؟ گفت نه! گفتم نیّت همین است که به اراده خود رفته‌ای. گفت آخر فراموش کردم به زبان بیاورم! گفتم باکی نیست، مستحبّی را ترک کرده‌ای.

بی‌شک اگر ناصر خسرو در عصر ما به سر می‌برد، اگر می‌خواست از آغازِ حرکت تا پایان کار مراقب باشد، لحظه‌ای از کاروان جدا نشود، اگر ناگزیر بود در اتاق‌های پنج نفره‌ای به سر برد که چهار تن آن به اضافه شصت و پنج نفر دیگر (اعضای گروه وی) با قید قرعه انتخاب شده‌اند و هریک برای خود طرز تفکّری خاص دارد و می‌کوشد تا دیگران را به پذیرفتن رأی خود ملزم سازد، اگر می‌خواست هر لحظه مراقب باشد که در جمع دو میلیونیِ صحرای عرفات اتومبیلی از روی او نگذرد، و یا کاروان خود را گم نکند، بله اگر ناصر خسرو در روزگاری به حج می‌رفت که مردم آن در هر قدم باید نخست به فکر حفظ جان باشند، آنگاه انجام دادن اعمال حج، مسلماً از مقدار

ص: ۲۸

توقّعِ خود می‌کاست و برادر مسلمانش را آن‌چنان نومید نمی‌کرد.

در وضعیتِ فعلی و عصر ماشین، فقط فرشته‌ای که حَیِّز و زمان و مکان برای او مسأله‌ای نیست، می‌تواند چنان حجی بگزارد و من به صراحت اعتراف می‌کنم که از بختِ بد، در رفتن و برگشتن با چنین فرشته‌ای روبرو نشدم.

شاید بگویید همین‌که از مسجدالحرام بیرون آمد، در فاصله پایان عمره تمتّع و شروع اعمالِ حج، مجالی هست و فرصتی دست می‌دهد تا زائر با فراغت به تفکّر بپردازد.

مگر نه این است که قرآن کریم مکرر به ما امر می‌کند در آیات خدا تفکّر کنید!؟ مگر در حدیث یک ساعت تفکّر را بهتر از هفتاد سال عبادت ندانسته‌اند؟(۱) چه آیتی از سرزمین مکه بزرگ‌تر، سرزمینی خشک با کوه‌هایی خشک‌تر از زمین، درّه منا دشتی بی‌آب و گیاه، حجرالأسود، سنگی سیاه چون دیگر سنگ‌های آسمانی و بالأخره محمد صلی الله علیه و آله پیغمبری انسان، مانند دیگر انسان‌ها.(۲) آنگاه این‌همه ولوله و شور در پنج قاره جهان! آری این

۱- . کنزالعمال، ج ۲، حدیث ۵۸، سفینه، ج ۲، ص ۳۸۲، حسن صیقل ازامام صادق علیه السلام

۲- . بنی اسرائیل: ۹۳

ص: ۲۹

خود بزرگ آیتی است که نه تنها یک ساعت بلکه روزها و شب‌ها باید درباره آن اندیشه کرد. در مسجدالحرام، در کنار کعبه، در زمزم، در صفا و مروه، در عرفات، در مشعرالحرام و مزدلفه، در منا و بالأخره در سراسر حجاز و جزیرهٔ العرب و همه قلمرو اسلامی محمد صلی الله علیه و آله زنده و جاوید است و اثر دعوت او پس از گذشت چهارده قرن، به وضوح دیده می‌شود، بلکه گویی او خود قدم به قدم همراه این کاروان الهی است.

مصطفی را وعده کرد الطاف حق‌گر بمیری تو نمیرد این سبق

چاکرانت شهرها گیرند و جاه‌دین تو گیرد ز ماهی تا به ماه

جلال الدین مولوی

آمار رسمی امسال یعنی سال ۱۳۹۷ هجری قمری، شمار مردمی را که از کشورهای جهان به مکه آمده بودند ۳۱۹، ۷۳۹ تن نوشته است. اگر بر مجموعه این رقم، عده زائران عربستان سعودی را که از شهر مکه و مدینه و طائف و دیگر شهرهای حجاز بدین جمع پیوسته‌اند، بیفزاییم، رقم از دومیلیون بالاتر خواهد رفت.

ص: ۳۰

دو میلیون انسان، هرگروه از منطقه‌ای، هرمنطقه‌ای به رنگی و هر قومی به زبانی سخن می‌گویند که با زبان دیگران کوچک‌ترین رابطه‌ای ندارد. اما در کنار هریک از آنان که ایستادی، مثل این است که همشهری تو و بلکه برادر تو است که سال‌ها با او در یک خانه به سر برده‌ای.

همه جا وحدت و یکرنگی است؛ وحدتی که از خدای یگانه مدد گرفته است:

جامه صد رنگ از آن خُمِّ صفاساده و یک رنگ گشتی چون ضیا

نیست یک رنگی کزو خیزد ملال‌بل مثال ماهی و آبِ زلال

جلال الدین مولوی

در این جمع دو میلیونی، به ندرت دو نفر با یکدیگر درگیر می‌شوند. در مسجدالحرام هنگام بسته شدن صف جماعت، پیر مردی از جوانی تنه خورد، برآشفت و صدا را بلند کرد. به فاصله کمی با او ایستاده بودم. این آیه کریمه را خواندم که فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِی الْحَجِ.(۱) آن‌چه بر او خواندم بیش از ده کلمه نبود. این کلمات اگر جز

۱- . بقره: ۱۹۷

ص: ۳۱

در مسجدالحرام، جز در حرم امن خدا به گوش مردی که سراپای او در آتش خشم می‌سوخت، خوانده می‌شد، نسیم خنکی را می‌مانست که در دوزخ بوزد. اما در چنان موقعیت، گویی آبی سرد بر گلوی تفته‌ای ریخته شد. شرم زده سر را فرو انداخت و به راه خود رفت. این است آن‌چه اسلام و محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر این دین به جهان و به انسانیت، هدیه داده است.

آری گفتم مجالی برای تفکّر نیست و اگر هست بسیار کم است. شاید بگویید اگر طواف کنندگان درون مسجد را پر کرده و جایی برای نشستن و آرامشی برای اندیشیدن نگذاشته‌اند، باید بیرون رفت و با فراغت خاطر هرچه بهتر اندیشید. چه خیال خامی! هنوز از در مسجدالحرام بیرون نیامده‌ای بوق ماشین‌های سواری و اتوبوس، وانت و کامیون بلند است، نه تنها گوش را آزار می‌دهد، سرسام می‌آورد. سفرنامه نویسان قرن سیزدهم هجری از سر و صدای سقایان و طوّافان و دست فروشان گله کرده‌اند که شب مردم را آسوده نمی‌گذارند، اما به یقین آن بانگ‌ها در مقابل بوق‌های شیپوری، نغمه بلبل و فریاد غراب است.

معلوم نیست در نوسازی اخیر چرا حرمت این اماکن مقدس رعایت نشده؟ چرا اجازه داده‌اند ماشین‌ها تا چند

ص: ۳۲

قـدمی صـفا و مروه پیش بیاینـد؟ و چرا در صـحرای منـا دویست هزار وسـیله نقلیه گرداگرد دو میلیون جمعیت را می گیرد که نه راه رفتن هست و نه جای بر گشتن؟ این بلای ماشین در همه جا هست، در مکه، در مدینه، در عرفات، در منا، بوق! بوق! هنوز خود را از لابلای چرخ ماشین‌ها خلاص نکرده‌ای که بازارهـای مکه را پیشـاپیش خود می‌بینی. بازارهـایی پر از کالاـ از چین، ایتالیـا، ژاپن، انگلستان، آمریکا و دیگر کشورهای جهان، که برای بازارروز حج فرستاده می‌شود.

در قرآن کریـم، در آیـه ۲۸ سوره مبـارکه حـج می‌خوانیم «تـا شاهـد منـافع خود باشـند» ولی متأسـفانه این سال‌ها بایـد شاهـد منافع کشورهایی باشیم که این جنس‌ها را به حجاز فرستاده‌اند.

استطاعت چیست؟

در آغاز بحث از اسـتطاعت سـخن گفتیم. باید توجه داشت استطاعتی را که فقها شرط دانسته‌اند، استطاعت مالی و جسمی است، اما پیش از این دو، باید اسـتطاعت دیگری تحصـیل شده باشد. اسـتطاعتی که مخصوص زائر خانه خدا نیست. استطاعتی که هر مسلمانِ مکَلّف، باید دارا

ص: ۳۳

باشد. استطاعت علمی یعنی چه باید بکند و استطاعت اخلاقی یعنی آن‌چه را می‌داند چگونه انجام دهد. در شریعتی که درباره اخلاق عملی آن، کتاب‌هایی مانند مَحَجَّةُ الْبَیْضا و إِحْیَاء عُلُوم الدِّین و مِعْرَاجُ السَّعاده و کیمیای سعادت نوشته شده است، در دینی که طلب علم را بر هر مسلمان واجب کرده است، مسلماً باید این استطاعت پیش از بلوغ فراهم گردد و یا لا اقل به تدریج در مدتی نه بسیار طولانی آماده شود، اما متأسفانه بسیاری از برادران مسلمان، بدین دو امر مهم توجه ندارند. زائران خانه خدا به‌طور معمولی هنگامی استطاعت مالی پیدا می کنند که بیش از نیمی از عمر طبیعی را پشت سر گذارده‌اند؛ یعنی در سنین بالاتر از چهل سالگی. در چنین وقتی به فکر یادگرفتن مسائل حج می‌افتند، آن هم در روزهایی معیَّن و در ساعت‌هایی محدود. می‌دانیم در چنین دوره از زندگی تعلیم گرفتن دشوار است و آن‌چه روحانیان گروه‌های حج می‌خواهند تقریباً محال.

به چشم خود دیدم که یکی از روحانیان با چه زحمتی می کوشید تا به برادران افراد گروه، که مسؤولیت ارشاد آنان را عهده‌دار شده بود کلمات تلبیه را بیاموزد. دشواری کار تنها در آموختن واجبات حج؛ یعنی همان اعمال و گفتار

ص: ۳۴

ساده نیست. بسیاری از برادران می‌خواهند حمد و سوره و اعمال نماز واجب را هم در همان مجالس یاد گیرند، مثل اینکه نماز هنگام بیرون شدن برای حج بر آنها واجب شده است. خوب، به قول معروف از هر جای ضرر برگردیم منفعت است. اما چگونه برگردیم؟ بنده که سالهاست در کار تعلیم زبان عربی هستم به تجربه دانسته‌ام چون سنین عمر کودک از پانزده گذشت و تار آواهای گلو سِتَبر شد، دیگر مشکل است بتوان حروف را مانند عرب زبانان از مخرج ادا کرد و چقدر آن‌روحانی محترم رنج می‌برد که می‌خواست به پیرمرد هفتاد ساله از روستای دور افتاده‌ای تعلیم دهد تا به جای «انَّ الْهَمْتَ وَالنِّهْمَۀَ»، «انَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَۀَ» بگوید و یا «وَ لَا الضَّالِّین» را «وَلَا الزَّالِّین» تلفظ نکند. اگر آن برادر مسلمان پیش از آغاز بلوغ شرعی به یاد گرفتن و درست گفتن حمد و سوره می‌پرداخت و اگر در همان سال‌ها احکام حج را که ممکن است روزی بر او واجب گردد می‌آموخت با چنین دشواری‌ها روبرو نمی‌شد.

باید پذیرفت که مقدار توجه ما به فراگرفتن احکام و آداب دین، نمایانگر درجه علاقه ما نسبت به این دین است. اگر در مکه و مدینه اعمال بعضی حاجیان نشان

ص: ۳۵

می‌دهد که از دین و معارف اسلامی جز تعلیماتی سطحی ندارند، علامت این است که اجتماع مسلمانان، نسبت به آموختن احکام دین و فقه اسلام بی‌اعتنا است. مگر نه این است که در حدیث می‌خوانیم مسلمان نسبت به مسلمان دیگر مانند اندامی از کالبدی است که اگر فاسد شود به همه کالبد اثر می‌گذارد!؟(۱) تأسف ما وقتی شدیدتر می‌شود که بر چنین سهل انگاری، این مطلب را نیز اضافه کنیم که تعداد قابل توجهی از زائران خانه خدا و حرم شریف پیغمبر، از وضع این منطقه، آداب و رسوم مردم حرمین، مقرّراتی که در آنجا حاکم است، اماکن زیارتی و آداب خاصِ آن اماکن اطلاع درست ندارند، تا چه رسد به وضع اقتصادی و موقعیت جغرافیایی حجاز و حرمین در میان دیگر کشورهای اسلامی. و زیان این ندانستن، به‌خصوص در آن قسمت که به آداب و رسوم مذهبی مردم حجاز مربوط می‌شود، کمتر از نقص ندانستن اعمال و فرایض حج نیست و بسا مشکلاتی را پیش می‌آورد.

بدون شک اگر بازرگانی بخواهد کالایی را به ارزش همان مبلغ که یک نفر حاجی در سرزمین حجاز مصرف

۱- . بخاری، ج ۴، ص ۴۵

ص: ۳۶

می کند خریداری کند، اطلاعاتی وسیع‌تر از معلومات این برادر مسلمان درباره خصوصیات آن کالا، چگونگی تولید آن، بهای آن و بازار فروش آن به دست خواهد آورد.

اگر روزی حدود معلومات ما درباره احکام دین تا آن‌جا وسعت یابد که هنگام داشتن استطاعت مالی این دو استطاعت را هم داشته باشیم، شاید نیازی نماند که آن روحانی محترم به جای آنکه ذهن افراد گروه را به اسرار بزرگ این سفر الهی آشنا سازد، تمام اوقات خود را صرف درست کردن حمد و سوره آنان کند. و شاید بتوان کسی یا کسانی را یافت که حج را آنچنان که در آن حدیث شریف گفته شده یا آن‌چنان که آن متکلم بزرگ از دوست خود می‌خواست بگزارد و آن وقت است که شاید شمار حاجیان از فریاد کنندگان بیشتر شود. اما در چنان سال آیا باز هم ماشین‌حساب‌های آمارگیران وزارت حج عربستان سعودی رقم دو میلیون و بالاتر را نشان خواهد داد؟

سید جعفر شهیدی

ص: ۳۷

از احرام تا بازگشت

جدّه

وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ.(۱)

من اکنون در سالنی پر هیاهو- تالار انتظار عمومی فرودگاه جده- هستم، سر و صدای مسافرانی که مانند من آماده پروازند، در این فضای سربسته طنین‌انداز است. در اطراف من گروهی مرد و زن ایستاده‌اند، گمان می‌کنم اهل اندونزی باشند. گلویم از تشنگی خشک شده، بگردم شاید آبی پیدا کنم. چطور است از همین برادر بپرسم ...

فوراً نوشابه‌ای همراه با لبخندی پر از محبت، با سکوتی که نشانه نهایت ادب بود به من داد. نمی‌دانم چه نوشابه‌ای بود. همینقدر می‌دانم در مقابل پذیرایی گرم او گفتم: برادر

۱-. قرآن کریم.

ص: ۳۸

سپاسگزارم! از دل سپاسگزارم! معمولًا من در مسافرت خارج از کشور با مردم انگلیسی حرف می‌زنم، از او هم با همین زبان سپاسگزاری کردم. به محض اینکه سپاس خود را با لغت انگلیسی گفتم، برادر مسلمان گفت: «لَبَّیْکَ، اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ»، سپس با لبخندی پرسید: شما انگلیسی هستید؟

«لَبَّیْکَ، اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ»، ابدا! من انگلیسی نیستم، اهل تونسم.

تونس و جاکارتا یا باندونگ چقدر از هم دور است؟

خدا می‌داند. هزارها کیلومتر، اما مثل اینکه در این تالار، جاکارتا و تونس در کنار هم است. نه مسافتی بین این دو شهر هست، نه مرزی آن‌ها را از هم جدا می‌کند. هردو با هم آشناییم، چنان آشنا که گویی ماه‌ها و سال‌ها زیر یک سقف زندگی کرده‌ایم. برای همین است که هر دو با هم می‌گوییم: «لَبَّیْکَ اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ لاشَریکَ لَکَ لَبَّیْکَ، انَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَکَ وَ الْمُلْکُ لَا شَریکَ لَکَ لَبَّیْکَ».

پنداری برادری با برادرش با زبان مادری سخن می‌گوید. یک مرتبه این جمله کوتاه آن فاصله دراز را از میان برد. دیگر نه تونسی ماند و نه جاکارتایی، آنچه بر جا ماند، دو برادر بود که کنار هم ایستاده بودند. با هم می‌گفتند: «لَبَّیْکَ، اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ»!

روزهای بعد هم در مکه، در عرفات، در منا، با هم

ص: ۳۹

همین جمله و دعاهای دیگر را می‌خوانند. برادران دیگری هم از این سو و آن سو به آن‌ها می‌پیوندند. برای آن‌ها هم فاصله و مرز از میان می‌رود. همه با هم احرام می‌بندند، به خانه خدا می‌روند، طواف می کنند، سعی صفا و مروه به جا می‌آورند، در عرفات و مشعرالحرام و منا می‌مانند، به مُجَسَّمه شیطان سنگ می‌اندازند. در این شب‌ها و روزها نه تنها مسافت‌های مکانی از میان رفته، زبان‌ها هم یکی شده است، زبان برادری، زبان دل:

پس زبان محرمی خود دیگر استهمدلی از همزبانی بهتر است

ای بسا هندو و ترکِ هم زبان‌ای بسا دو ترک چون بیگانگان

نه تنها زبان‌ها یکی است؛ مثل اینکه رنگ‌ها هم یکی شده است. زرد و سیاه و سفیدی وجود ندارد. همه به یک رنگ در آمده‌اند، رنگ اسلام؛ رنگ توحید، رنگ یکتاپرستی:

جامه صد رنگ از آن خُمِّ صفاساده و یک رنگ گشتی چون ضیا

ص: ۴۰

این خُمِ صفا را نخست ابراهیم علیه السلام نهاد، خدا او را فرمود مردم را به حج بخوان تا از گوشه و کنار بر پشت اشتران، خود را به جهان بیرنگی برسانند؛ دنیایی که در آن از جدال، زشتی و برتری فروشی خبری نیست.

امروز هم پس از گذشت هزاران سال، آن خم برجاست و همان اثر را دارد و تا جهان باقی است، هرسال صدها هزار نفر، دعوت محمد، ابراهیم و دعوت یگانه را پاسخ می‌دهند. تنها فرق امروز با آن روزها این است که در عصر ما، شترهای لاغر وظیفه خود را به کشتی‌های اقیانوس پیما و هواپیماهای جمبوجت و بوئینگ محول کرده‌اند، که پشت سرهم و بدون فاصله درلنگرگاه جده پهلو می‌گیرند یا در فرودگاه بزرگ این بندر به زمین می‌نشینند. اگر این قطارهای پیوسته نبود چگونه در مدتی کمتر از دو هفته یا سه هفته بیشتر از پانصد هزار وارد این شهر می‌شد؟ (این رقم آن‌هایی است که خود را به بندر جده می‌رسانند). شب و روز در هر سه دقیقه یک جت بوئینگ و هر دقیقه یک هواپیمای کاراوِل به زمین می‌نشیند. کاروان‌های دیگر هم از راه دریا و خشکی بدین شهر و شهرهای دیگر عربستان سعودی می‌رسد.

من بارها به شهرهای پر جمعیت رفته‌ام و در اجتماعات

ص: ۴۱

متعـدد که برای منظورهـای مختلف تشـکیل می‌شود حضور داشـته‌ام، در تمـام عمرم چنین ازدحـام و جمعیتی را در هیـچ نقطه عالم ندیده‌ام و یقیناً نخواهم دید.

در این سال ۶۹۱ ۴۸۶ حاجی در فرودگاه جده پیاده شد.

در فرودگاه‌هـای مـدینه، ظهران، ریـاض، جیزان و نجران نیز ده هزار نفر به زمین نشـست، ۹۶۳ ۱۱۰ تن مسـافر از راه دریا وارد شـد، ۲۴۰۰ به خیبر و ینبع آمدنـد، ۲۴۸۹۶۰ نفر از مرزهـای غیر آبی و هوایی وارد سـرزمین حجاز شدنـد، و مجموعاً عـده حاجیان غیر از عربسـتان سعودی به ۸۹۴۵۷۳ تن رسـید. جـد من سال ۱۳۴۷ هجری در چهـل سـالگی بـه حـج رفت، در همـان سِـنّی که من به حج مشرف شدم. در آن سال عده حاجیان غیر از مردم عربستان، ۹۰۷۶۴ نفر بود، این عده از راه دریا خود را به جده رسانیده بودند.

پدرم در سال ۱۳۸۲ خانه خدا را زیارت کرد. در آن سال شـمار حاجیان غیر از حاجیان عربسـتان سـعودی به ۱۹۹۰۳۸ تن رسید. در فاصله ۳۵ سال میان حـج پدر و جدّم ۱۰۸۲۷۴ تن به شـمار حاجیان افزوده شـده است. از سالی که پدرم حج کرد تا این سال که من به حج رفتم، سـیزده سال می‌گذرد. در این سـیزده سال شـمار حاجیان چهار برابر شده است. اگر فرزند من توفیق زیارت حج را پیدا کند، خدا

ص: ۴۲

می‌داند در آن سال تعداد حاجیان چه اندازه خواهد بود.

در آن سال که پدرم با ۰۰۰، ۹۰ تن دیگر فریضه حج را ادا کرد، مسلمانان جهان در سراسر گیتی ۰۰۰، ۰۰۰، ۳۳۰ نفر بودند؛ یعنی ۱۵٪ مجموع مردم روی زمین. امروز تعداد مسلمانان جهان بالغ بر ۰۰۰، ۰۰۰، ۰۰۰، ۱ نفر است که ۲۰٪ مردم عالَم است. در این مدت به مصداق آیه کریمه وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً مردم بسیاری در سراسر نقاط گیتی، دین اسلام را پذیرفته‌اند و می‌بینیم نسبت حاجیان (به جز عربستان سعودی) ۲۷٪ است. پنجاه سال پیش، از هر چهار هزار مسلمان یکی به حج رفته است، اما در این سال- سال ۱۳۹۵ که من به حج مشرف شده‌ام، تعداد حاجیانِ غیر سعودی، نسبت به رقم مسلمانان جهان ۱/ ۰٪ بود؛ یعنی از هر هزار تن مسلمان یکی توفیق حج یافته است. پس نسبت چهار برابر افزایش یافته است. این افزایش دو نکته مهم را خاطرنشان می‌کند:

نخست اینکه در عصر ما وسیله‌های تندرو جای وسیله‌های کندرو را گرفته است و مسلمانان با استفاده از این وسایل می‌توانند زودتر خود را به مکه برسانند.

دوم اینکه ما مسلمانان بیشتر از گذشته به انجام تکلیف‌های دینی خود روی آورده‌ایم.

ص: ۴۳

در فاصله نزدیکی اتوبوس‌های آماده را می‌بینیم که باید ما را به منزل برساند. کمی دورتر یک رشته ساختمانِ مشابه، توجه ما را جلب می‌کند که در امتداد ساختمان فرودگاه به طول نیم کیلومتر ادامه دارد. اینجا را مدینهٔالحاج می‌گویند. نام مدینهٔ الحاج را شنیده بودم. این خانه‌ها را حکومت عربستان سعودی اخیراً ساخته است تا مشکل ازدحام حجاج را برطرف کند و مردم مجبور نباشند در مهمانخانه‌های جده پراکنده شوند یا زیر چادرهایی که فاقد وسایل ضروری و بهداشتی است، بخوابند.

مدینهٔالحاج نمونه‌ای از ساختمان‌های بی‌شمار عصر ماست. خانه‌هایی به یک اندازه و یک شکل در کنار هم،(۱) چنانکه نظیر آن در شهرهای بزرگ جهان مانند پاریس و لندن فراوان دیده می‌شود. از لحاظ زشتی و زیبایی هم دست کمی از آن ساختمان‌ها ندارد. مثل دیگر خانه‌های ارزان قیمت است که برای چنین منظورها ساخته می‌شود.

مَثَلی است معروف «هیچ ارزانی بی‌علت نیست».

وقتی داخل این خانه‌ها شدید متوجه خواهید شد که به

۱- - هم اکنون فرودگاه جدّه به سالن‌های متعدّد و سقف‌های بلند خیمه‌مانند که دارای سیستم تهویه و دستشویی‌های بهداشتی است مجهّز گردیده و از مدینهٔالحاج قبلی اثری باقی نیست.

ص: ۴۴

درد سکونت نمی‌خورد. مثل آپارتمان‌های مجهز نیست که اثاثیه و لوازم مورد احتیاج شما را داشته باشد.

ساختمان‌هایی است مرکب از تالارهای بزرگ. ده‌ها تالار لخت به هم پیوسته.(۱) در این ساختمان‌ها زنان و مردان باید منتظر بمانند، بله! انتظار و صبر، لازمه این روز است.

پس از آن‌که از هواپیما پیاده شدی، در داخل فرودگاه پاسبان مأمور گمرک در انتظار است. گذرنامه را به پاسبان می‌دهی و به سر وقت چمدانت می‌روی، مأموران گمرک همه جا مراقب هستند که مبادا می و تریاک و هروئین و دیگر مواد مخدر با خودت به عربستان سعودی آورده باشی. همه مسافران مکه این را می‌دانند. رفقای من نیز سفارش لازم را کرده بودند و من تا آنجا وسواس به کار بردم که شیشه‌های داروی خود را از چمدان درآوردم، مبادا گمان کنند مواد الکلی است. همینکه تشریفات گمرکی

۱- - در مدینهٔالحاج دو قسم ساختمان وجود داشت؛ یک قسم ساختمان‌هایی که در امتداد فرودگاه بود، این ساختمان‌ها هرچند دارای آشپزخانه و ناهار خوری نبود امّا مجهز به تختخواب و حمام و دستشویی عمومیِ نسبتاً نظیف بود و دیگری سالن‌های بزرگ ساده بدون هیچ وسیله که در فاصله دورتر از فرودگاه قرار داشت و معمولًا در هر دو ساختمان تالار زنانه از مردانه جدا بود. «مترجم».

ص: ۴۵

تمام شـد، از باربر می‌خواهیم وسایل ما را داخل گاری‌های دستی کوچک خود بگـذارد. این باربرها نشانی به سـینه دارند که معلوم می‌کند از طرف مطوّف اجازه باربری دارد.

امـا مطوف چه صـیغه‌ای است؟ کـار این مطوف‌هـا در گذشـته این بود که حـاجی را با خود به طواف ببرنـد. علاوه بر آن، تا ممکن است به او کمک کنند و معلومات لازم را در اختیار او بگذارند. در قدیم مطوفان به استقبال حاجی‌ها می‌رفتند.

معمولًا هر مطوف چند کمک مطوف داشت. این مطوفان وقتی به حاجی می‌رسیدند همکاران و خدمتکارانشان را معرفی می‌کردند.

در واقع، کار مطوفان مثل کار آژانس‌های مسافرتی امروز و نمایندگان آنان در شهرستان‌ها بود.

مطوفـان در سراسـر جهان اسـلامی آگهی‌های تبلیغاتی منتشـر می‌کردنـد. در شهرسـتان‌های بزرگ نماینـده‌ای داشـتند که همیشه در آن‌جا به سـر می‌برد. از آن زمان تا حال، چند نسل گذشـته است. مدت‌هاست دوران حکومت ترکان عثمانی بر سـرزمین‌های مکه و مـدینه سپری شـده، ولی هنوز هم خـانواده مـا یـک خـانواده را که پـدر در پـدر شـغل مطوفی داشـته‌اند می‌شـناسد. از روزی که من کودک بودم تا امروز، جد و پسر و نوه او هرسال پشت در پشت به دیدن ما آمده‌اند و آن‌قدر در خانه ما مانده‌اند تا

ص: ۴۶

موسم حج برسد. پیشرفت زندگی و ضرورت زمان موجب شده است که یک شرکت همه کارهای حجاج را عهده‌دار شود و آن شرکت است که حاجیان را میان مطوفان توزیع می کند. لذا امسال نه دیگر آن مطوفان را که می‌شناختیم دیدیم، نه کارمندان آنان به سر وقت ما آمدند. باربرها با گاری دستی‌های خود جای آن مطوف‌ها را گرفته بودند.

هنوز پول را به پول سعودی تبدیل نکرده‌ای که باربران شرکت به سراغت می‌آیند. بارهایت را در گاری می‌ریزند و به مدینهٔ الحاج می‌برند. اگر پول را تبدیل نکرده‌ای، جای نگرانی نیست. چون باربرها نه تنها کرایه مطالبه نمی‌کنند، اطلاعاتی هم درباره مدینهٔالحاج و دیگر ساختمان‌ها در اختیار شما می گذارند: اینجا بانک است! اینجا شرکت عهده‌دار کار حاجیان است! سپس پی کار خود می‌روند.

خوشبخت آنها که حلقه حلقه در تالارهای مدینهٔ الحاج به انتظار می‌نشینند و به جوان‌های خود توصیه می کنند که چه کارهایی باید بکنند. عملیات لازم شروع می‌شود! این عملیات لازم پشت سر هم باید انجام شود و تمام شدنی نیست. باید رفت دکان‌های صرافی را پیدا کرد. باید به سر وقت دفتری بروی که عهده‌دار حاجیان کشور تو است.

مرکزهای بهداری، پیشاهنگی را هم باید یاد بگیری، باید

ص: ۴۷

چک‌های مسافرتی را به ریال سعودی تبدیل کنی. کار پشت سر کار، از این‌ها همه گذشته باید ورودیه سعودی (خاوه- یا اخوه) را پرداخت.(۱) آن‌ها که زودتر خود را به عربستان سعودی رسانده باشند، ابتدا به مدینه می‌روند، زیارت می‌کنند، سپس برای عمره تمتع عازم مکه می‌شوند و در آنجا می‌مانند تا موسم احرام حج برسد. در فاصله عمره تمتع و حج تمتع نباید از مکه بیرون رفت. اگر کسی خواست از مکه خارج شود و مثلًا خواست به جده برود، باید احرام حج ببندد و با احرام خارج شود.(۲) اما کسانی که دیرتر وارد شوند، ابتدا عمره و حج می‌گزارند و سپس به زیارت مدینه می‌روند. این دسته از حاجیان، معمولًا از میقاتگاه جُحْفَه و یا از جده محرم می‌شوند.

بدین ترتیب پیوسته نصف زائران در مدینه‌اند و فشار مردم بر این شهر کمتر از مکه است. در مدت چهار یا پنج روز که باید اعمال حج را انجام داد، جمعیتی حدود

۱- - برای ایرانیان مبلغ مربوط به ورود عربستان توسط سازمان حج و زیارت پرداخت می‌شود.

۲- . مگر در مواردی خاص که در مناسک‌ها به آن اشاره شده است.

ص: ۴۸

۸۲۹، ۵۵۷، ۱ تن در مکه فراهم می‌شود، چه آن‌ها که قبلًا به مدینه رفته‌اند و چه آنانکه بعداً خواهند رفت. در این سال ۳۵۷۰۰۰ تن، پیش از موسم حج، خود را به مکه و مدینه رسانده بودند. از مجموع حاجیان ۱۵۹ ۳۰۲ تن از عربستان سعودی و از این عده ۱۹۰ ۱۲۰ تن از مردم مکه بودند، بانگ و فریاد و شور و نشاط و ولوله‌ای که در مدینهٔالحاج و اطراف آن به راه افتاده است، نشان می‌دهد که روزهای آینده چه خبر است و رقم جمعیت تا چه اندازه بالا خواهد رفت!

بله! آنچه در مدینهٔالحاج حکومت می‌کند عدد است، عددی که هر ساعت افزایش می‌یابد: صد هزار، پانصد هزار، یک میلیون، یک میلیون و نیم و بیشتر و بیشتر.

از این سر و صداها یک چیز دیگر را هم می‌توان فهمید و آن اینکه از هرگوشه لغتی به‌گوش می‌خورد. می‌توان گفت همه لغت‌های عالم را با همه لهجه‌های آن می‌توانی بشنوی. اما چشم هم بی‌نصیب نیست، چون همه نژادها را با رنگ‌های گوناگونی که دارند خواهی دید، یا اگر دلت خواست اول نژادها را می‌بینی، بعد در لغت‌ها و لهجه‌های آنان دقت می‌کنی؛ زیرا به قدر کافی وقت داری. متأسفانه

ص: ۴۹

وقت بسیاری هم داری! آنقدر که می‌توانی سری به بازار بزنی، بازاری که مثل بازارهای موسمی دیگر، برای ایام حج دایر شده است. در این بازار آنچه را لازم داری و فراموش کرده‌ای بخری، یا خریده‌ای و گم شده و یا از بین رفته است، می‌توانی بار دیگر تهیه کنی. ساعت‌های انتظار پشت سرهم سپری می‌شود و سرانجام انتظار پایان می‌یابد.

پاسبان گمرک با صدها گذرنامه می‌آید و آن‌ها را یک یک به صاحبانشان تسلیم می‌کند. حالا نوبت سوار شدن اتومبیل‌هایی است که از پیش به وسیله شرکت آماده شده است. کارها روبه‌راه است.

هزینه‌ای که دولت سعودی برای رفاه زائران و یا راه سازی و نوسازی و نگاهداری اماکن مقدس می‌پردازد، رقمی قابل توجه است، ولی یک نکته همچنان برای ما مبهم مانده و آن اینکه چگونه دولت سعودی می‌تواند در مدتی کوتاه با چنین مشکلی نسبتاً بزرگ روبه‌رو شود! مشکل پاسبان، گمرک، تشریفات گمرکی، بهداری و غیره، از دو حال بیرون نیست: یا دولت سعودی به قدر کافی کارمند متخصص در استخدام دارد که درطول‌سال‌حقوق می‌گیرند تا در موسم حج انجام وظیفه کنند و یا اینکه در موسم حج دچار کمبود قابل ملاحظه‌ای کارمند شایسته و

ص: ۵۰

مجرّب خواهد بود.

راستی دل آدم برای نوجوانانی که در این روزها وظایف خود را با جدیت و لبخند انجام می‌دهند، می‌سوزد، گویا اینان را در چنین روزهایی به‌کار می‌گمارند.

مقصودم پیشاهنگانی است که در موسم حج کار پاسبانان و مأموران گمرک را به عهده دارند و کمک‌های مؤثری به حاجیان می‌کنند. این پیشاهنگان را در مکه می‌بینید که خستگی و بی‌خوابی آنان را از پا در آورده است؛ خستگی که ناشی از خدمات شبانه‌روزی است که به نوبت عهده‌دار آن می‌شوند و از تحمل انسان خارج است.

آن‌ها که با گذرنامه عادی به حج آمده‌اند باید انتظار بیشتری بکشند، اما کار میهمانان رسمی زود انجام می‌شود؛ زیرا تشریفات گمرکیِ مخصوص ندارند. آن‌ها حق دارند بدون قید و شرط و در هر وقت که خواستند، به جایی بروند یا در جایی بمانند. وظیفه این دسته سرپرستی حاجیانی است که از کشور وی آمده‌اند. هریک از این مأموران عالی‌رتبه، معرفی نامه رسمی از طرف دولت خود همراه دارد که به عنوان مسؤولان دولت عربستان سعودی نوشته شده است. در قدیم همراه این معرفی نامه، کیسه هدیه یا تبرع هم فرستاده می‌شد که در اماکن مقدس صرف شود.

ص: ۵۱

پیش از عزیمت این عده از مأموران، رییس مملکت، آنان را با تجلیل تمام می‌پذیرفت، کیسه هدیه‌ای را که باید به حرمین تقدیم شود، به آنان تحویل می‌داد. در سال‌های پیش؛ یعنی در عهد خلفای عثمانی و حاکمان ترک، محمل‌هایی از شام و مصر به حجاز فرستاده می‌شد. این محمل‌ها کجاوه‌ای بود که آن را زینت می‌کردند. از قرن هفدهم میلادی فرستادن محمل به مکه از جانب امیران شام و مصر و ترکیه معمول گردید. در شهرهایی که محمل از آنجا فرستاده می‌شد و مخصوصاً در مصر، مردم مجالس جشن و سرور مجلّل و با شکوهی ترتیب می‌دادند. نقاشان و شاعران و نویسندگانِ آن دوره، از شکوه چنان مجلس‌ها الهام گرفته و آثاری ساخته‌اند که برای ما باقی مانده است.

این محمل‌ها را به همراهی گروهی می‌فرستادند. کسی در محمل سوار نمی‌شد، فقط نشانه جاه و جلال حکومت بود، تا به مردم اعلام دارند، حاکمی که آن را فرستاده شایسته داشتن چنان منصبی است.

سال‌ها حکومت مصر به همراه محمل، پرده کعبه را هم به مکه می‌فرستاد و با اینکه «محمل» و «پرده» دو چیز است، بارها مردم این دو را با هم اشتباه گرفته‌اند. چه بسا کاروان حج که محمل و پرده همراه خود آورده بود و یا، نه محملی

ص: ۵۲

همراه داشت و نه پرده‌ای.

این کاروان‌ها از شهرهای مسلمان نشین برای زیارت خانه خدا به راه می‌افتادند. با این کاروان‌ها مِهتری همراه بود که او را «امیرُالحاج» می‌گفتند. این کاروان به همراهی این امیر، حکم شهرک سیاری را داشت. مردم در این کاروان، یا بهتر بگویم در این شهرک برای خود دارای سازمان مخصوص بودند. حاکمی که همان امیر حاج بود، با مأمورانی که در خدمت داشت بر آن‌ها حکومت می‌کرد و کار آنان را سر و سامان می‌داد. این شهرک سیار، قافله حج بود و حاکم این شهر «امیرالحاج». سفرِ دور و درازی که در پیش داشتند، سفر حجاز بود. سفری به معنای حقیقی کلمه.

به خاطر اهمیت این سفر است که در قدیم جهانگردان معروف مسلمان، سیاحت خود را از زیارت خانه خدا آغاز می‌کردند. منزل‌ها را یکی پس از دیگری می‌پیمودند. در هر منزلی روزها و گاهی ماه‌ها به سر می‌بردند. در مکه و مدینه با مردمی که از جاهای دیگر آمده بودند طرح دوستی می‌افکندند و رشته برادری اسلامی میان ایشان استوار می‌شد. از مکه و مدینه و حجاز عازم شهرها و کشورهای دیگر می‌شدند و در نتیجه سفر آنان سال‌ها طول می‌کشید. پس جای تعجب نبود که وقتی به خانه‌های خود

ص: ۵۳

برمی‌گشتند، مردم از آن‌ها استقبالی شایان و دیداری با شکوه کنند؛ زیرا توفیق زیارت خانه خدا و شهرهای مقدس نصیب آنان شده بود. به علاوه، شهرهای دیگری را هم دیده بودند که رسیدن بدان شهرها برای همه کس امکان نداشت.

در برخی از کشورهای اسلامی، پیش از آن که کاروان حج شهر را ترک گوید، سران کشورها از آنان دیدن می‌کنند و آدابی را که باید در این سفرِ روحانی رعایت کنند به آنان تذکر می‌دهند و در پایان می‌گویند سلام ما را به کعبه، به آن سرزمین مقدس، به جایگاه نزول وحی و به روضه رسول‌خدا برسانید! ما را فراموش نکنید. پس از نمازها برای ما دعا و برای مردگان ما فاتحه بخوانید! رییس دولت من، از من درخواست فاتحه کرد. غیر از او ده‌ها و بلکه صدها نفر دیگر هم همین درخواست را کردند. بین این عده دوست و آشنا کسانی نیز بودند که آن‌ها را نمی‌شناختم. حتی کاسب‌ها و بازرگانانی که از آن‌ها خرید می‌کردم همین که می‌دانستند مقدمات سفر حج را آماده می‌کنم، التماس دعا و فاتحه داشتند. مواظب بودند پایان گفتگوی من با آن‌ها این جمله باشد «فاتحه بخوانید! التماس دعا!» اگر همه حوادثی را که بر من گذشته

ص: ۵۴

است فراموش کنم، اگر سفارش آن دوست، آن آشنا، آن بازرگان، آن نخست وزیر از خاطرم برود، هرگز فراموش نمی‌کنم که وقتی اتوبوس ما حرکت کرد تا مرا به هواپیما برساند، از دور چهره مردی را دیدم که تا آن وقت نه من او را می‌شناختم نه او مرا می‌شناخت (و اگر امروز بین هزارها نفر او را ببینم می‌شناسم) متوجه شد نمی‌توانم صدای او را بشنوم. دو دست خود را از هم گشود و بالا برد. دانستم التماس دعا دارد، هیچگاه از یادم نرفت که باید برای آن برادر ناآشنای خود دعا کنم. آنچنانکه فراموش نکردم که باید برای همه آنان که از من خواسته‌اند دعا بخوانم و زیارت کنم و البته تعداد آنان کم نبود.

از همان روزها که برای سفر حج آماده می‌شویم، مردم دهکده من جشن می‌گیرند؛ جشنی ساده، البته در عین سادگی شکوهی ویژه دارد. ساکنان دهکده از خرد و کلان به خانه حاجیان می‌روند. سرودها و ترانه‌هایی را می‌خوانند که مردم از صدها سال پیش در چنین موسمی می‌خوانده‌اند. می‌خوانند تا شوق مردم را به خانه خدا بیشتر کنند.

خُنیاگران نغمه‌هایی سر می‌دهند که از آن، جمال ملکوتی و جلال روحانی احساس می‌شود. جمال و

ص: ۵۵

روحانیت سرزمین مقدس حرمین! به حاجیان مژده می‌دهند که چه سعادتی در انتظار آن‌هاست. می‌خوانند تا شوق آنان بیشتر شود؛ شوق حرکت به مکه، شوق دیدار خانه خدا، شوقی که هیچ شوق دیگر به پای آن نمی‌رسد، تا چه رسد که با آن برابری کند، یا بدان مقدم باشد. نه شوق دل نهادن به دیار، نه شوق دیدار پدر و مادر و زن و فرزند.

از این‌ها دل کندن و از این شوق‌ها گذشتن آسان است، اما چه کسی را دل می‌دهد که لحظه‌ای در دیدار رسول رحمت و در زیارت سرزمین وحی درنگ کند؟ این شوق چنان سراپای آنان را فرو می‌گیرد که هرچیز را جز یک کلمه فراموش می‌کند: «لَبَّیکَ اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ ...» پذیرفتن دعوت حق.

ما از کودکی در دهکده خود سرودهایی را از بر کرده‌ایم؛ سرودهایی که به مادر می‌گوید: بر فراق فرزند دریغ مخورا! اگر حج را به آخر رسانده و خبر مرگ او را برایت آوردند، بر مرگ او اشک مریز! بر مرگ کسی باید گریست که در راه رفتن به عرفات بر فراز کوه‌ها مرده؛ یعنی حج را به پایان نرسانده است!

جایی که حاجیان در آن احرام می‌بندند «میقات» نام دارد، که جمع عربیِ آن «مَواقیت» است. برای هر دسته از

ص: ۵۶

زائران، بـه نسبت مـوقعیت شـهرشان نسـبت بـه مکـه مُعَظَّمه، میقاتگـاهی است؛ کسـانی که از یمن و هنـد می‌آینـد در «یَلَمْلَم» مُحرم می‌شونـد و میقات آنان که از مدینه به مکه می‌روند «مَسـجد شَـجَره» است که مردم محل آن را «بِئْرِ علی» می‌گویند. آن‌ها که از راه عراق می‌آیند در «ذَاتِ عِرق» محرم می‌شوند و مردم مصـر و مغرب و شام در «جُحْفَه» یا «رابُغ» احرام می‌بندند و میقاتگاه مردم نجد، «قَرْنُ الْمَنَازِل» است.

حج، چنانکه میقاتِ مکانی دارد، میقات زمانی نیز دارد. بر حاجی واجب است از ظهر نهم ذوالحجه تا آغاز شب دهم، با لباس احرام در عرفـات به سـر برد. (صـبح روز نهم بایـد محرم شود تا بتوانـد اول ظهر خود را به عرفات برسانـد و مسـتحب است که روز ترویه؛ یعنی روز هشتم محرم شود).

جای این احرام شـهر مکه است و بهتر آن است که در مسـجدالحرام و در مقام ابراهیم محرم شود و برای آنان که شانزده فرسـنگ یا بیشتر از مکه فاصله دارند، عُمره تَمَتُّع نیز واجب است که در صورت نبودنِ عذر، باید قبل از حج تمتّع انجام شود.

ماه‌های حج، شوال و ذوالقعده و ذوالحجه است. عمره

ص: ۵۷

تمتع را در این ماهها، پیش از شروع اعمال حج می‌توان انجام داد. پس حاجی مجموعاً هفتاد و سه روز وقت دارد نه بیشتر.

اسلام چه در مسأله حج و چه غیر حج، افراطی را که به تقوای مسلمان زیان برساند نهی کرده است؛ زیرا تقوی عبادت است و عبادت احرام.

من در رابُغ (جُحْفَه) محرم شدم. جسم و روح خود را برای خدا محرم ساختم و پیمانی بزرگ با خدا بستم. پیش از آنکه برای حج حرکت کنم غسل کردم. موی سر را ستردم و ناخن‌ها را گرفتم؛ زیرا می‌دانستم بعد از بستن احرام، این کارها بر من حرام است.

روح من نیز باید با خدا پیمانی ببندد؛ «خدایا برای تو احرام می‌بندم». برای خدا احرام بستم و این احرام را با دو رکعت نماز استوارتر کردم. در رکعت نخستین، پس از حمد، سوره کافرون را خواندم: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ، قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَلا أَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَوَ لا أَنْتُمْعابِدُونَ ما أَعْبُدُوَ لا أَنا عابِدٌ ما عَبَدْتُّمْوَ لا أَنْتُمْعابِدُونَ ما أَعْبُدُلَکُمْ دِینُکُمْ وَ لِیَ دِینِ.

از این لحظه بت‌های هوی و هوس را خُرد می‌کنم و دور می‌افکنم. دیگر به بت پرستان و خدایانشان

ص: ۵۸

کوچک‌ترین توجهی ندارم. به دعوت آنان گوش نمی‌دهم. به آن کافران که هرلحظه به شکلی درمی‌آیند و می‌خواهند مرا به پرستش خدایان خود بخوانند می گویم:

بروید! خدایان شما برای شما خوب است. من برای خود خدایی دارم و از پرستش آن دست برنمی‌دارم. در رکعت دوم، سوره اخلاص را خواندم: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم، قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌاللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْیَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ.

با خواندن این سوره نیرو می گیرم تا بر شیطان و وسوسه‌های او غلبه کنم.

اکنون چهارده قرن است که این دو سوره کوچک از جانب خدا بر پیغمبر نازل شده است. امروز هم که من آن را می‌خوانم گویی زبان حال من است و درباره من فرستاده شده. در گذشته هزارها بار آن را خوانده‌ام ولی آنچه امروز از آن می‌فهمم هرگز نفهمیده بودم. امروز به هنگام بستن عهد با خدا، هنگامی که آن پیمان را بر زبان آوردم به ارزش انسانیِ خود چنانکه باید، پی بردم.

همانطورکه بر صندلی هواپیما نشسته بودم، نمازمرا خواندم. ضرورت اجازه چنین کاری را می‌دهد و مسافر چنین رخصتی را دارد (در صورتی که یقین داشته باشد

ص: ۵۹

هنگام نشستن هواپیما وقت نماز را درک نخواهد کرد).

نماز که تمام شد، هواپیما هم به فرودگاه جده نزدیک گردید. در فرودگاه سفیر ما و کارمندانش در انتظار بودند.

پس از تعارفات رسمی، ما را به سالنی که برای ما و دیگر حاجیان تدارک شده بود بردند. در اینجا رشته دوستی من و رفیق اندونزیایی‌ام محکم شد؛ چرا که او هم مانند من احرام بسته بود و نعلینی مثل نعلین‌های من در پا داشت.

مانند من احرام بسته بود اما هنوز نمی‌دانم که او چه کاره است. بازرگان است؟ کارمند دولت است؟ فرماندار است؟

برای من چه فرقی می‌کند؟ چون پیش از آنکه یکی از این دسته باشد، برادرِ من است. معلوم می‌شود- خدا می‌داند- نیت ما هر دو یکی بوده است. چه، وقتی به او گفتم من این کارها را کرده‌ام، گفت او نیز چنان کرده است. او نیز در رکعت نخستِ نماز، سوره کافرون و در رکعت دوم سوره اخلاص را خوانده بود. او نیز آیات احرام، احرامی را که هردو بسته بودیم در خاطر خود داشت.

الْحَجُّ اشْهُرٌمَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَ لَا فُسُوقَ وَ لَاجِدَالَ فِى الْحَجِ

نمی‌دانم در این جمله کوتاه چه سرّی نهفته است و این سفر چه سفری است! همین‌که میان حاجیان گفتگویی

ص: ۶۰

در می‌گیرد و یکی تذکر می‌دهد که «لَا جِدَالَ»؛ «ستیز مکنید!» می‌دانند مقصود چیست و گفتگو تمام می‌شود.

جمعیت مثل سیل خروشان از گوشه و کنار بیرون می‌ریزد؛ چنانکه نظیر آن در هیچ جا دیده نمی‌شود. اگر این سیل خروشان و این جمعیت انبوه جز در شهرهای مکه و مدینه و صحرای عرفات و درّه منا به راه بیفتد، اگر این مردمی که هرچند نفر از یک شهر و به یک رنگند و هر دسته به زبانی سخن می‌گویند، جز در چنین موسم با هم حرکت کنند، ازدحامی پدید می‌شود که از مشکلات و دردسر خالی نیست. اما در اینجا هیچ حادثه‌ای رخ نمی‌دهد. برخوردها از حدود ارزش و لیاقت انسانی تجاوز نمی‌کند. همه به یکدیگر احترام می‌گذارند. چه کسی می‌تواند رفتاری جز این داشته باشد؟

در موسم حج، هرکار مخالف با قانون شریعت، کیفری دارد. حاجی خود موظف است اگر تخلّفی از او سر زد، کیفر ببیند یا به اصطلاح فقها کفّاره بدهد. این کفاره‌ها به نسبت اهمیت کارِ حرامی است که مرتکب شده است، فرق می‌کند؛ از کشتن شتر که کفاره نزدیکی با زن است، تا دادن یک مشت گندم به فقیر برای افکندن دانه‌ای مو از سر یا

ص: ۶۱

صورت. چه کسی جرأت دارد از مقررات و مناسک حج تخلّف کند؟ یا گردِ دَغَل و نیرنگ بگردد و خود را از فضیلت حَجّ مَقبول محروم سازد؟. رسول صلی الله علیه و آله فرمود «حج مقبول را پاداشی جز بهشت نیست».

مکه

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَكَّةَ مُبارَكاً وَ هُدىً لِلْعالَمِينَ(۱)

آرزومند کعبه را شرط است که تحمل کند نشیب و فراز

به کمتر حاجی برخوردم که پیش از انجام اعمال حج و زیارت مدینه، برای دیدن بندر جده رفته باشد. هم آن‌ها و هم من در راه بازگشت از مدینه این شهر را دیدیم. جده شهری آراسته و پر تحرّک است؛ مانند تازه‌ترین شهرهای تجارتی دیگر و از این نظر به اوج تمدّنی که لازم دارد رسیده است. در آن‌جا مردم چنان از سر و کول هم بالا می‌روند و به هم تنه می‌زنند که خاطره بازارهای قرون وسطی در ذهن بیننده زنده می‌شود. اما من و دوستانم که

۱- – آل‌عمران: ۹۶

ص: ۶۲

برای حج آمده‌ایم، نمی‌خواستیم لحظه‌ای رفع خستگی کنیم، یا اصلًا احساس خستگی نمی‌کردیم. دل حاجی مثل عقربه مغناطیسی برابر قطب است که هرچه به قطب نزدیک‌تر شود، قابلیت مجذوب شدنش افزایش می‌یابد و لرزش آن بیشتر می‌گردد.

روزی درباره این احساس با خویشاوندان خود گفتگو می‌کردم. زن پسر عموی من که شوهرش مهندسی جوان است گفت: یک هفته پیش از آن که پسر عمویت به مکه برود، واقعه ناگواری برای خانواده اتفاق افتاد. من او را خبر کردم. می‌دانی او چون مهندس است هر حادثه‌ای را با دید علمی و واقع‌بینی خاص تجزیه و تحلیل می‌کند، ولی این‌بار جوابی که به من داد- یا بهتر بگویم خیال می‌کرد جواب مرا می‌دهد- این بود که گفت: «خدا قسمت کند تا نماز جمعه را در حرم پیغمبر بخوانیم.»

بله. پسرعمویم شوق دیدار مدینه را داشت و من شوق زیارت مکه را، چون او جزو حاجیانی بود که اوّل به مدینه و سپس به مکه می‌رفتند. اما من که دو هفته پس از او به حجاز رسیدم، قصد داشتم نخست حج واجب را ادا کنم.

چنانکه گفتم، منتظر ماندیم تا چمدان‌های ما را در اتوبوس‌ها گذاشتند. چه کنیم؟ چه نکنیم؟ مشورت ما زیاد

ص: ۶۳

طول نکشید و از اینکه دیدیم همه یک چیز را می‌خواهیم تعجب کردیم. راننده! به سوی مکه. بابت هر مسافر یک ریال به تو می‌دهیم. راننده لبخندی زد و پرسید:

چند نفرید؟

- چهل نفر.

اما من شصت ریال به تو می‌دهم برای هر نفر پانزده‌ریال. لبخند دیگری از روی رضایت زد. من هم از خوشحالی او خوشحال شدم. بله از آداب حج این است که باید به مُکاری احسان کرد، به حرف‌های او گوش داد، به روی راهنما خندید، با او جرّ و بحث نکرد، اگر خطایی کرد، ببخشی، اگر کاری انجام داد تشکّر کنی. در هرحال باید با او مساعدت کرد.

بدیهی است هر انسانی باید اینجا آداب را رعایت کند و اگر فقها آن را در کتاب‌های مناسک می‌نویسند، برای این است که مبادا حاجیان فراموش کنند و خدای نخواسته زحماتی را که در این سفر می‌کشند به هدر رود. مبادا فراموش کنند هرقدم این سفر عبادتی است و به خاطر جرّ و بحث با مُکاری عبادت خود را ضایع کنند.

مُکاری‌های قدیم در عصر ما- قرن چهاردهم هجری- همین راننده‌ها هستند که هزارها اتومبیل بزرگ و کوچک

ص: ۶۴

ساخت کارخانه‌های متعدد جهان را در موسم حج، شب و روز در سرزمین حجاز از این سو به آن سو می‌رانند. در آداب زیارت توصیه شده است که در سفر باید با همراهان مساعدت کرد. ولی من دیدم بهترین همکاری با این مردم این است که به هیچ وجه مزاحم آن‌ها نشوم، تا مشکلی بر مشکلاتشان افزوده نگردد؛ زیرا می‌دیدم اینها از شدتِ خستگی به ستوه آمده‌اند.

یکی از آن‌ها می‌گفت: «به خدا چنان شده که نمی‌توانم نمازهای واجب را در وقت بخوانم!» نمی‌دانم شما این نکته را دانسته‌اید یا نه، که نماز واجب را نخواندن در نظر مردم مکه و مدینه چه گناه بزرگی است؟

حالا- در راه مکه هستم «لَبَّیْکَ اللّهُمَّ لَبَّیْکَ»، این جمله را همیشه می‌گوییم، تا به خاطر داشته باشیم که کجا می‌رویم و چه باید بکنیم. در میان راه، اتوبوس ایستاد. هنوز شب است. گذرنامه‌های ما را گرفتند و به مأمورانی که در حدود حرم پاس می‌دهند، دادند. ما اکنون نزدیک حرم هستیم. از این جا به بعد جز مسلمان کسی نمی‌تواند برود. می‌خواستند ببینند ویزای حج داریم یا نه. این ویزا فقط مخصوص مسلمانان است. کنسولگری‌های عربستان سعودی به غیر مسلمان ویزای حج و اجازه ورود به مکه و مدینه

ص: ۶۵

نمی‌دهند. چند کیلومتری که رفتیم یکی گفت:

«ساختمان‌های مکه پیداست». دانستم و همه دانستیم که از این‌جا به بعد چه باید بکنیم. آن‌ها که پیشتر هم به حج رفته بودند و آن‌ها که دعاهای مستحب را در حفظ داشتند شروع به خواندن کردند. ما هم با آن‌ها خواندیم:

«اللَّهُمَّ إِنَّکَ قُلْتَ فِی کِتَابِکَ الْمُنْزَلِ وَ قَوْلُکَ الْحَقُّ وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ، اللَّهُمَّ وَ إِنِّی أَرْجُو أَنْ أَکُونَ مِمَّنْ أَجَابَ دَعْوَتَکَ وَ قَدْ جِئْتُ مِنْ شُقَّةٍ بَعِیدَةٍ وَ مِنْ فَجٍّ عَمِیقٍ سَامِعاً لِنِدَائِکَ وَ مُسْتَجِیباً لَکَ مُطِیعاً لِأَمْرِکَ وَ کُلُّ ذَلِکَ بِفَضْلِکَ عَلَیَّ وَ إِحْسَانِکَ إِلَیَّ فَلَکَ الْحَمْدُ عَلَی مَا وَفَّقْتَنِی لَهُ أَبْتَغِی بِذَلِکَ الزُّلْفَةَ عِنْدَکَ وَ الْقُرْبَةَ إِلَیْکَ وَ الْمَنْزِلَةَ لَدَیْکَ وَ الْمَغْفِرَةَ لِذُنُوبِی وَ التَّوْبَةَ عَلَیَّ مِنْهَا بِمَنِّکَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ حَرِّمْ بَدَنِی عَلَی النَّارِ وَ آمِنِّی مِنْ عَذَابِکَ وَ عِقَابِکَ بِرَحْمَتِکَ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ».(۱)

در اینجا من هم از آنچه حاجیان دیگر می‌ترسند، می‌ترسم. مبادا مالم یا اندکی از مالم حرام باشد و حجّم باطل شود. بله، برای همین است که هر حاجی پیش از رفتن

۱- . من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۲۸

ص: ۶۶

به سفر حج می‌کوشد تا بدهی را که بر گردن دارد بپردازد و مال خود را پاکیزه کند.

هزینه لازم برای زن و بچه خود بگذارد تا در نبودن او آسوده خاطر باشند، تا چه رسد که خدای نخواسته در مکه مال حرامی به دست بیاورد.

حالا که وارد حرم امنِ خدا می‌شویم، باید در عظمت این مکان که بانگ توحید از آن‌جا برخاست بیندیشیم و خدای را بر توفیقی بزرگ که نصیب ما کرده است سپاس بگزاریم و از گناهانی که مرتکب شده‌ایم پوزش بخواهیم و بگوییم: پروردگارا! این حرم امن تو و من بنده گناهکار توام. بنده درمانده تاب عذاب تو را ندارد. از تو خدای بزرگ می‌خواهد گناهان او را ببخشی و از آتش خشم خود برهانی. خدایا:

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایماز بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم

لنگر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست؟ که در این بحر کرم غرق گناه آمده‌ایم

آبرو می‌رود ای ابر خطاپوش ببار! که به دیوان عمل نامه سیاه آمده‌ایم

ص: ۶۷

گاه‌گاهی به خود جرأت می‌دادم و از پشت شیشه اتوبوس به درّه‌ها و کوه‌های این سرزمین مقدس نگاه می‌کردم. فروتنی نموده، بر خود می‌لرزیدم. درود می‌فرستادم. حالا شبح‌هایی را پوشیده در سپیدی می‌بینم، صدای آنان را هم می‌شنوم، اما درست نمی‌دانم چه می‌گویند. برای چند لحظه گمان کردم دسته‌ای از صوفیان پشمینه پوش‌اند که برای ریاضت بیرون آمده‌اند، ولی از کجا آمده‌اند؟ و به کجا می‌روند؟ نه اینجا جای ریاضت است، نه حالا وقت ریاضت کشیدن. به ساده‌لوحیِ خود می‌خندم. فراموش کرده‌ام که این‌ها هم مثل من لباس احرام پوشیده‌اند و آن‌چه می‌گویند همان دعاهایی است که من و دیگران می‌خوانیم. پس همه در یک راهیم.

در خودم نوعی چالاکی و سبکی احساس می‌کنم که انسان در ساعت‌های آخر شب فاقد چنین نشاطی است. از روزی که وارد این سرزمین‌های مقدس شده‌ام، حساب شب و روز از دستم رفته است. با زمانی خو گرفته‌ام که با ابدیت پیوستگی دارد.

همین‌که حاجی به مکه رسید باید وضو بگیرد یا غسل کند. با احرام پاک به مسجدالحرام برود. هفت بار پیرامون خانه کعبه بگردد و طواف را از مُحاذاتِ حَجر الأسود آغاز

ص: ۶۸

کند و مستحب است که در حال طواف پای برهنه باشد.

گام‌ها را شمرده بردارد. سخن بیهوده نگوید. اگر بتواند- بی‌آنکه آزارش به کسی برسد- در هر دور، دست به حجرالأسود بمالد و زبانش به ذکر خدا گویا باشد.

چمدان‌های خود را در اتاق مهمانخانه‌ای که برای گروه ما تهیه کرده بودند گذاشتیم. هر چهار نفر از ما یک اتاق داشتند. اتاق‌ها را اشغال کرده و نکرده، خود را در آخرین پله ساختمان و منتظر رسیدن به مسجد دیدیم. و از اینکه می‌دیدم هریک از ما به اندازه دیگران شوق رسیدن به مسجدالحرام را دارد تعجب کردیم. در اینجا باید یادآوری کنم که لطف خدا شامل حال کاروان ما شد، چون دو روحانی همراه داشتیم که علاوه بر دانستن مناسک، بارها به حج مشرف شده بودند. توفیقی بود تا به راهنمایی آنان طواف خود را درست انجام بدهیم. چند قدم نرفته بودم که بانگ اذان نماز صبح بلند شد: «اللَّهُ أَكْبَرُ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ ...».

نخستین بار نبود که این نغمه آسمانی را می‌شنیدم، اما هیچگاه تصور نمی‌کردم صفا و طراوت آن تا این درجه عقل و روح مرا صیقل دهد. آیا اذان‌گوهای مکه با آواز دلنشین خود چنین اثری را پدید می‌آورند؟ یا سرزمین

ص: ۶۹

مکه است که چنین معجزه‌ای دارد؟ نمی‌توانم پاسخی بگویم. ولی از آن تاریخ تا به حال که سیزده ماه می‌گذرد، هنوز هم آن آواز در گوشم طنین انداز است و مرا مست و بیخود می‌سازد و باز همان کلماتی را که هوای لطیفِ همچون حریر آسمان مکه را می‌شکافت می‌شنوم:

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتریادگاری که در این گنبد دَوَّار بماند

حالا صدها و بلکه هزارها شَبَح از هرگوشه‌ای پیدا می‌شود. میان این اشباح، شبح دوستان و شبح خودم نیز هست. به تدریج عادت کرده‌ام که خود را نیز شبحی ببینم.

به سرِ پیچی رسیده‌ایم؛ به مدخل کوچه‌ای که سربالاست. به بالا نگاه کردم یکی از مناره‌های حرم در نهایت شکوه و عظمت مقابلم خودنمایی می‌کرد. بیش از دویست یا سیصد متر با مسجد فاصله نداریم، اما این مسافت را چگونه طی کنم؟ یکباره متوجه شدم همه چیز پیرامون من متوقف شده است. ابتدا گمان کردم همه این اتومبیل‌های سواری و باری و گاری از سر شب تا حالا سرجای خود ایستاده‌است. ولی بی‌درنگ دانستم که اشتباه کرده‌ام. آن‌ها همین حالا ایستادند. ایستاده‌اند تا مسافران

ص: ۷۰

خود را پیاده کنند و ایستادن آن‌ها راه را بر پیادگان بسته است. پیاده‌ها هم ایستاده‌اند یا به کندی حرکت می‌کنند.

حالا می‌فهمم مطلب از چه قرار است. حرم گنجایش سیصد هزار نفر را دارد و اکنون که وقت نماز است پر شده، اما ده‌ها هزار نفر به فاصله صدها متر از مسجد برای نماز صف بسته‌اند و برای همین است که نمی‌شود حرکت کرد.

این مردم می‌خواهند به امامی که او را نمی‌بینند، ولی از برکت بلندگوها که همه جا در دسترس است، آواز او را می‌شنوند، اقتدا کنند.

صف جماعت چنان بسته شده که جای خالی پیدا نمی‌شود. برادری که در حال نماز بود با انگشت سبابه خود به زمین اشاره کرد. تکّه پارچه‌ای را زیر پا انداخته بود و بر آن نماز می‌خواند. دانستم می‌خواهد مرا در ایستادن روی آن سجاده شریک کند. از آن روز به بعد تصمیم گرفتم که اگر بخواهم نماز بخوانم و پیشانی و سر زانوی من آزاری نبیند، باید سجاده کوچکم را همراه داشته باشم. همچنین از آن ساعت به بعد احساسی به من دست داد که ابتدا کاملًا روحانی بود ولی حالا به صورت واقعیتی محسوس درآمده است و آن اینکه دانستم این برادر که فقط چند روز یا چند ساعت پیش از من خود را به مکه رسانیده،

ص: ۷۱

اراده خود را به من تحمیل کرد. او بدون اینکه حرفی بزند این اراده را با قدرت ولی در نهایت سادگی، از راه برادری اعمال نمود و رکوع و سجودِ من روی سجاده او نشانه این اعمال قدرت اوست.

آواز رسا و دلنشین امام را که از فاصله دور می‌رسید با عبارت‌هایی پاسخ می‌گفتم. اما این عبارت‌ها کمال معنی خود را از آنجا می‌یافت که می‌دانستم آن برادر من هم که سَجاده خود را برای نماز با من قسمت کرد، در همان حال همان عبارت‌ها را به زبان می‌آورد و نیز معنایِ آن از ایمان من کمک می‌گرفت، ایمان بدین حقیقت که صف نماز نه تنها از امام تا اینجا که من ایستاده‌ام پیوسته است، بلکه این صف چون حلقه‌ای من و برادر دینی‌ام را به یکدیگر مربوط ساخته است؛ برادری که او را نمی‌شناسم.

امام سلام نماز را داد و بلافاصله نماز بر میّت (مرده) اعلام شد. فکر این را نکرده بودم. درست است، یک میلیون و نیم حاجی در مکه جمع شده است، و طبعاً در هر روز ۱۶۰ مرده خواهیم داشت که چون بر نمازهای پنجگانه تقسیم کنیم برای هر نماز ۳۲ مرده خواهد شد. بعداً هر نمازی را که خواندم، دانستم با این نماز پیوند برادری با مردگان نیز می‌بندم و این پیوند نه تنها پیوند مرا با زندگان

ص: ۷۲

نمی‌گسلد، بلکه آن را محکم‌تر می‌سازد. چه، پیمان با برادران مرده، بیچارگی و درماندگی آنان و ما زندگان را هرچه بیشتر آشکار می‌کند و نیز استحکام و دوام این پیوند را هرچه روشن‌تر نشان می‌دهد.

نماز تمام شد. اتومبیل‌ها آماده حرکت است. دوباره گروه کوچک ما به هم پیوست. به سوی مسجد الحرام.

مستحب است حاجی از باب السلام وارد مسجد شود.

آرام و شمرده قدم بردارد، نزدیک ستون‌ها بایستد و بگوید:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ مِنَ اللَّهِ وَ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ السَّلَامُ عَلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ، وَ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ، وَ السَّلَامُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».(۱)

از همان در داخل شدم و این دعا را خواندم. اما راستی چه کسی است که این دعا را می‌خواند؟ لب‌های من است می‌خواند؟ و گوش‌های من است که می‌شنود؟ یا صدای این برادر ناشناس را می‌شنوم؟ یا صدای برادران دیگر را که همین دعا را می‌خوانند؟ وقت آن را نداشتم که پاسخ

۱- . وسائل‌الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۰۴

ص: ۷۳

درستی برای این سؤال پیدا کنم؛ زیرا از رواقی که ما را به درون آن راندند گذشتم. گمان دارم صحن داخلی حرم از همین جا آغاز می‌شود.

هنوز هوا تاریک است. چنان به دعا مشغولم و چنان این جمعیت انبوه مرا تحت تأثیر قرار داده است که جز تا فاصله کمی از رواق را نمی‌بینم. همینکه به طرف دیگر رفتم، احساس کردم حرکت جمعیت کند شده است، یا آن‌که همه سر جای خود ایستاده‌اند. سر را بلند کردم و چیزی را که تا آن وقت ندیده بودم دیدم. بنایی مکعب، بی‌نهایت ساده، پوشیده از پارچه سیاه ساده‌ای که اندکی از رنگ آن در اثر یک سال تابش آفتاب و ریزش باران رفته است. سیاهیِ پوشش کعبه با مانده سیاهی شب، درهم آمیخته شده و در دیده من به صورت خیالی مجسم است. خیالی که در زمین نیست، میان زمین و آسمان آویزان شده است. گویی طواف کنندگان گرداگردِ کعبه پایه‌های خانه کعبه‌اند، که با نهایت افتخار چهار دیواری خانه را نگاه‌داشته‌اند.

قطره‌های اشکی که نمی‌دانم از کجا آمد، سرازیر شد. آنجا دیگر من نبودم. آن انسانی که تا آن لحظه پیش بود، وجود نداشت. نه تنها آن موجودی که روزی بی‌ایمان بود یا به ایمان چندان توجهی نداشت نبود، بلکه آن انسان با ایمان

ص: ۷۴

لحظه پیش هم نبود، مسلمانی که می‌خواست خود و دیگران و هرچیز را که می‌بینند با منطق تجزیه و تحلیل کند و از پرسش و جستجو باز نایستد تا حقیقت را دریابد و به دیگران هم بفهماند. بله دیگر من، آن مرد با ایمان، آن فیلسوف محقق آن‌جا نبود، تنها کسی که آنجا دیده می‌شد موجودی بود که می گریست.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی عَظَّمَکِ وَ شَرَّفَکِ وَ کَرَّمَکِ وَجَعَلَکِ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً مُبَارَکاً وَ هُدًی لِلْعَالَمِینَ».(۱)

همین عبارت کوتاه، همه آنچه را که باید بگویم در بردارد. اشک! باز هم اشک! در حالی که چهره‌ام غرق اشک بود، دو رکعت نماز خواندم، احساس کردم خودم نیز در اشک خود غرق شده‌ام، غرق شده‌ام تا در اشک خود غسل کنم.

رفقا اشاره کردند به آن‌ها ملحق شوم. حالا- نوبت فشار و تنه زدن و تنه خوردن است. تصوّر بیهوده‌ای است که در خاطر انسان بگذرد، اندکی از فشار این جمعیت کاسته

۱- . من‌لایحضره‌الفقیه، ج ۲، ص ۵۳۰

ص: ۷۵

خواهد شد. همه به هم چسبیدیم و با زور و تلاش مربعی درست کردیم و زنان را درون این مربع جا دادیم.

حج بر زنان هم مانند مردان واجب است. آن‌ها هم مانند مردان باید واجبات حج را انجام دهند. فقط لباسشان با لباس مردان تفاوت دارد؛ یعنی آن‌ها می‌توانند لباس دوخته بپوشند. اگر زن مانع داشته باشد، اسلام نماز را از او نمی‌خواهد و اگر در چنین حالی نماز بخواند حرام است.

همچنین جهاد در میدان جنگ بر زنان واجب نیست. اما اسلام نخواسته است زنان را از فضیلت این جهاد محروم کند.

به راستی که طواف گرداگرد خانه مبارکه کعبه، خود مجاهدتی است. آنجا که ده‌ها هزار طواف کننده می‌گردند، همه با هم و در یک جهت، هیچ‌کس نمی‌تواند از مسیری که در پیش گرفته منحرف شود. همه خود را به دست این موج خروشان سپرده‌اند و قدرت آن را ندارند که مقابل آن بایستند. هرکس خود را در این سیل افکند باید با آن بگردد. هر یک از ما می‌دانست که باید هفت بار طواف کند و هر دور از حَجرالأسود آغاز شود و لازم است اندکی پیش از آنکه به حجرالأسود برسد، نیت کند و در دور هفتم اندکی از آن بگذرد، تا یقین داشته باشد که آغاز و انجام

ص: ۷۶

طواف‌ها به حجرالأسود بوده است و مستحب است که چون حجرالأسود را ببیند بگوید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا کُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْ لا أنْ هَدَانَا اللَّهُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَکْبَرُ مِنْ خَلْقِهِ وَ اللَّهُ أَکْبَرُ مِمَّا أَخْشَی وَ أَحْذَرُ».(۱)

در مدت طواف و همچنین هنگام دست سودن و بوسیدن حجر، باید تمام توجه او به خداوند بزرگ و عظمت او باشد و هیچ چیز را در عبادت شریک او نداند.

این شرافت را رسول صلی الله علیه و آله به امر پروردگار جهان به خانه کعبه و حَجرالأسود داده است که مسلمانان جهان گرد آن طواف کنند و آن را ببوسند. واجب است هنگام طواف، خانه کعبه سمت چپ طواف کننده باشد. همچنین در طواف نباید فاصله او تا خانه کعبه بیش از بیست و شش زراع و نیم شود. باید به درون حِجر اسماعیل نرود و بر سکّوی کوچکی که آن را شاذروانِ کعبه می‌گویند، پا نگذارد. همینکه از حجرالأسود گذشتید به رکنی می‌رسید

۱- . تهذیب‌الأحکام، ج ۵، ص ۱۰۲

ص: ۷۷

که درِ خانه کعبه در آن رکن است. بیشتر حاجیان در آنجا کوشش می‌کنند که دست خود را به درِ خانه بسایند و پاسبانان سعودی با عصایی که در دست دارند به آرامی آن‌ها را می‌زنند.

در دور هفتم همینکه از حِجْر اسماعیل گذشتی و به پشت کعبه رسیدی، نزدیک رکن یمانی جایی است که آن را مُسْتَجار می‌گویند. معنای مستجار پناهگاه است. در آنجا باید دست‌ها را بگشاید و رو و بدن خود را به خانه کعبه بساید و بگوید: «اللَّهُمَّ الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَ الْعَبْدُ عَبْدُكَ وَ هَذَا مَقَامُ الْعَائِذِ بِكَ مِنَ النَّارِ».(۱)

پروردگارا! بنده تو در خانه تو به تو پناه آورده است. به محلّ مستجار، ملتزم نیز گفته می‌شود. ملتزم؛ یعنی آنچه انسان خود را بدان متعهد می‌کند. در اینجا هم زائران می‌کوشند تا خود را به کعبه بچسبانند و دعاهایی تلاوت کنند که معنای آن پیمان با خداست.

در اینجا گاهی انسان با منظره‌هایی روبه‌رو می‌شود که به تعجب درمی‌ماند؛ منظره‌ای که هرچند منطبق با احکام

۱- . من لا یحضره‌الفقیه، ج ۲، ص ۵۳۳

ص: ۷۸

فقهی نیست، اما به هرحال نماینـده ایمان و عشق است. در اینجا زنی بدوی را دیدم که به وجد آمده بود. آیا در آن لحظه خندیدم؟ لبخنـد زدم؟ گمـان نـدارم. چگونه ممکن است انسان از دیـدن مظاهرِ عبادتی که با چنین خشونت و بلکه بی‌نظمی همراه است متأثر نگردد؟ و یا به هیجان نیاید.

مگر این حرکات نماینـده شوق و شور و عشق و علاقه بنده نسبت به خالق و پروردگار او نیست؛ «هرکس به زبانی سـخن وصف تو گوید». به یاد نوشته آن جهانگرد قرن سیزدهم افتادم که می‌گوید در اینجا زنی یمنی از قبیله زَیْلَع- که قبیله‌ای بدوی است- همینکه شنیـد مردم با عبارت‌های فصیح و بلیغ دعا می‌کننـد و حاجت خود را از خـدا می‌خواهنـد گفت: «خدایا! می‌دانی من نمی‌توانم مثل اینهـا دعـا بخوانم و می‌دانی آنچه آن‌ها می‌خواهنـد من هم می‌خواهم، پس آن‌چه به آنان می‌دهی به من هم بـده». و باز به یاد گفته آن بـدوی دیگر افتادم که همین جهانگرد نقل کرده است که گفت: «خـدایا! این‌ها قبلًا فکر کرده‌انـد که چه می‌خواهند و سؤال‌های خـود را مرتـب کرده‌انـد تـا از تـو درخـواست کننـد. مـن می‌خـواهم خـودت برای مـن اختیـار کنی». آیـا این مردمی که من می‌بینم نمی‌توانند با چنین دعای ساده‌ای حاجت خود را از خدا بخواهند؟ در اینجا

ص: ۷۹

هردسته‌ای بـا طرز تفکر خاصـی که دارد، میان ده‌ها هزار انسان مؤمن دیگر غرق می‌شود و همه با هم در کنار کعبه به خـدای کعبه رو می‌آورند.

در کتاب‌هـای مناسـک برای دورهـای طواف و نیز حِجْر اسـماعیل و پشت خـانه کعبه و رُکنِ یمانی و بین رکن یمانی و حجرالأسود دعاهـایی روایت شـده است که خوانـدن این دعاها مسـتحب است؛ چنانکه دعایی هم که هنگام ورود به شـهر مکه خوانـده می‌شود مسـتحب است. اگر برای طواف کننـده مقـدور نباشد، یا نتواند بخواند، از صـمیم دل و نهایت اخلاص به هرزبان که می‌داند خدا را بخواند. مقصود از این دعاها توجه بنده به خدا و شـناختن عظمت او و ذِلَّتِ خود و پوزش خواستن از گناهانی است که از او سر زده است. امـا در چنـان ازدحـام چنین توفیقی کمتر دست می‌دهـد. هنوز کتـاب دعـا را نگشوده است که بـا فشـار جمعیت هر ورقش به گوشه‌ای می‌رود. چه بهتر که زائر دعاهای رسـیده از امامان علیهم السـلام را بخواند، اما اگر نتوانست دعا بخواند، نام خدا و حمد او را فراموش نکند. «اللَّهُ اکْبَرُ، اللَّهُ اکْبَرُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى نَعْمَتِهِ»؛ خدایا! بزرگی سزاوار تو است! سپاس می‌گویم خدای را بر نعمتش.

همینکه دور هفتم به پایان رسید، باید هرطور شده از

ص: ۸۰

موج جمعیت خلاص شد و برای خواندن دو رکعت نماز به مَقام ابراهیم رفت. اما چه کسی می‌تواند در آنجا این دو رکعت نماز را با آرامش تمام کند؟ قامت نماز را بسته یا نبسته‌ای که خود را در فاصله بیست متری مقام خواهی دید.

در اینجا هم باید دست را به یکدیگر داد و مانع فشار جمعیت شد. تا آن‌ها که در داخل حلقه‌اند نماز بخوانند. (با ازدحامی که در این سال‌ها دیده می‌شود، اگر ممکن نباشد نماز را در مقام خواند باید تا آنجا که ممکن است نزدیک بدان، در پشت مقام یا در دو طرف آن خواند). من و رفقایم حلقه‌ای ساختیم و هریک درون آن نماز خواندیم.

نماز که تمام شد مثل اینکه بار سنگینی را از دوش نهاده بودیم، اما خستگی به نهایت رسیده بود. ناچار خود را به سقّاهایی رساندیم که آب زمزم داشتند. نوشیدن آب زمزم مستحب است. تا آن‌جا که توانستیم نوشیدیم. مقداری هم برای خویشان و دوستان هدیه خواهیم برد که بهترین ره‌آورد این سفر است. آب زمزم شفای دردهاست. حالا وقتی است که باید میان صفا و مَرْوه سعی کنیم. هفت بار باید بین صفا و مروه رفت و برگشت. چهار بار آن از صفا به مروه و سه بار از مروه به صفا. آغاز سعی از صفاست و پایان آن در مروه. فاصله میان دو کوه ۴۲۰ متر است و مستحب

ص: ۸۱

است در آن‌جا که بلندی آغاز می‌شود اندکی به شتاب بروند، این محل با چراغ‌های سبز مشخص شده است.

فاصله میان کوه صفا و مروه سابقاً بازار عطرفروشان بود. در نوسازی اخیر بازار را از بین برده و این مسافت را دو طبقه کرده و با سنگ مرمر ساخته‌اند و با دستگاه تهویه مجهّز شده است. در وسط، راهی از دو طرف با نرده محصور است تا آنها که توانایی سعی ندارند، در گاری‌های دستی بنشینند و هفت بار آنها را ببرند و بگردانند. این نرده در عین حال جهت رفتن و بازگشتن را جدا می‌کند و از ازدحام به مقدار قابل ملاحظه‌ای می‌کاهد.

همینکه دور هفتم در بلندی مَرْوَه به آخر رسید، سعی تمام شده است. در آن‌جا چند نفر را قیچی به دست می‌بینید که اندکی از مو و یا ناخن شما را می‌چینند. با چیدن مو و یا ناخن که تقصیر نام دارد، لباس احرام را از تن بیرون می‌آورید و می‌توانید لباس عادی خود را بپوشید.

چیزهایی که با پوشیدن احرام بر شما حرام شده بود، حلال می‌گردد و باید منتظر روز تَرْوِیَه یا روز نهم بمانید که موسم احْرام حج است.

از دست سلمانی‌ها خلاص شدیم و از جایگاه سعی، بیرون آمدیم. یکی از رفقای من که معلم فیزیک هسته‌ای

ص: ۸۲

است گفت: راحت شدیم، نه؟ گفتم: راحت شدیم!

من از همـان لحظه که سـعادت دیـدار کعبه را یافتم، از همان دقیقه که اشـکم جاری شـد، علت این تغییری را که در عمق وجود من پدیـد گردیـد، جستجو می‌کردم. تا آن‌جا که ممکن بود، نتوانسـتم از کعبه دیـده بردارم. حالا هم که فرسـنگ‌ها از آن دور شده‌ام، نمی‌توانم فکر خود را از آن منصرف کنم، کوشـش می‌کنم علت این را بـدانم. آن وقت به این فکر افتـادم که چطور شـد مشـرکان عرب در مدتی کوتاه از سیصد و شصت بت که گرداگرد خانه کعبه گذاشته بودند و آن‌ها را می‌پرستیدند، دل کندند و خانه کعبه جای پرستش خدای یکتا و یگانه شد؟ بالأخره پاسخ این سؤال را از درون خود پیدا کردم و آن این است که عشق مشرکان به بت‌ها عشـق طـبیعی و فطری نبود، عشق حیوانی و غریزی بود. در نهـاد انسـان همیشه غریزه‌ای حیوانی وجود دارد و پی فرصت می‌گردد تا قوّه فکر و عقل او را از کار بینـدازد و انسان را ناچار کنـد تا به جای معتقـدات علمی و منطقی، اسـیر خرافات گردد. اگر ما خـدایان عرب جـاهلیماننـد لاـت و عُزّی و هُبَل و إسـاف و نـائلَه را نمی‌پرستیم، اگر دوران پرسـتش «ژوپیتر» و «آپولو» و «مینرو» و «مـارس» سپری شده، خدایان دیگری سر راه ما قرار دارند و هرلحظه ما را

ص: ۸۳

به پرستش خود می‌خوانند؛ خدایانی مانند مال، مقام، شهرت و بلندپروازی که ما عقل و فکر خود را در راه رسیدن به آن‌ها قربانی می‌کنیم. پرستش این بت‌های گوناگون- محسوس و نامحسوس- نمایانگر حقیقتی است و آن اینکه انسان همیشه به چیزی ماوَرای خود عشق می‌ورزد و او را می‌پرستد. اسلام که دین فطری است، نه تنها این غریزه را در انسان ندیده نمی‌گیرد، بلکه برای آن ارزش قائل است. قبول دارد که این احساس نشانه تشنگی و شوق انسان به مبدأ مافوق اوست، که به مرورِ زمان در مَسیر نادرست به کار افتاده و به جای آن‌که وسیله باشد، به هدف مبدل شده و نه تنها انسان را از طبیعت انسانی او برگردانده بلکه از خدایی که انسان را آفریده و بدو نیرو بخشیده منحرف ساخته است.

کعبه نیز در دوران جاهلیت چنین بود، به جای اینکه مکانی پاکیزه برای پرستش خدای یگانه باشد به بتخانه تبدیل شد.

اسلام آن را به حالت نخستین برگرداند- به حالتی که ابراهیم ساخت- جایی برای طواف کنندگان و نماز خوانان.

برای همین است که محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر و سرنگون کننده بت‌ها را پیغمبر دین فطرت می‌گویند.

ص: ۸۴

این فطرت در همه انسان‌ها سرشته است و همین فطرت است که گاهی مغلوب هوی و هوس می‌شود و انسان را که باید خلیفه خدا باشد، تا آن درجه به پستی می‌کشاند که به ساخته و پرداخته خود سجده می‌کند. معنی حقیقی اسلام و معنی دین فطری همین است، ندای عقل، ندای خدا:

فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ هرچند گاهی این معنیِ ساده و طبیعی برای انسان مجهول می‌ماند، یا آن‌که آن را می‌داند و خود را به نادانی می‌زند. دعوت به پیروی از عقل طبیعی که در او نهفته، به پیروی از فطرتی است که خدا در او به ودیعت نهاده است. این ندایی است که او را به اوج آسمان‌ها می‌خواند ولی او گاهی این دعوت را نشنیده می‌گیرد و به ندای غریزه‌های خود پاسخ می‌گوید تا او را در حضیض زمین نگاه بدارند:

ترا ز کنگره عرش می‌زنند صفیرندانمت که در این دامگه چه افتادست

کعبه شکلی ساده دارد، اما از همین مربع ساده، شعاعی نامحدود تجلّی می‌کند. چرا؟ چون کعبه ساده است و سادگی، خود نهایتِ جمال است. آنچه را هم مسلمانان

ص: ۸۵

گرداگرد خانه کعبه می کنند، ساده است. سادگیِ کعبه و سادگیِ اعمال مسسلمانان نمایانگر عقل فطری است؛ عقلی که اگر به حال خود گذاشته شود، پیوسته از طرف غریزه‌ها مورد تهدید است. کعبه و مناسک حج در عین سادگی که دارند پیوسته عقل را به سوی خود می‌خوانند تا گمراه نگردد و اسیر غریزه‌های مخرّب نشود.

عَرفاتْ

فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِإِخْوَاناً ..(۱)

اینک مَواقفِ عرفات است بنگرش طولش چوعرض جنَّت وصد عَرضِ اکبرش

دهلیزوارِ مُلک الهی است صحن اوفراش جبرئیلش و جاروب شهپرش

عرفات صحرایی است مساحت ۱۸ کیلومتر مربّع که از هرطرف کوه‌های شیب‌دار و پلکان مانند آن را احاطه کرده و به صورت سیرکی درآورده است.

۱- . آل عمران: ۱۸۳

ص: ۸۶

حاجیان باید روز نهم ذوالحجه خود را به عرفات برسانند و از ظهر روز نهم تا غروب آفتاب در آن‌جا بمانند. این وقت را وقت اختیاری می‌نامند و اگر ممکن نشد باید مقداری از شب دهم را در عرفات توقف کنند- که وقت اضطراری است-. اگر حاجی به وقوف اختیاری نرسد و وقوف اضطراری را هم ترک کند، حجّ او باطل است. بدین جهت حاجیان می‌ترسند مبادا به وقوف عرفات نرسند. آن مرثیه محلّی هم بدین نکته توجه دارد که می‌گوید:

«به آن حاجی باید گریست که پیش از رسیدن به عرفات بر فراز کوه‌ها بمیرد.» کسی که به عرفات می‌رود لازم نیست تمام مدت را در آنجا سرپا بایستد بلکه می‌تواند سواره یا پیاده و یا در حال راه رفتن باشد. اما اگر تمام این مدت را در خواب و یا بیهوشی بگذراند وقوف او باطل است.

در این سالها به ندرت اتفاق می‌افتد که کسی به وقوف اختیاری و اضطراری نرسد ولی فتوای فقها در مورد دو وقوف، نشانه این است که چنین اتفاقی شدنی است. برای همین است که یک میلیون و نیم یا دو میلیون حاجی می‌کوشند تا تعویق رخ ندهد. معنای تعویق در کشورهای اسلامی، نرسیدن به وقوفِ عرَفَه است.

ص: ۸۷

اکنون می‌توانید پیش خود تصور کنید که اگر طبق آمار سال ۱۳۹۵ که سال به سال رقم آن بالا می‌رود، ۸۶۵۷۷ اتوبوس و وانت و سواری بخواهد خود را به این صحرا برساند چه خواهد شد (این رقم در سال ۱۳۹۷ هجری به ۰۳۸ ۱۱۵ رسید). می‌توانید صحرای محشر را در ذهن خود مُجسَّم کنید. حتی اگر جمعیتِ مکه را در روز تَرْوِیَه دیده باشید باز هم ازدحام عرفات با آن قابل مقایسه نیست.

بیش از ده اتوبان، شهر مکه را به منا و عرفات متصل می‌کند. ساختمان بعضی از اتوبان‌ها هنوز تمام نشده(۱) با اینکه بلندگوها پی در پی مردم را به آرامش و خاموشی توصیه می‌کنند، ازدحام جمعیت آنها را به وحشت انداخته و رفقای مرا هم ترس فرا گرفته است؛ ترس از اینکه مبادا نتوانند به موقع، خود را به عرفات برسانند. وحشتِ ما حتی راننده را هم که قیافه خندانی داشت، تحت تأثیر قرار داد.

تراکم اتومبیل‌ها از یک سو و آماده نبودن راه‌ها که به عرفات می‌رود از سوی دیگر، حرکت را کند کرده است.

ناچار راننده خواست تا پیاده شویم و خودش با اتوبوس

۱- . در سالهای اخیر این اتوبان‌ها و خیابان‌ها آسفالت گردیده و باپُلْ‌هایِ متعدد به هم متّصل و یا از یکدیگر جدا شده است.

ص: ۸۸

غول پیکر به جاده پهلویی پیچید، اما نتوانست برود.

چرخ‌های جلو سر جای خود گیر کرد و اتوبوس ماند. نه راه پیش داشت و نه راه پس.

نیم ساعت یا سه ربع ساعت سرگردان ماندیم تا گشتی‌ها به کمک ما رسیدند. ماشینی باری مجهّز به طناب‌های سیمی، اتوبوس ما را از ریگ بیرون آورد. اتوبوس دیگری هم فراهم کردند و سرانجام از خطر تعویق رها شدیم.

نمی‌دانم هلیکوپترهای گشتی پلیس از بالا وضع ما را دیدند، یا به وسیله رادار موقعیت ما را تشخیص دادند و به کمک آمدند. به هرحال دانستیم از کاری که راننده ما کرده بود چندان خشنود نبودند.

مردم حجاز هنگام گفتگو به ندرت صدای خود را بلند می‌کنند، یا اصلًا صدای خود را بلند نمی‌کنند. حتی اگر با هم اختلاف نظر داشته باشند، به خصوص در ایامِ حج. در این روزها با اینکه مسؤولان دولتِ سعودی به خاطر آسایش مردم از تجهیزات بهتری، استفاده کرده و در این راه از خرج کردن دریغ نکرده‌اند. با این همه، نه تنها مشکلات از میان نرفته بلکه گاه مشکل‌هایی رخ می‌دهد که به خاطر نمی‌رسیده است. تا آن‌جا که متخصّصان فن هم، در حل آن در می‌مانند. برای نمونه

ص: ۸۹

اتوبان‌ها و پل‌ها را مثال می‌زنیم- کاری که از هرجهت ساده به نظر می‌آید- کار این راه‌سازی‌ها به‌خصوص راه‌هایی که به یک جا منتهی می‌شود در ماه‌های حج (شوال، ذوالقعده و ذوالحجه) و اندکی قبل و بعد از آن متوقف می‌شود؛ چرا که در ماه‌های حج این سیل خروشان باید از این راه‌ها هرچند هم درست آماده نباشد بگذرد.

ناچار مهندسان و کارگران فقط هشت ماه از سال را می‌توانند در این جاده‌ها کار کنند و طبیعی است در مدت چهارماه بعد، آن‌چه ساخته‌اند و تمام شده خراب می‌شود و یا به سختی آسیب می‌بینند.

گفتیم صحرای عرفات صحرای محشر است. اگر در جایی دیگر دسته‌هایی از مردم جمع شوند و کسی بگوید محشری است، حتماً قصد مجازگویی دارد. اما در عرفه، محشر حقیقی است. مگر نه این است که در موسم حج مردم از هر نژاد و هر رنگ در این صحرا جمع می‌شوند و در آنجا خدای بزرگ نه به نژاد و نسب آنان می‌نگرد، و نه به رنگ و زبانشان، و آن‌چه در آن‌جا به حساب می‌آید اعمال آن‌هاست. خداوند بر این زائران منّت می‌گذارد تا در این صحرا داخل شوند- صحرایی پر از خیمه و چادر- وقتی داخل این صحرا شدید تعجب می‌کنید که چگونه

ص: ۹۰

سخن رسول‌خدا به حقیقت پیوسته است؛ حقیقتی که پیش از این ایام، به ذهن هیچ انسانی نمی‌رسید.

خـدا مکه را به دست پیغمبر خود فتح کرد و از آن پس مناسک و اعمالی که در آن‌جا انجام می‌شد رنگ اسـلامی به خود گرفت و مردم؛ یعنی خادمان کعبه و بازرگانان قریش که در آغاز مخالف این دین بودنـد، بـدان عمل کردنـد. وقتی مکه فتح شد و دشـمنان محمد صـلی الله علیه و آله تسلیم شدند، رسول‌خدا نه تنها نسبت به آنان اهانتی روا نداشت و ستم‌هایی را که بدو کرده بودند نادیده گرفت، بلکه آنان را اهل حرم خدا خواند؛ حرمی که در آن‌جا برتری به مال و تبار نیست.

پیش از اسلام، بازرگانان قریش که خود را خادم کعبه می‌دانستند و خوراک و وسائل آسایش زائران خانه کعبه را فراهم می‌کردند، به دیگر مردم برتری و فخر می‌فروختند.

خانه کعبه را جزو املاک خود به حساب می‌آوردند و پیوسته می‌کوشیدند امتیازی بر امتیازات خود بیفزایند.

اکنون دو نمونه از ده‌ها امتیازی را که قریش به خود داده بود می‌نویسیم:

* مردم معتقد بودند که طواف خانه کعبه باید با جامه پاک باشد و جامه وقتی پاکیزه بود که یکی از تیره‌های قریش آن را به طواف کننده بدهد. حالا اگر این قبیله‌ها از

ص: ۹۱

روی حسد یا بُخل، به کسی جامه نمی‌دادند، طواف کننده ناچار بود برهنه طواف کند.

* دیگر آنکه قریش هنگام کوچ کردن از عرفات، از مسیر عبور مردم نمی‌رفتند و از مُزْدَلفه بار می‌بستند، که از حدود حرم بیرون نباشند. قریش این امتیازات را سبب برتری خود بر دیگران کرده بود. ولی قرآن همه را باطل ساخت. وقتی مردم دیدند محمد صلی الله علیه و آله که خود از قریش است با دیگر مردم یک‌جا می‌ایستد و با آنان کوچ می‌کند، به شگفت درماندند.

حادثه مهم دیگر که در عرفات اتفاق افتاد، در حَجةُالْوداع بود. در این سفر محمد صلی الله علیه و آله بر سرِ پا ایستاد و آخرین خطبه خود را خواند و مردم را چنانکه باید موعظه کرد. مساوات را که رکنی از ارکان اساسی اسلام است به آنان تعلیم داد. به مردم گفت: هیچ مسلمانی بر مسلمان دیگر برتری ندارد؛ بی نیاز باشد یا مستمند. چنانکه مردان را بر زنان حقی است، زنان نیز بر گردن مردان حقی دارند. و نیز دراین خطبه فرمود: مردم! ربا که در جاهلیت از یکدیگر می‌گرفتید حرام است. خونی را که می‌ریختید حرام است.

مبادا دوباره به کفر برگردید و خون یکدیگر را بریزید. من دو امانت میان شما می‌گذارم، اگر این دو امانت را رعایت

ص: ۹۲

کردید هرگز گمراه نخواهید شد: «کتاب خدا» و «سنّت من».

در روایات شیعی و بعض روایات غیر شیعی به جای «سنت»، «عترت» است. اگر مسلمانان رعایت این امانت را نکنند و مردم را به عدالت بخوانند، مانند کسی هستند که چیزی بگوید و به گفتار خود عمل نکند.

آیا مهم نیست؟ آیا به نظر شگفت نمی‌آید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در این سفر در حجّهٔالوداع، در خطبه‌ای که جمله‌های آن نشان می‌دهد که آخرین خطبه اوست، مساوات را میان مسلمانان توصیه می‌کند. از این شگفت‌تر اینکه به چشم خود می‌بینیم آن مبدأ اساسی- مساوات- را که پیغمبر بدان توصیه فرمود و مسلمانان آن را پذیرفتند، پس از گذشتن چهارده قرن، بر زندگانی امروز ما نیز منطبق است.

مسلمانان در عرفه می‌ایستند. شعار آنان برادری است.

وقتی به عرفه برسید شهری از چادر را می‌بینید که همان شب در آن‌جا ساخته شده است. شهری با خیابان‌ها و کوچه‌های مشخص، اینجاست که ارزش کار مطوّفان و کارکنان ایشان معلوم می‌شود. این کار مطوف است که در عرفات زمینی یا زمین‌هایی را مشخص کند. در آن چادر، لوازم پخت و پز و آشپزخانه و وسایل درمان را برای

ص: ۹۳

حاجیانی که چند ساعت بعد می‌رسند آماده سازد که خیالشان آسوده باشد. دراین شهرک چادری، خیابان‌ها مانند خیابان‌های نیویورک شماره گذاری شده است.

مطوف به هر حاجی کارتی می‌دهد که نام او و نام منطقه‌ای که در آن چادر زده و نام دفتر او در آن نوشته شده. اگر حاجی در راه گم شود، کافی است که این کارت را به پاسبان یا پیشاهنگ نشان دهد. آن‌ها او را به چادرش خواهند رساند. کار حاجی در این روز فقط ذکر خداست. «اللّهُ اکْبَرُ، الْحَمْدُ لِلّه، سُبْحانِ اللّهِ، لااِلهَ الّا اللّهُ، لاحَوْلَ وَلا قُوَّةَ الّا بِاللّهِ».

امیر حاج به تقلید از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجّهٔالوداع خطبه می‌خواند. پس از نماز، وقوف شروع می‌شود. در این‌جا هرکسی وقوف را به دلخواه خود انجام می‌دهد.

مستحب است سوره‌هایی از قرآن کریم که مناسب چنین مقامی است خوانده شود. مانند سوره حَشْر، مُلک و یس، دعاهایی نیز برای وقوف در عرفات، در کتاب‌های مناسک نوشته‌اند. این دعاها مستحب است. می‌توان آن دعاها را خواند و یا قرآن تلاوت کرد. در چنین صحرایی که رشته کوه‌های طائف مشرف بر آن است و همه حاجیان نمی‌توانند در یک جا بایستند، طبعاً موقعیت هرگروه و

ص: ۹۴

هرشخص نسبت به گروه و اشخاص دیگر تفاوت خواهد داشت. هرکسی این واجبات و مستحبات را نسبت به موقعیت خود به جا خواهد آورد. یک یک یا دسته جمعی، ایستاده یا نشسته، سواره یا پیاده، خدا را می‌خوانند و او را به نعمتی که به آنان ارزانی داشته تا روز عرفه را درک کنند، سپاس می گویند.

از خیمه‌ای که در عرفات داشتم، جَبل‌الرحمه را دیدم.

جبل الرحمه، کوهی خرد است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجهٔالوداع بالای آن رفت و برای نود هزار یا یکصد هزار همراهان خود خطبه خواند. گفتند حالا هم واعظان بالای آن کوه می‌روند و مردم را موعظه می کنند. اما من داخل جمع مستمعانی که آنجا موج می‌زد، نشدم. همانجا که نشسته بودم قرآن می‌خواندم و در قدرت پروردگار می‌اندیشیدم. این تفکر موجب شد تا به گوش دل از این برادران که می کوشم تا خدا دل مرا با آنان پیوند دهد، چیزی بشنوم و آن را برای آنان بازگویم. هزاران هزار جمعیت که در حال بانگ و خروش بودند، سکوت کردند؛ مثل اینکه همین سکوت کمک کرد که من بیشتر در تفکر فرو روم.

انبوه جمعیت با آرامش و وقار رو به قبله آورد.

صدای آنان آهسته بود. برای نخستین بار یکی از پزشکان

ص: ۹۵

شهر خود را در مکه دیدم، گفت: من به عنوان پزشک همراه کاروان آمده‌ام. او زمانی با تَبَخْتر می گفت: قرآن و حتی سوره اخلاص را که سوره کوچکی است درست نمی‌دانم. اما امروز دیدم چهره‌اش غرق در اشک و با خضوع و خشوع در عرفات ایستاده است. باز هم شاهدی از این زنده‌تر می‌خواهید؟ وقت غروب وقوف ما چنین بود و چنین حالتی را داشتیم. پیروان بعض مذاهب اسلامی نماز مغربِ روز عرفه را در اول غروب می‌خوانند، ما هم آماده شدیم که نماز بخوانیم ولی چنین نکردیم. از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی نمودیم و برای رفتن به مشعرالحرام آماده شدیم. بدیهی است که در این کوچ کردن شتران بار بسته و آماده به حرکت ما همان اتوبوس‌ها هستند؛ مثل اینکه جای دیگر وعده داریم و باید به آن‌جا برسیم. برای همین است که ماشین‌ها مرتب گاز می‌دهند و راننده‌ها پی در پی بوق می‌زنند و به مردم اخطار می کنند سوار شوند و عقب نمانند.

بله، نباید تأخیر کرد. جایی دیگر وعده داریم و نباید تخلف نمود و یا اینکه نمی‌توانیم در رسیدن به آن‌جا تأخیر کنیم.

وقوف در عرفه سبب گردید که با لطف پروردگار همه با

ص: ۹۶

هم برادر شویم. با هم نماز خواندیم، با هم در بزرگی خدا و نعمت‌های بی‌انتهای او که به ما ارزانی فرموده است به تفکر پرداختیم و سرانجام از فضل پروردگار حاجی شدیم.

اگر همه با هم بار نبسته بودیم، با هم در عرفات فراهم نمی‌شدیم؛ «لَبَّیْکَ اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ».

اتوبوس ما به کندی راه می‌رود؛ یعنی همه اتوبوس‌ها کند می‌روند. سرعت آن‌ها به اندازه سرعت پیاده است.

بعض حاجیان چند کیلومتر مسافت بین عرفه و مُزْدلفه را که منزلگاه بعدی ماست، در یک شبانه روز پیموده‌اند. حالا دیگر قیافه‌های بازی داریم. باید با هم از عرفات کوچ کنیم.

عجله داریم اما نمی‌ترسیم. چرا؟ چون در مناسک باقی مانده تأخیر جایز است.

در میان راه، دوستان مشغول گفتگو شدند و تا آن‌جا که به خاطر دارم بحث آنان از حدود مسائل دینی و اعتقادات و عبادات بیرون نبود؛ نماز عصر و مغرب و عشا تا چه وقت ادا و چه وقت قضا است؟ آیا مستحب است که نافله‌ها را پس از نماز عشا تا آخر شب به تأخیر انداخت؟ مسأله دیگری هم فکر رفقا را مشغول کرده بود. حتی فکر مرا نیز که به چنین مسأله‌هایی اهمّیت نمی‌دادم به خود جلب کرد؛ در چه ساعت از ساعت‌های روز نماز مستحبی مکروه

ص: ۹۷

است؟ مثل اینکه رفقای من دچار نوعی خستگی و یا بیماری شده‌اند که درمانی جز بحث در این‌گونه مسائل ندارد. بلافاصله متوجه شدم من هم مانند مردان و زنانی که با من هستند دچار همان بیماری شده‌ام. من هم به بحثی علاقه‌مند شده‌ام که در گذشته بی‌فایده می‌پنداشتم و بالاخره علت تمایل خود به این‌گونه بحث‌ها را دانستم. ما در حالی از عرفه حرکت کردیم که گناهانمان بخشیده شده است. از حالا ـ باید آماده باشیم که در آینده واجبات الهی را ترک نکنیم. برای همین است که هم فکر آن‌ها و هم فکر من متوجه اندیشه‌های خوب شده است، اندیشه اینکه باید در آینده اعمال ما نیکو باشد. تصمیم گرفته‌ایم ساعتی از نماز و دعا غافل نباشیم. پس اگر درباره اینکه خواندن نماز مستحبی در چه ساعتی از روز کراهت دارد بحث کنیم، جای تعجب نیست.

اتوبوس با کندی ما را به مُزْدَلِفَه رسانید. شبی تاریک بود و نور چراغ اتومبیل‌ها این تاریکی را می‌شکافت و زمین را روشن می‌کرد. از این‌جا هیچ چیز را نمی‌توانیم ببینیم. مشعرالحرام آمده‌ایم تا آن‌چه را که قرآن بر ما واجب کرده است، ادا کنیم. حاجیان که از عرفات کوچ می‌کنند، در مشعرالحرام به ذکر خدا مشغول می‌شوند. نام

ص: ۹۸

خدا را می‌برند. خدا را شکر می گویند که آنان را از گمراهی نجات داد و رستگار کرد.

عرفه آغـاز راه راست است، پایان این سـفر روحانی نیست. ما حالا در سـرزمینی هستیم که قُزَح- خـدای گردبادها و باران‌های سـیل آسا- در آن پرسـتش می‌شـد. و قَوْسِ قُزَحْ را به خاطر همین بت، بـدین نام نامیده‌اند. گویا تیره‌های قریش که در جاهلیت برای خود امتیازی قائل شده بودند در مزدلفه می‌ماندند و از آن‌جا کوچ می کردند، بر اثر اعتقادات عامیانه خود گمان می کردند در مزدلفه در حمـایت قزح هسـتند. قزح در نظر عرب‌هـای جـاهلی مثـل ژوپیتر در نظر رومیـان، و زئوس در نظر یونانیـان بود. به عقیـده رومیـان و یونانیان ژوپیتر و زئوس ربّ الأرباب و خدای صاعقه بودند. اما پس از ظهور اسلام این سرزمین‌ها به جایگاه‌هایی تبدیل شد که فقط نام خدای یکتا در آن برده می‌شود. اسلام دینی است که مردم را به پرستش خدای یگانه- خدای همه جهان- می‌خواند. اسلام دینی است که اساس آن عدالت و برادری میان انسان‌ها است.

قریش در مزدلفه می‌ماندند تا برتری خود را به دیگر مردمان نشان دهند.

ماآن‌جا ایستادیم تا خدا را یاد کنیم؛ چنانکه پدران خود

ص: ۹۹

را یاد می‌کنیم یا بیشتر از آن‌که نام پـدران خود را می‌بریم خـدا را یاد کنیم. قرآن به ما چنین دسـتور می‌دهد: فَاذْکُرُوا اللَّهَ کَذِکْرِکُمْ آباءَکُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِکْراً

مزدلفه نخستین منزل زنـدگانی تازه است؛ حیاتی که بنده در آن مرتکب گناهی نشده است. پس باید خوب مراقب بود و قدر نعمت پروردگار را دانست؛ نعمتی بسیار بزرگ.

چه نعمت بالاتر از اینکه دل‌های ما به هم مهربان شـده است؟ همه یکـدیگر را دوست می‌داریم. این همان آرامش و اطمینانی اسـت که خدا فرموده است. این همان آرامشـی است که به دل‌های مؤمنان داده است تا ایمان آنان بیشتر شود. این همان رسـتگاری اسـت که طالب آن هستیم.

خدا به ما وعده داده است که ایمان ما را می‌افزاید. حالا که دل‌های ما به یکدیگر پیوسته است، پس حتماً رستگار خواهیم بود. خدا می‌فرمایـد: وَ لا تَفَرَّقُوا وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ کُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً به هم بپیونديـد و پراکنده نشوید! فراموش مکنید خدا چه نعمت بزرگی به شما ارزانی داشته است! شما با یکدیگر دشمن بودید، دل‌های شما را به هم نزدیک کرد و از برکت اسلام با هم برادر شدید. این درسی است که از قرآن آموخته‌ایم. این سفری است که قرآن بر

ص: ۱۰۰

عهده ما گذاشته است؛ سفر به سرزمین‌هایی که به چشم خود دیدیم و به پای خود سپردیم. دست و پیشانی خود را بر این زمین‌ها که از جهت ظاهر مانند زمین‌های دیگر است، سودیم. این سرزمین و مردم آن را دیدیم، سرزمین و مردمی که قرآن نام آن را برده است. دانستیم که این مردم و این سرزمین از خود چیزی ندارند که در چشم ما بزرگ جلوه کند یا ما را تا این اندازه به آن‌ها نزدیک سازد. آن‌چه موجب بزرگی آنان و نزدیکی ما به ایشان شده، رسالت محمد صلی الله علیه و آله و نعمت اسلام است. آری ما بدین سرزمین احترام می‌گذاریم و مردم آن را دوست داریم، چون سرزمین وحی است. حاجیان در مزدلفه می‌مانند و نماز مغرب و عشا را با هم می‌خوانند. سجاده کوچکم را همراه نداشتم، ناچار روی زمین نماز خواندم و به زمین سجده کردم. احساس کردم ریگ‌های کوچک به پیشانی و زانوی من فرو می‌رود. همینکه نماز تمام شد، دیدم رفقا به اطراف پراکنده شده و همه به زمین خم گشته‌اند. بله! برای انداختن سنگ به مجسمه شیطان باید مقداری ریگ فراهم کرد.

باید چهل و نه ریگ به جمره‌ها افکند. باید قبلًا کسی آن ریگ‌ها را به جمره‌ها نیفکنده باشد. سنگ ریزه را باید از زمین حرم جمع کنند و مستحب است شب دهم

ص: ۱۰۱

ذوالحجه جمع شود. فردا به این سنگ‌ها احتیاج داریم.

روز عید و نیز روز یازدهم و دوازدهم باید این سنگ‌ها را به جمره‌ها انداخت. انداختن این سنگ‌ها نشانه تصمیم بر مخالفت هوی وهوس است؛ زیرا حاجیان می‌دانند شیطان و سپاهیان او در هر راه و در هر لحظه آماده گمراه کردن آنان هستند.

این سنگ جمع کردن از این سرزمین، در چنین وقتی کار مهمی است. با افکندن این سنگ ریزه‌ها یکی از واجبات را انجام می‌دهیم. این کار را باید سه روز پی در پی تکرار کنیم، تا نشان دهیم که شیطان بر ما تسلط ندارد و باز آن‌چه اهمیت دارد اینکه این مناسک پی در پی انجام می‌شود. عنایتی نو شامل حال ما می گردد.

درعرفه ایستادیم، خداحقوقی راکه بر ما داشت بخشید.

در مزدلفه، بندگان خود را از ما راضی می‌سازد. سنگ‌ریزه می‌افکنیم تا نشانه این باشد که از حالا تا پایان زندگی شیطان هوی را از خود می‌رانیم تا بر ما مسلّط نگردد. حالا این انسان، تازه از بار گناه سبک شده و پاکیزه گشته است.

ایمانی نو و امیدی نو یافته است. از این ایمان و امید سلاحی می‌سازد تا به جنگ شیطان برود. شب را دراینجا می‌ماند تا به پیغمبر اقتدا کند. این نخستین خواب او پس از توفیق حج

ص: ۱۰۲

است. اما در این عصر، در عصری که قرن چهاردهم هجری واپسین سال‌ها را پشت سر می‌گذارد، کجا فرصت چنین تفکری دست می‌دهد؟ در عصر ما وسیله‌های تندرو، مسافت‌ها را به سرعت درهم می‌نوردد. در این عصر مزدلفه منزلی است که تنها رمزی از چنین خاطره‌ها را با خود دارد. من هم تا آن‌جا که ممکن است، باید از این رمز الهام بگیرم. به پهلوی راست دراز کشیدم و دعاهایی را که معمولًا پیش از خواب می‌خوانم، خواندن گرفتم.

مِنا

رَبَّنَا لَاتُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا(۱)

بامدادان نفس حیوان کرده قربان در منالیک قربان خواص از نفس انسان دیده‌اند

درسه جمره بوده‌پیش مسجدِ خَیف اهل خوف‌سنگ را کانداخته بر دیو غضبان دیده‌اند

خاقانی

راه ناهموار بود. اتوبوس ما به کندی حرکت می‌کرد و پیش می‌رفت.

۱- . آل عمران: ۸

ص: ۱۰۳

مهندسان تا آنجا که توانسته‌اند کوشیده‌اند از بریدن کوه‌های مشرف بر این دره، برای شبکه راه‌ها که تعداد آن ده رشته است، استفاده کنند، تا برای رفت و آمد حاجیان این عصر مناسب گردد و تا آن‌جا که ممکن است این راه‌ها در همان مسیری باشد که پیغمبر صلی الله علیه و آله در سفر حج خود پیمود. اما در این سال‌ها افزونیِ جمعیت مانع از این است که حاجیان سنتِ نبوی را از هر جهت رعایت کنند و از راه دیگری جز راهی که رفته بودند، برگردند.

با این که نمی‌توان منکر شد دولت عربستان سعودی برای ساختن این شبکه راه‌ها بودجه سنگینی تخصیص داده است و در آینده هم خواهد داد، ولی باز این پرسش پیش می‌آید که آیا می‌توان راه‌های دیگری بر این راه‌ها افزود؟

هرچند هنوز هوا تاریک است، اما در پرتو نور چراغ‌هایی که از هر وجب کوه و دره می‌تابد، خیمه‌ها و ساختمان‌هایی را که موقتاً تأسیس شده می‌توان دید. هرچه به منا نزدیک می‌شویم جمعیت انبوه‌تر است. در جهت شمالی که درّه اندکی پهن می‌گردد، در دامن کوه «صانع» خرمنی از روشنایی دیده می‌شود. آن‌جا مسجد خَیف،

ص: ۱۰۴

بزرگ‌ترین مسجد منا است. در طرف راست دامنه کوه «ثبیر» بزرگ‌ترین خیمه‌گاه‌ها وجود دارد. چه، حاجیان باید سه روز و دو شب در منا بمانند. از نهم تا دوازدهم ذی‌حجّه را «ایام تَشریق» می‌گویند. در اطراف خیمه‌ها انواع تجارتخانه‌ها و فروشندگان لوازم ضروری را می‌توان دید.

در منا تنها دو جاده وجود دارد. در غیر ایام تَشریق در اینجا فقط چند صد نفر دیده می‌شود. اما در ایام تشریق بیش از دو میلیون جمعیت در آن‌جا به سر می‌برد. ادارات مسؤول، حداکثر کوشش را به کار می‌برند تا نظم برقرار شود و کسی خانه و مقصد خود را گم نکند. ولی مهار کردن موج انسان‌ها در منا دشوارتر از عرفات است؛ زیرا مدت توقف در اینجا بیشتر است. به علاوه انضباط حاجیان در منا کمتر از وقتی است که وارد سرزمین حجاز می‌شوند، حتی کمتر از روزهایی است که در عرفات به سر می‌برند. شاید علّت آن را بتوان چنین توجیه کرد که در منا دیگر آن حاجی که روح مجردی بود و هیچ فکر و ذکری نداشت جز آن‌که مناسک را هرچه بهتر و با نیتی هرچه پاک‌تر انجام دهد، وجود ندارد؛ چرا که دانستن غرض واقعی از مناسک منا برای همه میسر نیست و گاهی فقط کوشش حاجی در آن خلاصه می‌شود که واجبی را انجام دهد. در نتیجه ممکن

ص: ۱۰۵

است بعضی از این عده به هنگام انجام این اعمال از درک فلسفه حقیقی مناسک محروم مانند، در صورتی که اهمیت مناسک منا از مناسکی که در غیر منا انجام می‌شود کمتر نیست.

چهل و نه سنگ‌ریزه‌ای که در مزدلفه جمع آوری شده بود، باید در روزهای معینی در منا بر سه جَمْره افکنده شود.

در منا در طول ۲۷۲ متر، سه ستون نصب شده است. این ستون‌ها را «جَمَرات» می‌گویند. جمرات جمع «جَمْره» است و جمره سنگ‌ریزه است و چون به این ستون‌ها سنگ‌ریزه می‌افکنند، آن‌ها را نیز جمره می‌گویند و گفته‌اند چون جای انبوه شدن سنگ ریزه‌ها است، آن را جمره نامیده‌اند. چه، معنای جمره اجتماع قبیله است همچنین گفته‌اند از آن جهت که مردم بدانجا شتاب می‌کنند، آن را جمره می‌گویند. چه، جمره به معنای سرعت است. نزدیک‌ترین این سه جمره به مکه، جمره عَقَبَه یا جمره کبری (جمره بزرگ) است که بر عقبه قرار دارد.

جمره دوم به فاصله ۱۱۲ متر از جمره عَقَبه قرار دارد و آن را جمره وُسْطی می‌گویند. فاصله جمره وُسْطی از جمره اولی ۱۵۲ متر است.

در روز اول (روز عید قربان) باید هفت سنگ‌ریزه به

ص: ۱۰۶

جمره عقبه افکند، وقت آن بعد از طلوع آفتاب روز عید قربان تا غروب این روز است و در روزهای دوم و سوم (یازدهم و دوازدهم) به هریک از سه جمره باید هفت سنگ انداخت؛ نخست جمره اولی و پس از آن جمره وسطی و پس از آن جمره عقبه. هنگام افکندن سنگ‌ریزه، خواندن دعای کوتاهی که در کتاب‌های مناسک نوشته‌اند، مستحب است ولی ازدحام و فشار جمعیت در این روزها به‌خصوص در روز عید به حدی است که مشکل بتوان چنین توفیقی را به دست آورد. به هرحال ساده‌ترین کارها ذکر خداست. «اللَّه اکْبَرُ، سُبْحانَ اللَّهِ، وَ اللَّهُ اکْبَرُ». در قرآن کریم از رمی جمرات ذکری نشده است.

در این سال‌ها جمره‌های سه‌گانه را دو طبقه کرده‌اند تا جمعیت در دو محل اعمال خود را انجام دهند و راه‌ها را طوری ساخته‌اند و با پل از هم جدا کرده‌اند که بتوان از راهی رفت و از دیگری برگشت، اما مثل اینکه حاجیان برخلاف صَفا و مَرْوَه در منا چندان خود را مقید به رعایت دستورات نمی‌دانند و جهت را رعایت نمی‌کنند؛ دستوراتی که به خط لاتین و عربی و فارسی نوشته شده و به مردم تعلیم می‌دهد که از کدام راه بروند و از کدام راه برگردند. شاید علّت سرپیچی مردم از این دستورات آن

ص: ۱۰۷

است که حاجی در منا دچار نوعی خشونت می‌شود و طغیانی بدو دست می‌دهد.

کسانی که در فلسفه حج با دقت نظر خاص می‌نگرند، افکندن سنگ‌ریزه‌ها را به جمره‌ها نشانه‌ای از مبارزه با شیطان و رمزی از جهاد با نفس سرکش می‌دانند که هرلحظه آماده گمراه ساختن آدمی است. اما مردم عادی می‌پندارند که به راستی این مجسمه شیطان است و چنان احساساتشان به هیجان می‌آید که گویی شیطان را پیش روی خود می‌بینند و مانند دشمنی که به دشمن حمله می‌برد، بر آن مجسمه‌ها می‌تازند. حتی بعضی گمان می‌کنند که این سنگ‌ها سه شیطان مجسم است. اگر متوجه این نکته باشید، خواهید دانست چرا این مردم با چنان خشونتی سنگ پرتاب می‌کنند. به چشم خود دیدم چند سنگ‌ریزه به جای آنکه به ستون‌ها بخورد به سر مردم خورد و آن‌ها را آزرد. آن‌چنانکه بسیاری از سنگ‌ریزه‌ها را که می‌افکندند، از نخود که سهل است از باقلا هم بزرگ‌تر بود. گذشته از سنگ‌ریزه، ده‌ها و بلکه صدها لنگه کفش در کنار مجسمه‌ها می‌توان دید. ظاهراً افکندن هفت سنگ‌ریزه، آتش خشم دشمنان شیطان را خاموش نکرده است و خواسته بودند با کفش و دم‌پایی، خوب حساب آن

ص: ۱۰۸

ملعون را برسند.

در اینجا به یاد عبارتی از یکی از سفرنامه‌ها افتادم (و خدا را شکر که مربوط به سال‌های گذشته است) که بعض از حاجیان این مجسمه‌ها را آتش زده بودند. شاید بی‌فایده است که بگویم بعض حاجیان به جای آن‌که در این‌جا نام خدا را ببرند و یا دعایی را که در کتاب‌های مناسک نوشته‌اند بخوانند، دشنام می‌دهند و نفرین می‌کنند، که اگر بدعت نباشد ثوابی هم ندارد. لرزش و برافروختگی که آن روزها در بعض چهره‌ها دیده می‌شود از نظر روانشناسی قابل توجه است. مثل اینکه این مردم از قدیم حساب خرده‌ای با شیطان داشته‌اند و حالا وقت تصفیه آن رسیده است.

در آغاز کار، این افراط ها به نظرم ناپسند آمد. چه، به ظاهر مخالف با فلسفه حقیقی این مناسک بود. نظر خودم را به دوستانم گفتم، اما در چنین گیر و داری چه کسی به فکر تجزیه و تحلیل و یافتن علت این تغییر اصولی است؟ و آیا خود این مسأله به همین صورت درخور این نیست که درباره آن تأمل کنیم؟ مگر نه این است که مردان و زنانی که چنین کارها را می‌کنند دارای اعتقادی سطحی هستند؟ مگر نه اینکه آن‌ها می‌خواهند دشمنیِ سخت خود را به شیطانی

ص: ۱۰۹

که در هر کمینگاه انتظار گمراه کردن آنان را می‌برد نشان دهند؟ شیطانی که سال‌ها آنان را گمراه کرده و یا درصدد گمراهی آنان بوده است، و حالا او را پیدا کرده‌اند. پس چرا آن‌طور که می‌خواهند دق دل خود را از او نگیرند؟ مگر نه این است که نیت خود را تازه کرده‌اند؟ مگر نه این است که تصمیم گرفته‌اند از این به بعد جز در راه خدا قدم نگذارند و از بدی‌ها بلکه از هر ضعف و تنبلی روگردان باشند؟ پس می‌خواهند با این کار آن‌چه را در نهاد آنان کمین کرده و می‌کوشد که توبه ایشان را باطل سازد از خود دور کنند.

مگر نه این است که چنین توفیقی را با زحمت و رنج به دست آورده‌اند؟ پس چرا آنان را سرزنش کنیم؟ بله بایـد آن‌ها را معذور داشت. حق دارند، هرچند کاری را که انجام می‌دهند به ظاهر مخالف فتوای فقهایی است که این کارها را بدعت می‌دانند.

بعض تاریخ نویسان می‌گویند: عرب‌های جاهلی هفت مجسمه سنگی در راه منا داشتند و به هریک از این مجسمه‌ها سه سنگ‌ریزه می‌افکندند، (به تعداد بیست و یک سنگ ریزه که ما در هریک از روزهای یازدهم و دوازدهم ذوالحجه به این مجسمه‌ها می‌افکنیم.) و باز می‌گویند سنگی که عرب‌های جاهلی به این ستون‌ها

ص: ۱۱۰

می‌افکندنـد نشانه نفرت و لعن نبود، بلکه می‌خواسـتند بـدین وسـیله خود را بـدان بت نزدیک کنند و چون سـنگ‌ها را می‌افکندند، می گفتنـد تو از فلان بت بهتر و بزرگ‌تری و نام بتی را می‌بردنـد که قبلًا بـدو سـنگ افکنـده و به او هم همین جمله را گفته بودنـد. (اگر چنین داستانی راست باشد، این سنگ افکندن‌ها در اسلام رمز مبارزه با بت پرستی و نسخ آداب جاهلی است.)

به هرحال هرچه بوده است وظیفه ما در اینجا این نیست که معتقدات عرب جاهلی را تجزیه و تحلیل کنیم. این کار به عهده اسـتادان و جامعه شناسانی است که عمر خود را در این راه صرف کرده‌اند و می کنند.

برای مرد با ایمانی که مَناسکِ حـج را انجام می‌دهـد، دانسـتن تاریـخ این مردم اهمیتی ندارد، مگر از آن جهت که بداند آنان چنان مردم گمراهی بودنـد که خـدا بر ایشان منت گـذاشت و پیغمبر خود محمـد صـلی الله علیه و آله را در میان آنان برانگیخت و کتاب خود قرآن را بر آنان نازل فرمود؛ قرآنی که نه تنها معاصـران محمـد صـلی الله علیه و آله در مقابل آن ناتوان ماندند، بلکه امروز هم پس از گذشـتن چهـارده قرن، وقتی تلاوت می‌شود و به گوش مردمی غیر مردم آن عصـر می‌رسـد، دل شـنونده را نورانی می کنـد؛ چنانکه دل‌های آن مردم را نورانی

ص: ۱۱۱

می‌ساخت و معنای دقیقی را از آن می‌فهمند که دریافتن آن برای آن مردم ناممکن بود.

رسالت قرآن چنین و معجزه قرآن هم در همین است.

الفاظی که گذشتِ زمان آن را دیرینه نکرده است و تأثیر آن به سرزمین‌های عرب محدود نشده و نمی‌شود. بلکه هرچه جامعه پیش برود و با هرمشکلی که روبرو شود، گره گشای اوست. هرچه از سرزمین نزول وحی دور شویم و هرچه با زمان آن فاصله بگیریم، باز چنین نیست که دستور قرآن در انجام فریضه حج تنها در زنده نگاه‌داشتن خاطره ابراهیم علیه السلام خلاصه شود بلکه خاطره هر مرحله از مرحله‌های زندگی ابراهیم علیه السلام دستورالعمل هر انسانی است که ایمان درست را جستجو می کند. آن روز که ابراهیم پایه‌های خانه کعبه را بالاـ برد، نه برای این بود که خانه‌ای بسازد تا مردم گرد او بگردند. پی افکندن خانه کعبه، آخرین مرحله مبارزه ابراهیم در راه توحید بود، مبارزه‌ای به خاطر پیروزی حق بر باطل. ابراهیم علیه السلام این مبارزه را با اعتراض بر بت‌ها و بت‌سازها آغاز کرد. و این نبرد را تا آن‌جا ادامه داد که به شناخت خدای یگانه موفق شد.

نخست بر بت‌ها خرده گرفت که اگر شما خدایید چرا سخن نمی گویید؟ به ستاره درخشان به ماه تابان و به آفتاب

ص: ۱۱۲

فروزان گفت: اگر شما خدای منید پس این غروب کردن و ناپدید شدن برای چیست؟ محکوم چه قدرتی هستید؟

همین کندوکاو او را به پرستش اللَّه- تنها سزاوار پرستش- کشانید. ابراهیم این بود و سنت ابراهیمی چنین است:

تحقیق، جستجو، کوشیدن و تا رسیدن به مقصود از کوشش باز نایستادن. با این همه ابراهیم علیه السلام هم با داشتن چنین ایمانی در بوته آزمایش رفت و گفت: پروردگارا! هرچند ایمان دارم اما می‌خواهم دلم آرام گیرد. می‌خواهم بدانم چگونه مرده را زنده می‌کنی؟ بله، بالاخره او نیز انسانی بود.

باید از این انسان کامل و از کار او عبرت گرفت.

قرآن کریم ابراهیم را برای ما چنین وصف کرده است:

مؤسس دینِ فِطرت، دینی که از سفسطه‌های سخیف که دامنگیر تعلیمات موسی و عیسی گردید و آن را از مجرای طبیعی خویش منحرف کرد منزه است. پس شخصیت او و زندگانی او، و پایان کار امت او و نیز خانه‌ای که او ساخت، برای ما سرمشقی است. مگر نه محمد صلی الله علیه و آله در خاندانی تربیت شد که خدمت کعبه را به عهده داشتند؟ مگر نه شکستن حرمت خانه‌ای را که ابراهیم برای پرستش خدای یکتا ساخت به چشم خود دید، که چگونه به بتخانه‌ای مبدل شده است؟ مگر نه آزار مشرکان و دوری از خاندان و

ص: ۱۱۳

نبرد با کافران را برای آن تحمل کرد که کعبه را از آلودگی پاك سازد و از نو خلعت ابراهیمی بر آن بپوشاند؟ ما نباید این خاطره‌ها را از یاد ببریم، یا از این نکته غافل شویم که او نگران بود مبادا امتِ وی به وَرطه‌ای که امت‌های پیشین درافتادند، بیفتند، و از خداشناسی به بت پرستی بگرایند.

برای همین است که حاجیان از پروردگار می‌خواهند که: خدایا! یك چشم به هم زدن، ما را به خود وامگذار. و برای همین است که سنت از حاجی می‌خواهد سنگ‌ها را با آرامش و اطمینان بیفکند و جز تسبیح خدا و بزرگداشت او و دعای مأثُور سخنی نگوید و در رزمگاهی که عقل و نفس در آن به پیکار برخاسته‌اند، از بهترین و محکم‌ترین جنگ‌افزارها استفاده کند. جنگ‌افزار او اراده و پایداری باشد، بی‌آنکه طغیان کند و برتری بفروشد، اراده کسی که تنها در برابر خدا تسلیم می‌شود. اسلام چنین اراده‌ای را می‌خواهد. به خدا تسلیم شدن نه کارها را به خدا واگذاردن و خود کاری نکردن. مسلمان وقتی اسلام را می‌پذیرد معنای آن این است که شهوت و هوس و میل‌های نفسانی و بالاخره هرچه را غیر خواست خداست، در مقابل اراده خدا نادیده می گیرد.

کسی که صحنه سنگ افکندن به مجسمه شیطان و

ص: ۱۱۴

هیجان و خشم سنگ‌اندازان را می‌بینـد، اگر به آنچه می‌کننـد به دقت بنگرد، آنان را معذور خواهد داشت و خواهد دانست که آن تظـاهرات واقعیتی عمیق را در بردارد و به خاطر تحقق همین ارزش‌های معنوی و مبارزه با هوای نفس است که از حاجی می‌خواهند در منـا قربـانی کنـد. پس قربانی کردن تنها رمزی از داستان ذبـح اسـماعیل و آمـدن گوسـفندی به جای او نیست. قربانی کردن نیز موضوعی است که در عصـر ما ذهن متفکران و فقها را مشـغول داشته است و سال‌هاست می‌خواهند با استفاده از ظاهر قرآن و سنت پیغمبر برای گشودن این مشـکل پیچیـده راهی پیـدا کننـد. صـدها هزار بلکه میلیون‌هـا گوسـفند و گاو و شتر در صـحرای منا کشـته می‌شود. حجم این قربانی‌ها چنـدین برابر نیاز کسانی است که طالب آن هسـتند. ناچار به خاطر بهداشت و جلوگیری از عفونت هوا، تراکتورها این لاشه‌ها را زیر خاک پنهان می‌کنند.

نص قرآن کریم وَالْبُـدْنَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ تأویل‌پـذیر نیست و فقهـا حق دارنـد اسـتدلال کسانی را که با توجه به ظاهر آیه: لَنْ یَنَالَ اللَّهَ لُحُومُها وَلا دِمائُهَا وَلکِنْ یَنالُهُ التَّقْوَیَ می‌گوینـد تصـدّق به مال، نوعی تقوی است و جایگزین قربانی خواهـد شـد، نپذیرنـد. از طرف دیگر، آمار

ص: ۱۱۵

رسمی ما را با ارقام و اعداد تکان دهنده‌ای روبرو می کند.

این آمار نشان می‌دهد که هر حاجی غیر سعودی یک گوسفند و نیم قربانی می کند (این محاسبه وقتی درست است که همه فقها کشتن کفاره را نیز در منا واجب بدانند. ولی بعض فقهای امامیه می گویند جز کفاره صید، حاجی می‌تواند بقیه کفاره‌ها را در خارج از منا و در مکه و حتی در شهر خود بکشد.) و هر چهار حاجی سعودی یک قربانی دارد. رقم قربانی در این سال (۱۳۹۵) به یک میلیون و نیم رسید.

مسؤولان دولت سعودی در حال حاضر مشغول بررسی طرحی هستند که اگر اجرا شود این لاشه‌ها در سردخانه نگاهداری خواهد شد و به تدریج میان مستمندان توزیع خواهد گشت و فضولات آن به کود تبدیل خواهد گردید و تحویل کسانی می‌شود که بدان احتیاج دارند.(۱) درباره آماده ساختن وسائل آسایش حاجیان و انجام کارهای آنان نباید عجولانه قضاوت کرد. در چنین قضاوتی، دیدِ منطقی لازم است تا ببینیم با این موقعیت استثنایی و بلکه منحصر به فرد، چه کاری عملی است؟ و

۱- - این طرح هم‌اکنون به اجرا در آمده و قربانی‌ها پس از ذبح به سردخانه منتقل و با هماهنگی بانک توسعه اسلامی به کشورهای مختلف اسلامی برای توزیع ارسال می گردد.

ص: ۱۱۶

چه کاری انجام شدنی نیست؟ مثلًا در سالی که من به حج مشرف شدم (سال ۱۳۹۵) برای حاجی ممکن نبود چیزی جز برنج و مرغ بخورد. آن هم مرغی که در چکسلواکی و دانمارک کشته شده و- به گردن آن‌ها که اعلان کرده‌اند- به طریق اسلام ذبح شده است. این مرغ‌ها را بدون دقت و توجه لازم روی منقل‌های برقی کباب می‌کنند و می‌توانید آن‌ها را در هوای آزاد در کنار پیاده‌روهای خیابان و یا در مهمانخانه‌های مجلل بخرید.

هراندازه هم پول داشته باشی نمی‌توانی خوراکی جز مرغ و برنج پیدا کنی. اما من و مانند من که در چنان شوق و ذوق به سر می‌بردیم، کجا به فکر خوراک بودیم؟ تا چه رسد به مزه آن. در تمام مدت پیش از حرکت به عرفات، از آب میوه‌هایی که در قوطی‌های سر بسته می‌فروختند استفاده می‌کردم. قوطی‌های آب میوه را در همه جا می‌توان یافت که به وسیله فروشنده‌های دوره گرد روی هم انباشته شده. من تا روزهای تشریق- روزهایی که مردم متوجه کار دنیای خود می‌شوند- متوجه این فروشنده‌ها و دَکه‌های آنان نشده بودم.

ایام تشریق را به انجام مناسک منا گذراندم. صبح روز دهم، هفت سنگ‌ریزه به جمره عقبه انداختم. پس از

ص: ۱۱۷

قربانی باید سر را تراشید و یا تقصیر کرد؛ یعنی اندکی از مو و ناخن را چید، و از احرام خارج شد و برای طواف زیارت و سعی آن و طواف نساء به مکه بازگشت. البته این بازگشت فوری نیست و می‌توان پس از انجام توقف در منا به مکه مراجعت کرد. بلکه تأخیر این طواف تا آخر ذوالحجه هم جایز است. طرز طواف و سعی و زیارت همان است که در طواف عمره نوشته شد. پس از این دو طواف آنچه بر حاجی حرام شده بود حلال می‌شود. شب یازدهم ذوالحجه باید به منا برگشت و روز یازدهم و دوازدهم باید به هریک از جمره‌های سه‌گانه هفت سنگ‌ریزه افکند و تا ظهر روز دوازدهم در منا ماند. از این لحظه به بعد مناسک حج انجام شده است. حالا مانند دیگر مردمان شهر مکه هستم و می‌توانم به مسجدالحرام بروم، هرقدر دلم خواست طواف بگزارم و خانه کعبه را تماشا کنم. دلم می‌خواهد در هر ساعت شب یا روز به حجرالأسود نزدیک شوم و بر آن دست بکشم. کسی چه می‌داند شاید توفیقی دست دهد که آن را ببوسم. ولی با وجود چنین ازدحام و فشاری که مردم به همدیگر می‌دهند، فعلًا این توفیق در حد آرزوست. شاید دو روز دیگر موفق شوم.

پس از پایان یافتن اعمال حج تمتّع، در صورت تمایل

ص: ۱۱۸

می‌توان ساعت‌هایی را هم به عمره تخصیص داد.

نخستین راننده‌ای که با ما روبرو شد سؤالی کرد که پاسخ آن را می‌دانست: عمره؟ لازم نبود به او بگوییم برای عمره به کجا می‌رویم. می‌دانست که ما را باید به خارج حرم ببرد تا از آن‌جا شروع کنیم.

ما را به تنعیم برد که نزدیک‌ترین جا به حرم است. در تنعیم مسجدی است به نام مسجد عایشه. مسجد از مردمی که مثل ما برای عمره آمده بودند، پر بود. مستحب است دو رکعت نماز پیش از عمره را در مسجد بخوانند، ولی ما این دو رکعت نماز را در هوای آزاد خواندیم. سپس سوار اتومبیل‌های خود شدیم و از نو لَبّیك گفتن را شروع کردیم؛ «لَبَّیْکَ اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ.» داخل مکه شدیم. به مسجد رفتیم.

هفت بار دور خانه کعبه را طواف کردیم. دو رکعت نماز در پشت مقام ابراهیم خواندیم. سعی میان صفا و مروه را هم انجام دادیم سپس تقصیر کردیم و پس از آن طواف نساء و نماز طواف نساء را و عمره پایان یافت. دوباره لباس خود را پوشیدیم.

در میان طواف وداع و طواف‌های مستحبی دیگر فرصتی دست داد که به خانه کعبه نگاه کنم. نگاه کردن به خانه کعبه عبادت است، آن هم چه عبادتی؛ عبادتی که

ص: ۱۱۹

روح را لـذت می‌بخشـد. در هر سـاعت و از هر زاویه که به خـانه کعبه می‌نگریسـتم در روح خود شادمـانی و در دل خود گشادگی احساس می‌کردم.

نگریسـتن پی در پی به خانه‌ای که مهم‌ترین خصوصـیت آن سادگی است، به هیچ وجه مرا خسته نمی‌کرد. اینقدر در این بنای ساده دقت کردم تا قانع شـدم که سادگی بهترین صورت کمال است. چنانکه آب آشامیدنی هم که هیچ طعمی ندارد از همه نوشـیدنی‌ها لذیذتر است.

بر خلاـف بسـیاری از حاجیـانی که می‌شـناسم، من در تمـام این مـدت نتوانسـتم حجرالأـسود را ببوسم، یـا به آن دست بکشم. وقتی دوسـتان من گفتنـد در ساعت‌هـایی که مسـجد خلـوت‌تر بوده است-ماننـد دو سـاعت بعـد از ظهر یـا دو سـاعت بعـد از نیمه شب- توانسـته‌اند خود را به حجرالأسود برساننـد و دست خود را بر آن بمالنـد، مرا به شوق آوردنـد. در صـدد برآمـدم کاری را که آن‌ها کرده‌انـد، بکنم. بعـد از ظهر و دو سـاعت بعـد از نیمه شب و ساعت‌هـای دیگر هروقت نزدیک کعبه رفتم، دیـدم این موج خروشان نمی‌گذارد من راهی پیدا کنم و خود را به حجرالأسود که در عشق بوسـیدن آن می‌سوختم، برسانم. این روزها داسـتان زیارت خود را با یکی از دوستان که سال‌ها پیش به

ص: ۱۲۰

حج مشرف شده است در میان نهادم و به او گفتم: چقدر افسوس می‌خورم که نتوانستم خود را به حجرالأسود برسانم و آن را ببوسم. نکته‌ای به من گفت که از آن نکته متوجه حقیقتی شدم که از نظرم پوشیده مانده بود. گفت:

سعی نکن خودت راهی پیدا کنی. داخل موج جمعیت شو و خود را به موج بسپار. اگر چنین کنی حتماً خواهی رسید.

متوجه شدم که موج جمعیت هم مثل موج آب است، باید با آن کنار آمد نه در برابر آن ایستادگی کرد. این پند را به خاطر می‌سپارم تا نوبت دیگر که برای حج یا عمره رفتم به کار ببندم؛ زیرا وقتی خانه کعبه را ترک می‌کردم در مُلْتَزَم از خدا خواستم این آخرین زیارت من نباشد. برای همین است که بعض فقها به جای طوافِ «وداع» طوافِ «صَدْر» می‌گویند. این نامگذاری خوبی است. همان است که من می‌خواهم. من نمی‌خواهم مکه را وداع کنم، می‌خواهم از مکه بیرون بروم ...

مدینه

«مَنْ حَجَّ وَ لَمْ یَزُرْنِی فَقَدْ جَفَانِی ...».(۱)

۱- . مستدرک‌الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۸۱

ص: ۱۲۱

«کسی که حج کند و به زیارت من نیاید به من جفا کرده است»

«هرکس به حج رود و پیغمبر صلی الله علیه و آله را زیارت نکند بر او جفا کرده است.» علی علیه السلام

با چنین دعوت‌نامه کوتاه ولی پرتأکید، به زیارت قبر رسول صلی الله علیه و آله دعوت شده‌ایم؛ دعوتی چنانکه دوستان از دوستان می‌کنند. دعوتی برای زیارت روضه پیغمبر و مسجد او. کدام عاقل به خود اجازه می‌دهد بر محمد صلی الله علیه و آله، به کسی که پیام پروردگار را هرچه رساتر و بهتر به جهانیان ابلاغ کرد، جفا کند؟ کدام عاقل را می‌بینید که آتش شوق او برای زیارت این پیغمبر، که پروردگار از میان همه جهانیان او را برای پیغمبری برگزید، شعله‌ور نباشد؟ و با زیارت قبر او سپاسگزاری خود را نسبت به ساحت مقدس وی نشان ندهد؟ من در سفر حج در هر منزل، عظمت این رسالت را به خوبی دریافتم. رسالتی که زمان و مکان آن را محدود نمی‌سازد.

مگر در سفر حج متوجه این نکته مهم نشدید که چگونه پیغمبر صلی الله علیه و آله در طول زندگانی خود کوشید تا رسالت خویش را هرچه کامل‌تر ادا سازد؟ و درجه اطاعت خود را به

ص: ۱۲۲

پروردگار خود نشان دهـد. خطبه حَجّهٔالوداع را به خاطر آوردم. عبارت‌هایی از این خطبه را که در بلاغت و زیبایی بی‌ماننـد است، چند بار در ذهن تکرار کردم. رسول خدا صـلی الله علیه و آله در این خطبه می گوید: «مسـلمانان برادر یکدیگراند. هیچ برادری حق نـدارد بـه مـال برادر خـود دسـت دراز کنـد، جز آنچه او به رضـا و رغبت به وی ارزانی می‌دارد.» این خطبه غرّا، بـا این جمله پایـان می‌یابـد: «بار خـدایا! آیا دعوت تو را به مردم رسانـدم؟» در اینجا بود که مردم گفتند تو پیغمبری امین و فرسـتاده‌ای خیرخواه بودی! رسول به ساحت قدس پروردگار توجه کرد و گفت: بار خدایا! گواه باش! (طبق معتقد شـیعه امامیه، و روایات غیر شـیعی نیز، رسول صلی الله علیه و آله این جمله را در غدیر خم، پس از نصب علی علیه السلام به امامت فرموده.) محمد نیز به نص قرآن، انسانی مانند دیگر انسان‌هـاست؛ جز آنکه خـدا او را پاک و معصوم ساخته است؛ جز آن‌که او عظمت پروردگار را بهتر و بیشتر از دیگران درک می کنـد. به همان انـدازه که امت خود را دوست دارد، برآنان می‌ترسـد. می‌ترسـد مبادا حق رسالت را چنانکه بایـد ادا نکرده باشـد. می‌ترسـد مبادا امت او پس از وی به گمراهی درافتنـد. امت او تنها آنان که در حجهٔ الوداع با وی بودند، نیسـتند. به آن‌ها هم که در مدینه و مکه و

ص: ۱۲۳

سرزمین حجاز شرف صحبت او را دریافتند محدود نمی‌شوند. هر نسل مسلمان که از پس نسلی دیگر در عالم متولد شود و به پیغمبری او گردن بنهد، در شمار امت اوست.

روزی یکی از اصحاب پرسید: ای پیغمبر خدا کدام یک از ما به تو نزدیک‌تر است؟ رسول بی‌آنکه نگران رنجش اصحاب و متعلقان خود باشد، فرمود: «قومی بیگانه که به رسالت من می‌گروند در حالی که مرا ندیده‌اند.» این رشته دوستی است که میان ما و محمد صلی الله علیه و آله استوار است و تا روز رستاخیز بریده نخواهد شد.

محمد رسالت پروردگار را به نیکوترین صورت ابلاغ کرد و مسلمانان حاضر در حجهٔالوداع هم بدان گواهی دادند. من هم خواستم مانند آنان شهادت دهم. خواستم مثل نسل‌های گذشته که یکی پس از دیگری دعا کردند، دعا کنم. خدا را بخوانم و از او بخواهم تا بر محمد صلی الله علیه و آله خاتم پیغمبران درود فرستد و او را به پاداش رسالت، هرچه نیکوتر جزا دهد. خواستم تا سلام خویشان و دوستانم را نیز به آن روضه قدسی ابلاغ کنم. بله! باید رفت. کاروان آماده حرکت است:

ص: ۱۲۴

به سلام آمدگان حرم مصطفویاِدْخُلُوها بسلام از حرم آوا شنوند(۱)

النَّبِیّ النَّبِیّ آرند خلایق به زبان‌امَّتِی امَّتِی از روضه غرّا شنوند

بزرگ‌ترین فرزنـد مکه، در مکه به خاک سپرده نشد. او در پنجاه و سه سالگی به حکم اجبار زادگاه خود را ترک گفت تا در ۵۰۰ کیلومتری شـمال شـهر مکه بیارامـد. همینکه در شـهر یثرب رخت اقـامت افکنـد، این شـهر نـامی به خود گرفت که از آن پس دیگر شهرهای جهان بدان نام رشک می‌برند: «مدینه رسول» (/ شهر پیغمبر) آنگاه «مدینه منوره» و سپس به اختصار «مدینه» خوانده شد.

رسـول صـلی الله علیه و آله سـیزده سـال بـا دلسـوزی و شـفقت، مردم مکه را به یکتـاپرستی خوانـد. امـا آنـان نمی‌خواسـتند آنچه را پدرانشان کورکورانه پرستیده‌اند ترک گویند، نتوانسـتند برتری فروشی را کنار بگذارند. نخواستند به رسالت مردی گردن بنهند که از میان آنان برخاسـته است و آن‌ها پیش از این هم او را دیده‌اند و به راستی و امانت وی اقرار داشـته‌اند. خواسـتند در گمراهی باقی بمانند. این گمراهی چنان در دل آنان ریشه دوانیده بود که حاضر نمی‌شدند

۱- عز الدین قلوز ترجمه: دکتر سید جعفر شهیدی، در راه خانه خدا، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۵، تابستان ۱۳۸۷.

ص: ۱۲۵

لختی تفکر کننـد و از خود بپرسـند: محمـد که او را «امین» می‌داننـد، از این دعوت چه می‌خواهـد؟ او نه به دنیا می‌نگرد و نه به مال دنیـا ارج می‌نهـد. نه پادشاهی می‌خواهـد، نه برتری می‌جویـد. پرده‌های نادانی چنان چشم دل ایشان را پوشانـده بود که این حقیقت عریان را نمی‌دیدند و گوش دلشان چنان کر شده بود که بانگی بدین رسایی را نمی‌شنیدند.

چشم باز و گوش باز و این ذُکاحیرتم در چشم بندیِّ خدا

به محمـد خبر دادنـد بزرگـانِ مکه آمـاده کشـتن او شده‌انـد و از این تصـمیم برنمی‌گردنـد. برای کشـتن او حیله‌ای شـیطانی به کـار می‌برنـد، تا کیفری متوجه ایشان نشود. آن‌ها می‌خواهند از هر قبیله‌ای یکی را برگزینند و سـپس این گروه یکباره به او حمله کنند و همه بـا هم او را بکشـند تـا خون او به گردن همه قبیله‌ها بیفتـد. در این صورت نمی‌توان شـخص معینی را به قصاص کشت و با همه قبیله‌ها هم نمی‌توان به جنگ برخاست.

از سوی دیگر مردم مدینه با اسلام خو گرفته بودند.

نمایندگان آنان سال به سال به مکه می‌آمدند و با محمد صلی الله علیه و آله

ص: ۱۲۶

پیمان تازه می‌کردنـد. و شوق مردم این شـهر را به دیـدن او اعلام می‌داشـتند. مسـلم شـد که بایـد مکه را ترک کنـد. بایـد به مدینه هجرت فرمایـد. هجرت یکی از پیچ‌های مهم تاریخ اسـلام است؛ زیرا از آن پس این روز مبدأ تاریخ مسـلمانان شد. حاجیانی که در مکه می‌ماننـد کمتر به فکر زیارت جاهایی می‌افتنـد که با حادثه‌ای در سراسـر زنـدگانی پیغمبر صـلی الله علیه و آله مربوط می‌شود. علت این بی‌توجهی هم این است که آن‌ها در مکه دسـته جمعی کار می‌کننـد و چه خوب کاری می‌کنند- در مکه هرگونه تکروی را بایـد رها کرد- مثلًا حاجیان کمتر به فکر می‌افتنـد که بپرسـند محل احتمالی ولادت پیغمبر صـلی الله علیه و آله کجاست؟ وقتی از مقابل کتابخانه شـهرداری مکه می‌گذرند، به فکرشان نمی‌رسد در جایی هستند که محتملًا بزرگ‌ترین حادثه تاریخ بشری در آن‌جا رخ داده است. همچنین کمتر کسـی در مکه به «معلاهٔ» برای زیـارت قبر خـدیجه می‌رود و یـا در نزدیکی آن، خـانه‌ای را که رسول صلی الله علیه و آله در آن سـکونت داشت جسـتجو می‌کنـد. اما زائران جبل‌النُّور که غار حِرا- جایگاه عبادت پیغمبر پیش از بعثت و جایی که نخستین وحی خـدا بر او نازل شد- در آن است، بیشترند. در این غار بود که خدا محمد صـلی الله علیه و آله را به پیغمبری برگزید و جبرئیل به او گفت: اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ.

ص: ۱۲۷

الَّذِی خَلَقَ همچنین شایسته است حاجیان در پایان زیارت خود در مکه برای دیدن غار ثَور بروند.

غار ثور جایی است که پیغمبر هنگام هجرت از مکه به مدینه، بدان غار رفت و خدا او را از گزند دشمنانی که در جستجویش بودند محفوظ داشت.

در مکه متوجه می‌شوید که مردم این شهر عادت نداشته‌اند جاهایی را که حادثه مهمی در آن رخ داده است مشخص کنند، تا چه رسد که معین سازند چه کسی، برای چه مدتی، در چه مکانی به سر می‌برده است. برای این است که مکه خانه خدا و شهر عظمت و بزرگی است. اما از همان ساعت که وارد مدینه شدی، احساسی مخالف آن‌چه در مکه داشتی به تو دست می‌دهد. عادات و آداب مردم این شهر هم بدین احساس کمک می‌کند. وقتی وارد مکه می‌شوی یکسره و بدون معطلی برای طواف به مسجدالحرام می‌روی؛ زیرا باید وظایفی را که در حال احرام به عهده داری انجام دهی! اما در مدینه چنین نیست.

شست و شو می‌کنی، لباس‌های پاکیزه می‌پوشی و درست مثل اینکه می‌خواهی به دیدار بزرگی بروی آماده می‌شوی. نه! چرا ساده‌تر نگویم؟! به دیدن دوستی می‌روی. مگر نه این است که در مدینه میهمان پیغمبری؟

ص: ۱۲۸

پس تا آنجا که ممکن است باید علاقه و محبت خود را به میهماندارت نشان دهی! در زیارت مدینه مراسم دوستی انجام می‌شود، نه آیین عبودیت و بندگی. هنوز چندگامی در خیابان‌های مدینه راه نرفته‌ای که آن احساس تقویت می‌شود. ساختمان‌ها از نظر سبک معماری و ظرافت متناسب با فایده‌ای است که عملًا از آن‌ها عاید می‌شود. در میهمانخانه‌ای نزدیک باب‌السلام منزل گرفتیم. هنگام رفت و آمد در خیابان‌های مدینه دچار دهشت شدم. در آن‌جا کالاهای فراوان و تجارتخانه‌های بسیار دیدم.

کالاهای مرغوب را با دقت مرتب کرده و در معرض تماشای مشتری گذاشته‌اند؛ زرگرها، ساعت فروشی‌ها، مغازه‌های رادیو و تلویزیون فروشی و دیگر ابزارهای برقی، بزازها، فروشندگان مصنوعات دستی که از پوست ساخته شده است، فروشندگان لوازم سفر و ....

حکومت سعودی برای گمرکِ واردات، چندان سختگیری نمی‌کند، بلکه تا حدی هم تسهیلات قائل می‌شود. به همین سبب حاجیان از ارزانی بهای کالاهایی که برای خرید به آن‌ها نشان داده می‌شود تعجب می‌کنند.

بیشتر این کالاها به قیمتی ارزانتر از محلی که در آن ساخته شده به فروش می‌رسد و همین ارزانی قیمت است که دل

ص: ۱۲۹

حاجی را می‌برد؛ زیرا غالب حاجیان از کشورهایی می‌آیند که دولت‌های آنان به منظور تثبیت وضع اقتصادی از ورود کالاهای خارجی به کشورهای خود ممانعت می‌کنند. اما مشتریِ عمده طلا، بانوان هستند. از مردها هم کمتر کسی است که این همه طلای ساخته شده با شکل‌های گوناگون و ظریف و دلفریب را ببیند و بدان توجهی نکند و بهای آن را نپرسد؛ چون در مدینه کمتر دیده می‌شود برچسب قیمت را روی کالاـ زده باشند. مغازه‌های رادیو و تلویزیون فروشی هم مشتریانی خاص خود دارد. این مشتریان می‌پرسند چگونه و از چه طریق می‌توانند لوازمی را که در کشور آن‌ها نیست یا اگر هست، به علت گرانی نمی‌توانند بخرند و با خود ببرند؟ در مدینه تنها محصولات صنعتی به فروش نمی‌رسد. در این شهر بازارهایی شبیه بازارهای استانبول، تونس و فاس دیده می‌شود که هر بازاری نامی دارد؛ مانند سوق‌البِلاط، سوق‌الصاغه، سوق‌المَناخ. در این بازارها فروشندگان با لبخند به شما خوشامد می‌گویند. به شما تعارف می‌کنند و نظر می‌دهند که برای دوستان و خویشاوندان چه نوع سوغاتی بخرید. بله! سوغات خویشان و دوستان. مگر ممکن است یکی از آن‌ها را فراموش کنید؟ هرجا رفته باشید و هرچه برای آنان هدیه

ص: ۱۳۰

بیاورید، ایشان را خوشحال می‌کند. پس معلوم است سوغات مکه و مدینه منوره- سرزمین خدا و پیغمبر- برای آن‌ها چه ارزشی خواهد داشت! تا حالا دیده شده است کسی سوغات حج را نپذیرد؟ معمولًا خویشان و دوستان با بزرگ‌منشیِ خاصی که از تربیت اسلامی کسب کرده‌اند، از گرفتن سوغات خودداری می‌کنند؛ اما نه سوغات حج.

چنین سوغاتی را نه تنها رد نمی‌کنند بلکه مطالبه می‌کنند و گاهی هم به شدت مطالبه می‌کنند.

همینکه نماز را می‌خواندم برای خرید به بازار می‌رفتم.

چمدان خود را از ده‌ها تسبیح ساخت هنگ کنگ که سابقاً در بیرمنگام ساخته می‌شد، قرآن‌های کوچک ورقه‌های قلعی نازک که تصویر مکه و مدینه را استادانه و گاهی ناشیانه بر آن نقش کرده بودند، تصویر نماهای کوچک و چیزهای دیگر پر کردم و برای اینکه همه چیز را گفته باشم، پارچه‌های حریر را هم که آیات قرآنی و احادیث نبوی با خط خوبی بر آن نوشته شده و همه جا زینت اتاق‌هاست فراموش نکردم. به کتاب فروشی‌ها هم سر زدهم و کتاب‌های بسیاری خریدم.

در بچگی خرمای مدینه را دوست می‌داشتم. حاجی‌ها که برمی‌گشتند یک دو خرما از سوغات ایشان به من

ص: ۱۳۱

می‌رسید. این روزها خاطرات ایام کودکی تجدید شد و از آن خرماها به مقداری که دلم می‌خواست خریدم.

خرماهایی که مزه شکلاتی آن از همان ایام در ذائقه‌ام مانده است. این خرماها در نظر من هدیه بی‌نظیری است و آن‌ها را در نهایت صرفه جویی به کسانی می‌دهم که ذائقه‌ای مانند من دارند. یکی از بازرگانان به من گفت در مدینه می‌توانم ۱۷۲ نوع خرما را ببینم و نام بیش از ده قسم از این خرماها را فی المجلس برای من گفت: عنبری، شلبی، شقری ... این خرما محصول واحه‌های شرقی مدینه است.

برای دیدن کوه احُد و زیارت شهدایِ احد رفتم و به راننده تاکسی گفتم مرا به یکی از واحه‌های اطراف مدینه ببرد. در آن‌جا بود که دانستم این سرزمین‌ها چه تأثیر شگرفی در خاطر رسول صلی الله علیه و آله داشته است که در ضمن گفتار خود از آن خبر داده است. چندانکه می‌خواهی از مردم مدینه سخن بگو که کم گفته‌ای! از عادت‌های آنان! با مردم مدینه- شهرنشینانی که نام مدینه از آن‌ها نشان می‌دهد- سخن بگو تا ایمانت به گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشتر گردد.

تنها رفتار آنان خوب نیست، دل آن‌ها هم پر از خوبی است و قرآن کریم از آن خبر می‌دهد:

ص: ۱۳۲

وَ الَّذِینَ تَبَوَّؤُا الـدّارَ وَ الْإِیمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ یُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَیْهِمْ وَ لا یَجِدُونَ فِی صُدُورِهِمْ حاجَهً مِمّا أُوتُوا وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِـهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَهٌ(۱)

«و آنانکه پیش از مهاجران، مدینه را منزل خود ساختند و جایگاه ایمان کردند، مهاجرانی را که نزد ایشان می‌روند دوست می‌دارند، و در دل خود حاجتی بدانچه به آن‌ها داده شده احساس نمی‌کنند و هرچند خود نیازمندند دیگران را برخود مقدم می‌شمارند.»

زمانی گذشت و خدا فقر ما مهاجران را به بی‌نیازی مبدّل ساخت. یکی از مردم مدینه مرا میهمان کرد، حتماً غیر از من کسان دیگری را هم میهمان کرده است. چنین دعوتی، در این موسم، عجیب می‌نماید. خوراک پزها، میهمانخانه‌چی‌ها و بازرگانان با چهره باز ولی با بزرگ منشی، اخلاص خود را به شما نشان می‌دهند. حتی گداهای آن‌ها هم با گداهای شهرهای دیگر فرق دارد. ده‌ها بار آن‌ها را دیدم که چیزی می‌خواهند. بچه‌های کوچکی که

۱- . حشر: ۹

ص: ۱۳۳

لباس آن‌ها کهنه و کثیف نبود به زائران نزدیک می‌شوند.

مثل آن‌ها راه می‌روند، شعرهایی مناسب با وضع حال آنان می‌سازند و می‌خوانند و قد و قامت و لباس و سیمای ایشان را در آن شعرها توصیف می‌کنند.

هر وقت از من چیزی خواستند به آن‌ها دادم و هر وقت چیزی به آن‌ها دادم احساس خوشحالی بیشتری کردم. مثل آن وقتی که در «مونمارتر» کسی تصویر فوری مرا می‌کشید و من با مسرت خاطر اجرتی به او پرداختم.

همینکه از نمازها فارغ می‌شدم، به زیارت مشاهد مدینه می‌رفتم. تعداد این مشاهد کم نیست. از جمله آن‌ها قبرستان بقیع است. بقعه‌های قبور بقیع را خراب کرده و حشمت و جلال اولیای خدا را ندیده گرفته‌اند. در بقیع قبر یکی از دو سبط رسول صلی الله علیه و آله حسن‌بن علی علیهما السلام (و قبور امام علی‌بن الحسین، امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام) قبور زنان پیغمبر، قبر عباس عموی پیغمبر، قبر مالک‌بن انس، امام مذهب مالکی و ... قرار دارد. گروهی دیگر از بزرگان صحابه نیز در این قبرستان دفن شده‌اند که آثار قبر آنان معلوم نیست؛ «پول روی قبرها نیانداز! خود را به قبرها مچسبان!» این تابلوها به زبان‌های عربی، انگلیسی و فارسی به زائران اخطار می‌کند که چنین کارهایی حرام است.

ص: ۱۳۴

پاسبان‌های سعودی مراقب‌اند مبادا کسی از دستور تخلّف کند. با وجود این دستورهای کتبی و مأموران غلاظ و شداد وهابی، گروهی از شیعه تلاش می‌کنند تا با چشم گریان خود را به مزار حسنِ مجتبی علیه السلام یا دیگر فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله برسانند و پاسبان‌ها می‌کوشند آنان را از افتادن روی قبر و یا گریستن بالای قبر باز دارند، ناچار به گوشه‌ای می‌روند و اشکی را که در چشم نگاه داشته بودند در آن‌جا می‌ریزند.

قبرستان بقیع و قبرستان احد را زیارت کردم. احد جایی است که جنگ معروف در آن‌جا روی داد و مشرکان مکه، مسلمانان مدینه را شکست دادند. سیدالشهدا حمزةبن عبدالمطّلب عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن‌جا شهید شد و قبرش در دامن این کوه است. وهابی‌ها ضریح او را خراب کرده‌اند؛ تنها آثاری از قبر او باقی است، و پاسبان‌ها مواظبند مبادا زائری که به زیارت آمده است نزدیک برود و مرتکب بدعتی شود!

مسجد قبا را که نزدیک مدینه و سر راه مکه است، زیارت کردم. چه مسجد با روح و با شکوهی! فضیلت این مسجد در این است که نخستین مسجد اسلامی است، چون پیغمبر از مکه به مدینه هجرت کرد و از این راه به مدینه

ص: ۱۳۵

رسید، در قبا مردم آن، قطعه زمینی را که خوابگاه شتران بود به او هدیه کردند و رسول صلی الله علیه و آله در آن‌جا مسجدی ساخت که خود او و اصحابش در ساختنِ آن کمک کردند.

باید به وادی عقیق هم بروی. شاعران، آنجا را به خوبیِ هوا ستوده‌اند. مسجد ذوالقِبلَتین در وادی عقیق است، مسجدی است ساده و بی‌تکلّف. علت اینکه این مسجد را ذوالقبلتین می‌گویند این است که آثار دو محراب یکی به طرف بیت‌المقدس و دیگری به طرف خانه کعبه در آن دیده می‌شود. پیغمبر صلی الله علیه و آله در این مسجد نماز ظهر را می‌خواند و دو رکعت از نماز را خوانده بود که بدو وحی رسید: قَدْ نَری تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّماءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضاها فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ حَیْثُ ما کُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ.(۱)

پیغمبر صلی الله علیه و آله روی خود را به سوی مسجدالحرام برگرداند و دو رکعت باقیمانده نماز را خواند. بله این مشاهد و دیگر مشاهد را که در مدینه است باید زیارت کرد. ولی ما بدین جاها نرفتیم و روانه مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله شدیم. چه، زیارت دوست را برهمه چیز ترجیح می‌دادیم. به مدینه که وارد

۱- . بقره: ۱۴۴

ص: ۱۳۶

شدیم از باب‌السلام به مسجد نبوی داخل شدم. زیارتنامه خوانی سر راه ما را گرفت ولی نیازی به وجود او نبود. البته مردم بسیاری در این شهر احتیاج به زیارت نامه‌خوان دارند ولی ما آن‌چه را می‌خواستیم در کتاب‌های دعا و مناسک همراه داشتیم. از جانب شرق مسجد به سمت غرب در رواق مسجد به راه افتادیم و مشغول تلاوت شدیم:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم، لَاحَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ الَّا بِاللّه» و در هر نقطه زیارت و دعای مخصوص آن را می‌خواندیم. ما میهمان محمد صلی الله علیه و آله بودیم، به او صلوات می‌فرستادیم و نزد خدا گواهی می‌دادیم که او رسالتی را که بر عهده داشت به مردم ابلاغ کرد و امانت را ادا نمود. سپس از خدا می‌خواستیم ما و کسان ما را بیامرزد. از رواق برای نماز به بیت‌الصلاهٔ (شبستان مسجد پیغمبر که محراب و منبر رسول در آنجاست) رفتیم. جمعیت بسیاری در آنجا دیده می‌شد.

در کنار منبر ازدحام بیشتر بود، چنان که منبر را به آسانی نمی‌توانستیم ببینیم. اصل روضه نبوی اینجاست و پیغمبر فرموده است میان خانه و منبرِ من، باغی از باغ‌های بهشت است. خانه پیغمبر همان جایی بوده است که امروز مرقد آن حضرت است. خوب می‌توان دید که چه‌طور مردم یکدیگر را کنار می‌زنند تا دو رکعت نماز تحیّت مسجد را

ص: ۱۳۷

در روضه پیغمبر صلی الله علیه و آله بخوانند. در حدیث آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله در کنار منبر نماز می‌خواند. بدین جهت نمازگزاران تا آن‌جا که می‌توانند سعی می‌کنند در آن‌جا نماز بخوانند و در نتیجه ازدحام در آن‌جا بیشتر است. به دشواری توانستیم خود را در آن‌جا جا بدهیم. سپس به طرف راست پیچیدیم و رو به قبله ایستادیم. چند نفر از ما دست به دست هم دادند تا مانع فشار جمعیت شوند و بدین ترتیب نماز خواندیم.

آنگاه متوجه سمت غربی شدیم. قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله آنجاست «السَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللَّه، السَّلامُ عَلَیْکَ یا خَیْرَ خَلْقِ اللَّهِ» (در کتاب‌های زیارت و مناسک، اذن دخول و زیارت حرم نبوی نوشته شده است). ما چنانکه دوستی دوست را تحیّت می‌گوید، به پیغمبر سلام دادیم. توصیه شده است که در آن‌جا نباید صدا را بلند کرد. در آنجا تا می‌توانید باید در حق خود و خویشاوندان، دوستان، برادران و همه مسلمانان دعا کنید. (به روایتی قبر صدّیقه طاهره، فاطمه زهرا علیها السلام در مسجد میان قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و منبر اوست و گفته‌اند در ضلع پشت قبر آن حضرت است.)

به هنگام زیارت اشک شوق ما به خاطر اینکه در روضه مطهّر نبوی هستیم جاری بود. و این احساسات ما را به

ص: ۱۳۸

هیجان آورده بود و می‌خواستیم بـا ریختن اشـک آن را آشـکار کنیم. تصـمیم گرفتم هشت روز در مـدینه توقف کنم تا چهل نماز واجب را که توصیه شده در آنجا بخوانم. از صمیم دل آرزو کردم خدا چنین توفیقی را نصیب همه حاجیان کند.

کوشـش‌می‌کردم پیش ازوقت به‌مسـجدبیایم تـا هم جـایی برای نمـاز پیـدا کنم و هم به تفکر بپردازم و هم تا آن‌جا که ممکن باشـد قرآن بخوانم. کاش خدا نعمتی را که به یکی از حاجیان مرحمت فرموده بود و به چشم خود دیدم، به من هم ارزانی می‌فرمود. او را دیدم قرآن را از سر تا پایان از بر داشت. چنین‌کسی‌فقط نیازمندجایی است که در آن بنشیند.

با مسجد پیغمبر انس گرفتم و روزهایی را به خاطر آوردم که سرنوشت جهان‌اسلام در این مسجد تعیین می‌شد.

امروز مساحت مسجد نبوی ۱۸ ۶۲۴ متر(۱) است ولی در عهد رسول صـلی الله علیه و آله مربعی بود به مساحت ۱۰۵۰ متر مربع. این مسـجد هم ماننـد مسـجد قبـا خوابگـاه شتران بود که پیغمبر صـلی الله علیه و آله آن را از صـاحبش به ده دینار خریـد. صاحب زمین خواست آن را ببخشد، پیغمبر صلی الله علیه و آله نپذیرفت و با این

۱- - هم‌اکنون مساحت مسجد ۹۸۵۰۰ مترمربع است.

ص: ۱۳۹

عمل نشان داد که هیچ صاحب فضلی از جهت فضل خود بر مسلمانان منتی ندارد. پیغمبر در مدینه هم مانند مسجد قبا در ساختن مسجد با اصحاب همکاری کرد. در حال کار کردن لبخند می‌زد و مانند بنایان زمزمه می‌کرد. اشعاری را می‌خواند که سبب تقویت او و رفقای او در کار ساختمان مسجد شود. از آن زمان تا امروز مسجد ده‌ها بار وسعت یافته و امروز آن مسجد ساده به صورت اثر معماری زیبایی درآمده است که می‌بینیم.

إنْ شاء اللَّه زیبایی بنای مسجد، زائران را به خود مشغول نکند، و از تفکّر در عظمتی که این مسجد در روزگار سادگی خود داشت باز ندارد؛ روزگاری که محمد صلی الله علیه و آله در آن مسجِدِ ساده مردم را به خدای یگانه می‌خواند و به عبادت حق تعالی می‌پرداخت.

خداوند روزی کرد تا نماز جمعه را در حرم نبوی خواندم. امام را دیدم که پیش از رفتن به منبر نزدیک قبر مطهر رفت و رخصت خواست تا به منبر برود و خطبه بخواند. این سنت پسندیده‌ای است و بلکه پاکیزه‌ترین سنت‌هاست؛ سنتی که فقط در مدینه انجام می‌شود. در آن‌جا به یاد داستان منبر این مسجد افتادم. همه منبرها در همه مسجدها نظیر چنین داستانی را دارند:

ص: ۱۴۰

در آغاز، منبر رسول صلی الله علیه و آله ساقه درختی بود که سه پله نااستوار در آن کار گذاشته بودند. چون پیغمبر صلی الله علیه و آله به جوار حق تعالی رفت، ابوبکر به احترام آن حضرت در پله دوم نشست و عمر به احترام ابوبکر در پله اول جا گرفت. وقتی مروان از جانب معاویه به حکومت مدینه منصوب شد، شش پله به پایین آن سه پله افزود. از آن تاریخ، خلفا به احترام پیغمبر به پله هفتم می‌نشینند و دو پله بالا را خالی می‌گذارند. ائمه جماعت هم تا امروز این قاعده را رعایت می‌کنند و با این کار به پیغمبر صلی الله علیه و آله احترام می‌گذارند و از آن مهم‌تر آنکه او را حاضر می‌شمارند. می‌خواهند با این عمل نشان دهند که خاطره رسالت پیغمبر همچنان در دل‌های ما زنده است؛ رسالتی که مبلّغ آن محمد، فرستاده پروردگار یکتا است.

ص: ۱۴۱

فهرست مآخِذ کتاب

الف: مأخذهای نویسنده

قرآن کریم

احیاء علوم الدِّین، غَزَّالی

الْاَصْنام، کلبی

تاریخُ العرب قبل الاسلام، دکتر جواد علی

تاریخ نجد الحدیث و ملحقاته، امین الریحانی

الْحَجّ، حِکْمهُ اَحکامه و اَسرار مَناسِکِه، الفقی

الحج والعمرهٔ، الخولی

خمسون عاماً فی جَزیرهٔ الْعَرب، حافظ وَهَبَه

الذهَب الْمَسْبوک، المقرینی

الرَّحلَهٔ، ابن بطوطه

الرَّحلَهٔ، ابن جبیر

الرَّحلَهٔ، التجیبی

الرَّحلهٔ الحجازیه، البتنونی

ریاض الصالحین، نوی

ص: ۱۴۲

الزیارات، الهراوی

سیره ابن هشام

صحیح بخاری

فی منزلِ الوحی، محمد حسین هیکل

قرّۀ العین فی الرحلۀ الی الحرمین الشریفین، ابن الشیخ

قصائد بوصیری

مرآۀ الحرمین، رفعت پاشا

مکۀ المکرمه، محمد الشرقاوی

من نفحات الحرم، علی الطنطاوی

ص: ۱۴۳

ب– مأخذهای مقدمه نویس و مترجم

قرآن کریم

اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی

جامع الصّغیر، جلال الدین سیوطی

دیوان حافظ، خاقانی، سعدی

دلیلُ الناسکین، مرحوم نائینی با حواشی مرحوم حکیم

دیوان عطار نیشابوری

سفینهُ البحار، حاج شیخ عباس قمی

صحیح بخاری،

کنزُ العمال فی سنن الاقوال والافعال، علاء الدین المتقی

مثنوی معنوی، مولانا جلال الدین

معجم المفهرس لأحادیث النبوی

مناسک حج، آیت اللّه خوئی(۱)

پی نوشتها

۱– عز الدین قلوز ترجمه: دکتر سید جعفر شهیدی، در راه خانه خدا، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۵، تابستان ۱۳۸۷.

ص: ۱۴۴

[۱] (۱). آل عمران: ۹۷

[۲] (۱). اصول کافی، تهران، چاپ دوم، ج ۱، ص ۱۸

[۳] (۲). سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۲۱۱

[۴] (۱). کنز العمال، کتاب حج، حدیث ۴

[۵] (۱). اصول کافی، ج ۲، ص ۵۷

[۶] (۱). مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۵۷

[۷] (۲). همین کتاب، ج ۱، ص ۲۱۳

[۸] (۳). جامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۴۴

[۹] (۱). فرقان: ۴۳

[۱۰] (۱). بقره: ۲۸۶

[۱۱] (۲). من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۳۱

[۱۲] (۱). کنزالعمال، ج ۲، حدیث ۵۸، سفینه، ج ۲، ص ۳۸۲، حسن صیقل ازامام صادق علیه السلام

[۱۳] (۲). بنی اسرائیل: ۹۳

[۱۴] (۱). بقره: ۱۹۷

[۱۵] (۱). بخاری، ج ۴، ص ۴۵

[۱۶] (۱). قرآن کریم.

ص: ۱۴۵

[۱۷] (۱)- هم اکنون فرودگاه جدّه به سالن‌های متعدّد و سقف‌های بلند خیمه‌مانند که دارای سیستم تهویه و دستشویی‌های بهداشتی است مجهّز گردیده و از مدینهٔالحاج قبلی اثری باقی نیست.

[۱۸] (۱)- در مدینهٔالحاج دو قسم ساختمان وجود داشت؛ یک قسم ساختمان‌هایی که در امتداد فرودگاه بود، این ساختمان‌ها هرچند دارای آشپزخانه و ناهار خوری نبود امّا مجهز به تختخواب و حمام و دستشویی عمومیِ نسبتاً نظیف بود و دیگری سالن‌های بزرگ ساده بدون هیچ وسیله که در فاصله دورتر از فرودگاه قرار داشت و معمولًا در هر دو ساختمان تالار زنانه از مردانه جدا بود.« مترجم».

[۱۹] (۱)- برای ایرانیان مبلغ مربوط به ورود عربستان توسط سازمان حج و زیارت پرداخت می‌شود.

[۲۰] (۲). مگر در مواردی خاص که در مناسک‌ها به آن اشاره شده است.

[۲۱] (۱)- آل‌عمران: ۹۶

[۲۲] (۱). من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۵۲۸

[۲۳] (۱). وسائل‌الشيعه، ج ۱۳، ص ۲۰۴

[۲۴] (۱). من‌لايحضره‌الفقيه، ج ۲، ص ۵۳۰

[۲۵] (۱). تهذيب‌الأحكام، ج ۵، ص ۱۰۲

[۲۶] (۱). من لا يحضره‌الفقيه، ج ۲، ص ۵۳۳

[۲۷] (۱). آل عمران: ۱۸۳

[۲۸] (۱). در سالهای اخیر این اتوبان‌ها و خیابان‌ها آسفالت گردیده و باپُلْ‌هایِ متعدد به هم متّصل و یا از یکدیگر جدا شده است.

[۲۹] (۱). آل عمران: ۸

ص: ۱۴۶

[۳۰] (۱)- این طرح هم‌اکنون به اجرا در آمده و قربانی‌ها پس از ذبح به سردخانه منتقل و با هماهنگی بانک توسعه اسلامی به کشورهای مختلف اسلامی برای توزیع ارسال می گردد.

[۳۱] (۱). مستدرک‌الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۸۱

[۳۲] عز الدین قلوز ترجمه: دکتر سید جعفر شهیدی، در راه خانه خدا، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۵، تابستان ۱۳۸۷.

[۳۳] (۱). حشر: ۹

[۳۴] (۱). بقره: ۱۴۴

[۳۵] (۱)- هم‌اکنون مساحت مسجد ۹۸۵۰۰ مترمربع است.

[۳۶] عز الدین قلوز ترجمه: دکتر سید جعفر شهیدی، در راه خانه خدا، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۵، تابستان ۱۳۸۷.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».